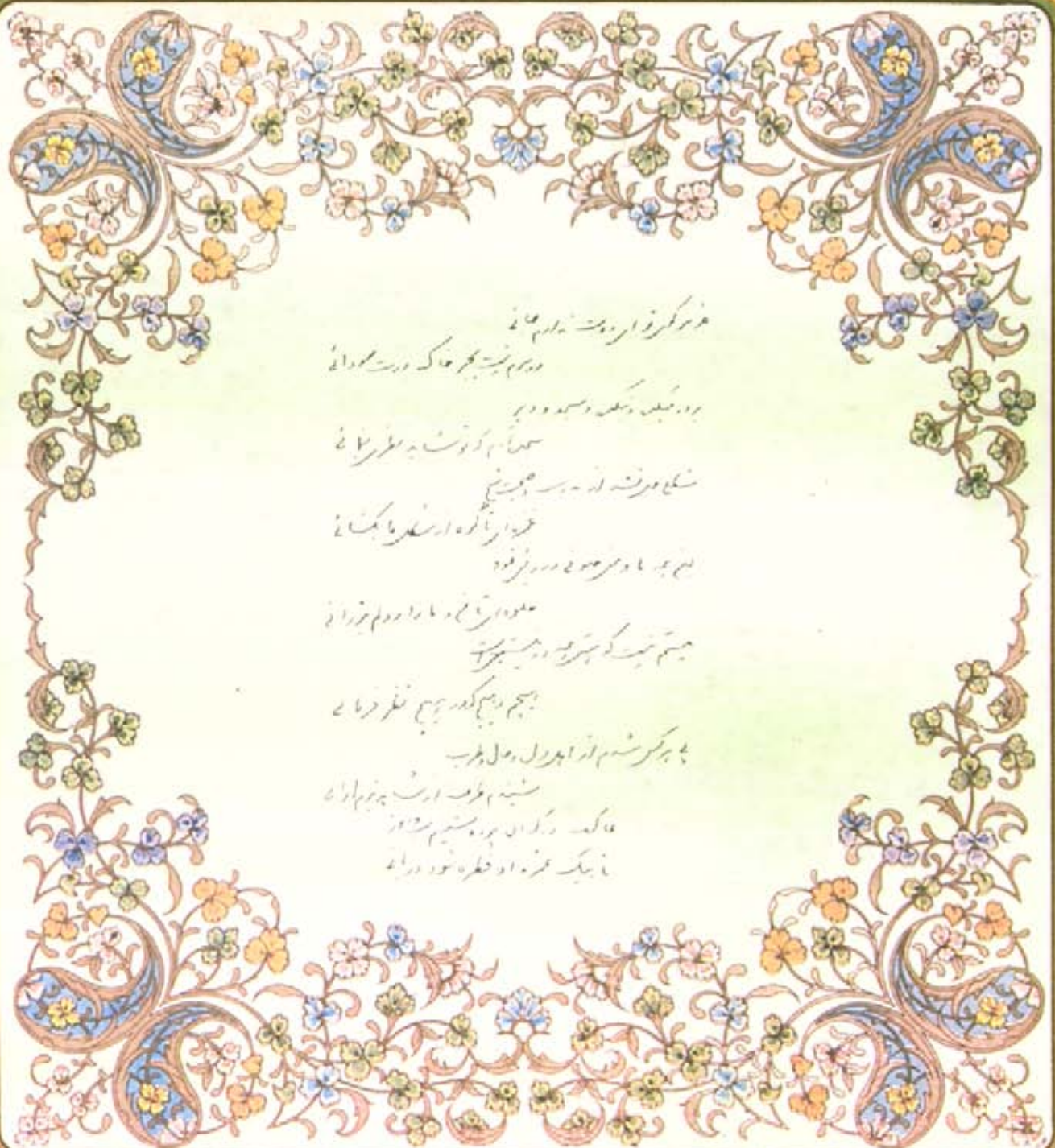


# رشد آموزش ادب فارسی

- از خاک تا افلاک
- آن شب تراز پیر به رمز و اشاره بود
- مزبانه آموزی یا «ادب» آموزی
- تسامع شاعرانه
- ناهنجاری که هرز رفت

سال چهارم پائیز و زمستان ۱۳۶۷ - شماره مسلسل ۱۶-۱۵ بها: ۱۰۰ ریال ● تدریس و آموزش زبان فارسی







وزارت آموزش پرورش  
سازمان پیشین برنامه‌ریزی آموزشی

## رشد آموزش ادب فارسی

نشریه گروه ادب فارسی دفتر تحقیقات و برنامه‌ریزی و تألیف  
کتاب درسی، تلفن: ۴ - ۸۳۹۲۶۱ داخلی ۷۸

مجله رشد آموزش ادب فارسی هر شماره یکبار به‌منظور اعتدالی علمی  
معیار و دانشجوینان دانشگاهها و مراکز تربیت معلم و سایر دانش‌پژوهان در  
این رشته منتشر می‌شود جهت ارتقاء کیفی آن نظرات ارزنده خود را به  
مسئولین دفتر تهران ۳۶۳ - ۱۵۸۵۵ ارسال فرمائید

- سال چهارم - شماره ۱۵ و ۱۶ - پائیز و زمستان ۱۳۴۷
- مدیر داخلی: سهراب هادی
- مدیر فنی هنری و تولید: حسین فرامرزی نیکام
- صفحه‌بردار: علی نجمی



روزی چند: یکی از انتشار عارفانه امام خمینی قدس سره

۳	کیومرث صابری	سرمقاله
۴	غلامرضا رحمدل شرفشاهی	در سوگ امام عارفان
۶	احمد احمدی بیرجندی	شهید مطهری از دیدگاه من معلم
۸		✓ «زبان» آموزی یا «ادب» آموزی
۲۲	دکتر عباس ماهیار	تسامح شاعرانه
۲۴	منیره احمد سلطانی	✓ نایضه‌ای که هرز رفت
۲۷	امیراسماعیل آذر	✓ نگاهی به تاریخ بیهقی
۲۸	دکتر مهیندخت صدیقیار	✓ فعل‌های دو وجهی
۳۴		زنگ تفریح
۳۶	سیدجواد رسولی	بازبانی ارزش زشته فرهنگ و هنر
۳۸	دکتر حمید فرزام	پاسخ به آیات شیطانی
۴۰	پرویز عباسی داکانی	✓ آیات و احادیث در شاهنامه
۴۴	اورنگ حضرتانی	✓ گفتاری بیرامون آموزش زبان فارسی
۴۷	روح‌الله هادی	کلید گنج سعادت
۴۸	عباس مهری آینه	کلامی بر شاعر آئینه‌ها
۵۰	رحیم ذوالنور	پرسش و پاسخ
۵۳	گندگر	نگرش به گروه‌های آموزشی
۵۶	جمال صدری	گندو کاوی در پرسش و پاسخ‌های محله‌رشد
۵۶	کاووس حسینی	سلام بر روستا
۵۹		نامه‌ها

● رشد آموزش ادب فارسی در وپایش مقالات آزاد است و در هر صورت آنها را برای نویسندگان باز پس نمی‌فرستد

● نقل مطالب، بدون ذکر مأخذ مجاز نیست

● نایسته است مقالات ارسالی بیش از ۱۵ صفحه دست‌نویس نباشد

# از خاک تا افلاک

□ کیومرث صابری

عشق تو را در سینه دانستم. گنجینه در خاک!  
می رفتم و می دانستم که با خورشید می آبی و کومه دل به سر پنجه  
عشق، تاراج می شود.  
تو از کجا می آمدی که رگ ذرات هوا از هیسنه آوایت می شکافت  
و عشق می پارید؟

دزه ای با خود دانتتم. نامش: قلب! گمشده در تلاطم امواج دریایی  
از خلق: دلمردهگان به زندگانی پیوسته.  
— «می یابش ... می یابش»  
و سرمست، می رفتم. با موج، با دریا، با مردم.  
و تو، آمدی. مولای من!

پیشاپیش به دیدار شهیدان رفتی. و من، با دریایی از مردم، در بی.  
قطره ای بودم از عطش عشق، سیراب. می رفتی و می آمدیم. جوانان  
غباری به سوی خورشیدی که تو باشی.

ما، آفت تو بودیم. ما، آفت تو هستیم: سرسپرده حق، و در ستیز  
همیشه با باطل.  
نامت، در قلب و راحت، فراروی ماست. ما با تو بیعت کرده ایم و بر  
بیعت تو باقی هستیم.  
ما، امشی بی وفا نبوده ایم.

تو، پیام آور عزت ما بودی. کلامت، تفسیر واژه «افتخار» بود.  
تو، ما را سربلند می خواستی و ما، از تو سرفراز بودیم.

باس حرمت آئینه رخسارت را، آه نکندیم. اگر جهان خود، بر سراد  
می گشت یا نمی گشت.

سری را که به بیعت بر خاک پای تو سوده بودیم، قسخر آفاق  
می خواستیم.

چنین بود که چون از خاکمان برگرفتی، بر هیچ آستانی سر نهادیم، الا بر  
آستان حق.

عزیزا! با عزت می مانیم، با عزت می مانیم. اگر دور گردون، بر سراد  
بگردد... و اگر نه، جرخ بر هم زنیم.

اکنون، ای یادگار بوتراب!  
بر خاک مرقد تو، شب سایه افکن مباد، که از قلب مریدانت، نور به آفاق  
می باشد.

جوانان قطرات عشق که بر خاک تو از افلاک!

تو، بر خاک یا افلاک، امام مایی.  
داغ تو، بر دلهای ما خاکبان، جاودانه است.  
حضور تو در کنگره عرش، بر افلاکیان  
مبارک باد.

در سوگ امام عارفان

امشب درای قافله غم نواختم  
با تم نم ترنم اشکم گذاختم  
مه قطره قطره سوخت من اما نشسته‌ام  
امشب طلسم بغض گلو را شکسته‌ام  
امشب بیاد ناله پیر فرد نوح  
مستراب غم گرفته جان می‌کشد خروش  
آماج جرعه‌هایی بلا بود پیر ما  
فواره بلند دعا بود پیر ما  
از همتش ستاره فریاد می‌شکفت  
یک آسمان ستاره فریاد می‌شکفت  
این روزها نماز فرازش نشسته بود  
آوای دلتواز صدایش شکسته بود  
این روزها چو لب به مناجات می‌گشود  
همواره از خدا طلب مرگ می‌نمود  
آه از شی که نلی بلا را نواختند

# آن شب نماز پیر به رمز و اشاره بود



نمایی از بیت حضرت امام خمینی (قدس سره) در شهرستان خمین • عکاس: حمید علی





عکاسی: حسام‌الله سیدی

## عاشقان کوی شیدا

چون ابر تیره در شب پیدا گریستیم  
 با آنکه در عزای تو دریا گریستیم  
 با ما که خون ز دیده سراپا گریستیم  
 ما عاشقان کوی تو شیدا گریستیم  
 امروز تا همیشه فردا گریستیم  
 چون موج بر بلندی غوغا گریستیم  
 می‌رفت ناخدای دل و ما گریستیم  
 آتش در این مصیبت عظمی گریستیم  
 با قدسیان عالم بالا گریستیم

■ نصرالله مردانی

ای آفتاب بی توجه شبها گریستیم  
 آتش گرفت خیمه گردون ز آه ما  
 پشت قضا خمیده و دو چشم قدر گریست  
 هر چند یک جهان ز فراق گریستند  
 بی سایبان دست تو در غریبتی عظیم  
 در ساحل خروش تو ای جانها مدام  
 بر موج پر تلاطم دریای دستها  
 اسی ندادت چنمه چنمان ما دگر  
 یا در غروب چشم تو ای آفتاب خاک

کز و پیمان درای عزا را نواختند  
 آن شب نماز پیر به رمز و اشاره بود  
 انگشت او لطیف‌ترین استعاره بود  
 گلخند بر لبان پدر جلوه گر نبود  
 خورشید را هوای شکستن پسر نبود  
 احباب چون صلابی نبایش به ما زدند  
 آتش به جان جنگل پروانه‌ها زدند  
 لبها پر از ترانه امن پیچید گشت  
 دریای شب کرانه امن پیچید گشت  
 بر گونه‌ها کرمه امواج اشک بود  
 گلسته‌های عاطفه معراج اشک بود  
 اما دعا روند قضا را عوض نکرد  
 تقدیر سر به مهر خدا را عوض نکرد  
 آن راز سر به مهر فلک بی جواب رفت  
 شب زنده‌دار پیر جماران به خواب رفت

\*\*\*

ای پیر ای تبلور تاریخ ای امام  
 ای صخره از صلابت قد قامت تو رام  
 ای از تو وامدار کردن تا کران نور  
 ای تیغ شب شکار علی در نیام گور  
 ای سرو ای انالحق منصور آفتاب  
 ای جرخش نگاه تو منشور آفتاب  
 برخیز و بر فراز سر خلق نوحه گر  
 پرواز ده کیوتر دستانت ای پدر  
 گلخند را به جوهره گل گره بزن  
 اندیشه را بجان تخیل گره بزن  
 رفتی و دل کرانه طوفان آتش است  
 جانهای سوگوار نیستان آتش است  
 افلاک و عرشیان همه گریان و بی قرار  
 چشم بتیم و سفره بی‌نان در انتظار  
 برخیز و باز بر سر شیطان تهبیب کش  
 بنیاد کاخ عربده جویان لیبیب کش  
 ای سرو ای انالحق منصور آفتاب  
 ای جرخش نگاه تو منشور آفتاب  
 خواهم ز خم یاد تو دل بر سبزه دم  
 جان از میان اشک پسر نستشو دم

غلامرضا رحمتی



# شهید مطهری از دیدگاه من معلم

□ احمد آهنی بیرجندی

ساعت ۱۱ شب دوازدهم اردیبهشت سال ۱۳۵۸ شمسی سناره درخشانی از آسمان علم و تقوا غروب کرد. استاد کم نظیر و فیلسوف روشن رای سختکوش، معلمی نستوه، شهید مرتضی مطهری ازین ما رفت و دیده‌ها را اشکبار و دلها را پر تب و تاب کرد. ما معلمان کشور روز شهادت آن مجاهد گرانمایه را «روز معلم» اعلام کردیم چرا آهنی «روز معلم» که مقارن با شهادتین آن شخصیت عالیقدر است چیست؟ به نظر من، معنی این تقارن آن است که: ما معلمان می‌خواهیم بگوئیم:

۱- ای مطهری بزرگوار اگر دشمنان سیه دل در آن نیمه شب منحوس مغز فعال و پر بار تو را با گلوله ستم متلاشی کردند؛ من معلم من بعد، پرچمی را که بر دوش تو بود به دوش همت خود می‌گیرم و راه تو را ادامه می‌دهم. تو خوراگان عدالت اجتماعی اسلامی بودی که می‌گفتی: حاکمیت سرمایه‌داری در اسلام نفی

شده است و انقلاب اسلامی در صورتی به مراحل تکامل خود می‌رسد که توأم با عدالت اجتماعی باشد.

کتاب «اقتصاد» تو نشان می‌دهد که این مسئله را با چه شهامت و شجاعتی عنوان می‌فرمودی و ترسی از سرمایه‌داران زالو صفت به دل راه نمی‌دادی. تو در همه سنگرها حاضر بودی و «حق» را گفتی و از دشمنان دین نترسیدی.

۲- ای معلم شهید! گرچه من نمی‌توانم ابعاد وجودی تو را درک کنم زیرا: چه نسبت خاک را با عالم پاک ولی این قدر می‌دانم که در همه علوم متداول زمان خود در حوزه‌های علمیه مشهد و قم، تمام توان و نیروی خود را بکار گرفتی تا در علم به ذروه کمال برسی و تا حد زیادی به مقصد خود رسیدی: تو از قریه کوچک فریمان - در آن زمان - گسنام و ناشناخته به مشهد آمدی و مقدمات علوم ادبی و عربی را با جدیت خواندی و کسارت در سنین نوجوانی به جانی رسید که خود در ترجمه احوالت نوشتی: «... به یاد دارم که از همان آغاز طلبگی که در مشهد مقدمات عربی می‌خواندم، فیلسوفان و عارفان و مستکلمان - هر چند با اندیشه‌های شان آشنا نبودم - از سایر علما و دانشمندان و از مسخرعان و مکتشفان: در نظرم عظیم‌تر و فخیم‌تر می‌نمودند، تنها به این دلیل که آنها را قهرمانان صحنه این اندیشه‌ها می‌دانستم. دقیقاً بیاد دارم که در آن سنینی که میان ۱۳ تا ۱۵ سالگی بودم در میان آن همه علما و فضلا و مدرسین حوزه علمیه مشهد فردی که بیش از همه در نظرم بزرگ جلوه می‌نمود و دوست می‌داشتم به چهره‌اش بنگرم و در مجلس درسش بنشینم مرحوم آقا میرزا مهدی شهیدی رضوی مدرس فلسفه الهی در آن حوزه بود.» باری همین نظر بلند نشان آن است که تو از نوجوانی در عالم بالاتری سیر می‌کردی و این اندیشه را در ذهن

می‌پروراندی که عارفی دل آگاه و فیلسوفی عالیقدر شوی. من معلم کجا می‌توانم به اوج پرداز تو دست یابم - هیهات!

۳- ای عاشق! ای عارف! ای عاشق اسلام و قرآن ای عارف دین و عرفان! تو آن شاهباز بلند آشیانی بودی که در اوج پرواز می‌کردی و همه چیز را با باصرة تیز و بصیرت عمیق خود مورد نظر داشتی.

اگر در دوران ستیبارگان طاغوت در مجله «زن روز» مدعیان اصلاح: از تساوی حقوق زن و مرد دم می‌زدند و می‌خواستند پایه‌های اسلام و قرآن را - به خیال خام خود - ست و ویران کنند. این تو بودی که با قلم موشکاف و بیان منطقی روشن خود در صند پاسخ به آنان برآمدی و یادداشت‌های خود را به صورت کتاب «نظام حقوق زن در اسلام» نوشتی و موقع و مقام زن مسلمان را بدرستی تعیین و تبیین کردی. این تو بودی که با منطق رسای خود - در دورانی که بی‌حجابی تمدن محسوب می‌شد و با حجایی و عفت و نقوای زن «آسلی» و «عقب ماندگی» مسئله حجاب را مطرح کردی و «حجاب» را که زیور و زینت زن مسلمان است به بهترین وجه به همگان شناساندی.

ای معلم شهید! این تو بودی که به نیازهای جامعه می‌نگریستی و برای هر طبقه آنچه را که فراخور فهم و نیاز معنوی آنان بود غذای روح و روان آماده می‌ساختی.

«شرح منظومه» را برای عاشقان فلسفه و منطق می‌نوشتی - در عین حال «داستان راستان» را برای نوجوانان و جوانان آماده می‌کردی. برای معلمان اخلاق «اخلاق اسلامی» برای آهوان کنجکاوی که در راز و رمزهای عالم هستی و جامعه: اندیشه می‌کردند و راهی به دینی نمی‌بردند کتاب «عدل الهی» نوشتی و به بسیاری سؤاها پاسخ دادی. برای عاشقان شناخت قرآن «تفسیر» و برای ارادتمندان و عاشقان عدالت علوی «سیری در

نهج البلاغه» برای دوستداران حافظ واقعی - نه آنان که «نقشی از حافظ» می نگاشتند و «حافظ» ی خاطر خواه خود ترسیم می کردند «تماشاگاه راز» نوشتی و پرده از اندیشه های والای «حافظ» و عرفان مترقی این شاعر حافظ قرآن و این عارف بلند آشنایی که در روزگار خود علیه زهد و طامات و خرافات و استیبارگی و مظلوم کشی و ریاکاریها قد علم کرده بود برگرفتی و مصلحان ادبیات فارسی را که در درسهای خود به شناخت حافظ سخت نیازمند بودند «تماشاگاه راز» بی دلکش و فربیا در دسترستان نهادی و آنان را بدان «تماشاگاه» فرا خواندی!

۴ - حال که خود با خضوع هر چه تمازت اعتراف می کنم که من معلم ادبیات فارسی - اقلادین بعد از ابعاد تلاشهای همه جانبه تو مانند سایر ابعاد علمی و عرفانی تو - عاجز و قاصر م و نمی توانم مانند تو مطالعاتی عمیق در مثنوی ضلای روم - حافظ، سعدی و دهها شاعر و نویسنده دیگر در زبان فارسی و عربی داشته باشم؛ چه عمق معلومات و آگاهی تو را ندارم و به ژرفای عرفان اسلامی و فلسفه شرق و ادبیات عربی و فارسی مانند تو دسترسی نمی توانم یافت. سعی کنم - دست کم، شیوه کار تو را در تحقیق و پژوهش، عشق و علاقه تو را به علم و دانش، دنبال کنم.

آب دریا را اگر نتوان کشید  
هم به قدر تشنگی باید چشید

از مرحوم شهید مطهری بیش از ۵۰ جلد کتاب چاپ شده و هنوز بسیاری از یادداشتهای تدوین نگردیده و آماده انتشار نشده است.

از این شهید عالیقدر ۱۵۱ دفتر یادداشت باقی مانده که همه حاوی یادداشتها و مقالات ارزنده اوست که بتدریج آماده خواهد شد. نوارهای متعدد از سخنرانیهایش باید آماده شود دهها رساله دکتری و فوق لیسانس که

تحت نظر شهید مطهری تدوین شده است. موجود است و نشانی است بر اشراف و آگاهی وی از مسائل مختلف اسلامی.

«پیشینه این یادداشتها به سن ۱۴ سالگی استاد شهید (سال ۱۳۱۴ هجری شمسی) می رسد و از دفاتری آغاز می شود که در آنها مضمّات اولیه فقه و عربی و ... نگاشته شده و به یادداشتهای پخته و حکیمانه آخرین سنوات عمر پر برکت آن مرحوم خاتمه می یابد.»<sup>۱</sup> مطالعه در همین فهرستها و آثارش دقت و پرکاری شگفت انگیز مرحوم مطهری را به



استاد علامه طباطبائی و شهید استاد مطهری

خوبی آشکار می سازد و زندگینامه عقلانی وی را در برابر چشم می نهد و به منزلت درسی دلشین به همه پویندگان حقیقت، می آموزد که حقیقت آسان و ارزان به دست نمی آید و برای ظفر، می باید صبر داشت و به خاطر اظهار رای استوار و دفاع پذیر، چه رنجها را می باید بر خود هموار کرد و شعار دامن چه سهل است اما نکته سنجی عمیق و دقیق کردن چه دشوار و دیرپایب و اظهار نظر شتاب زده و نیازموده در امور عقیدتی نا چه اندازه پسر مسئولیت و هراس انگیز است.<sup>۲</sup>

من که معلم ادبیات فارسی هستم وقتی سخنرانیهای آن شهید را می خوانم و «ده گفتار» و «بیست گفتار» و سایر آثارش را - علاوه بر یادداشتها - مرور می کنم می بینم شهید مطهری چه اشعار نثر و چه سخنان دلکش و زیبائی را از شاعران و بزرگان در حافظه داشته و از هر کدام چه بجای چه زیبا بهره گرفته است.

قلمش شیوا و دقیق و روشن بوده و حتی در بیان مشککترین مسائل فلسفی و حکمی و عرفانی چه آسان و چه قابل فهم سخن گفته است. من هم - اگر خدا توفیق دهد و بخواهم - می توانم چنین باشم و آخرین سخنم این که: من معلم و روز شهادتش را روز افتخار خود قرار داده ام و باید به امثال شهید مطهری ببالم. پیش از آن که به فکر روز تجلیل از مقام علمی خود باشم و از این رهگذر احیاناً به تونهای مادی چشم بدوزم باید با زندگی و آثار و شیوه کار شهید مطهری ها و عالمان عامل دیگر آشنا شوم و از زندگی آنان درسها فراگیرم و برای این که معلم حقیقی و با ارزش بشمارم؛ صد یک زحمات آنان را تحمل کنم و در راه پربار کردن ذهن و اندیشه خود تلاش نمایم و راه چنان روم که آنان رفته اند - دنیایی را توأم با عزت و سربلندی پشت سر نهادند و آخرتی را توأم با «قلب سلیم» و «رضوان» الهی را مشتاقانه دریافتند و به بهشت جاودان الهی رسیدند.

منابع:

- ۱ - نقل از یادنامه استاد شهید مطهری ج ۱ ص ۳۲۴
- ۲ - رک: یادنامه استاد شهید مرتضی مطهری ج ۱ ص ۳۳۵
- ۳ - همان صفحه ص ۳۳۶
- ۴ - رک: یادنامه استاد شهید مرتضی مطهری ج ۱ ص ۳۳۶



## «زبان» آموزی یا «ادب» آموزی؟

دکتر حداد عادل - من ابتدا تشکر می‌کنم از استادان محترم که مثل همیشه دعوت سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی را پذیرفتند و برای کمک به آموزش و پرورش کشور موافقت کردند که ساعتی در خدمتشان یک بحث آموزشی داشته باشیم. ماهواره درصدد بوده‌ایم که برای تدریس ادبیات فارسی به هفتگی دست پیدا بکنیم. یکی از مظاهر فعالیت تدریس ادبیات فارسی، تألیف کتابهای درسی فارسی است. این سؤال برای ما همواره مطرح بوده که وقتی مؤلف نمونه‌های مختلف نظم و نثر را از قدیم و جدید انتخاب می‌کند و کنار هم می‌گذارد، آن منطقی که بر این انتخاب حاکم است چه باید باشد. جلسه امروز در این

آشاره:

در میز گردی که با حضور آقایان دکتر جعفر شهیدی، دکتر غلامعلی حداد عادل، دکتر علی اشرف صادقی، دکتر محمد جواد شریعت، بهاء‌الدین خرمشاهی، رحیم ذوالنور و نصرالله مردانی به همت گروه ادبیات فارسی سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی برگزار شد، مرزهای آموزش «ادبیات» و «زبان» فارسی در نظام آموزش و پرورش مورد بحث و بررسی قرار گرفت. آنچه از نظرتان می‌گذرد، حاصل این نشست است.



مسیر است و قصد داریم که حاصل گفتگوهای این جلسه را در مجله رشد آموزش ادب فارسی منتشر کنیم تا از این طریق در اختیار معلمان و دانشجویان زبان و ادبیات فارسی و علاقه‌مندان قرار بگیرد. در چند سال گذشته نسبت به حد و مرز استفاده از ادبیات کهن فارسی و زبان فارسی معاصر در آموزش زبان فارسی بحث و گفتگو بوده است. برای این که طرح مسأله شده باشد، دو حد افراطی این بحث را عرض می‌کنم. یک حد مسأله این است که کتابهای ما باید آکنده از متون قدیم باشد و هر چه دانش آموز لغات و تعبیرات و اصطلاحات قدیمی‌تر را بخواند باسوادتر است. یک حد دیگر این است که ما اصولاً در آموزش زبان فارسی نباید به گذشته کاری داشته باشیم و باید به زبان فارسی معاصر تکیه و اکتفا بکنیم؛ بنده تقاضا می‌کنم استادان محترم اظهار نظر بفرمایند.

دکتر شهیدی: اول از شما سؤال می‌کنم این چیزی که شما درس می‌دهید - من با اسمش کار ندارم - زبان فارسی اسمش را می‌گذارید، ادب فارسی اسمش را می‌گذارید، متن کهن و متن جدید، ادب معاصر، ادب قدیم، هر چه می‌خواهید بگذارید بحثی نداریم. فقط مقصودتان این است که ساعت‌ها بچه‌ها را آنجا بنشانید و معلم نباید یک چیزی سر کلاس بگوید آنها هم یاد بگیرند و بعد هم آخر سال امتحانی از آنها بکشد، نمره‌ای هم به آنها بدهد و بروند. این است مقصود یا غیر از این چیز دیگری هم هست و هدفی از این کار دارید. اول این را روشن کنید. اگر اولی باشد هیچ غرق نمی‌کند شما هرچی می‌خواهید در کتاب بنویسید، شعر خاقانی بنویسید یا نثر معاصر بنویسید یا نثر قدیم بنویسید، معلم می‌آید این را درس می‌دهد و آن بچه هم می‌آید این را حفظ می‌کند و نمره‌ای می‌گیرد، این است یا واقعاً هدف دیگری غیر از این دارید این را برای من روشن کنید.

دکتر حداد عادل: البته سؤالی است که

پاسخش روشن است خود حضرت عالی وکیل هستید که از طرف ما پاسخ بدهید.  
دکتر شهیدی: عرض کنم اگر واقعاً هدفی پشت سرش هست باید ببینیم آن چیست، این را می‌خواهید شاعر بار بیاورید، می‌خواهید روزنامه‌نویس بار بیاورید، یعنی هر کس آمد از اول دبستان شروع کرده‌مین طور، بخواند بخواند تا وقتی رسیده به آخر دبیرستان بعد بتواند مثلاً مرزبان‌نامه را می‌غلط بخواند یا کلیله را بخواند یا شعر بگوید. با می‌خواهد وقتی چهار تا



● دکتر غلامرضا حداد عادل

جمله خواست بنویسد، این جمله درست نوشته شود اجزایش جای خودش افتاده باشد، کسی که آن را می‌خواند معنایی از آن نفهمد، اگر آن اولی است خوب همان طور که فرمودید شروع بکنید، ادبیات کهن و هر چه که هست مثل همان صد، صد پنجاه سال پیش که نخبه‌هایی بودند از خانواده‌های مسمین و مشخص می‌رفتند و فضل هم همان بود که مثلاً بتوانند دره نادر را حفظ کنند و بیایند بازارگو بکنند یا تمام گلستان سعدی را از حفظ بیاورند حافظ، منتهی، مولوی... خوب این یک راه دارد؛ و آن یک راه دیگر، آیا کلاسهای شما طبقه‌بندی شده است مثلاً محصلین شما

دکتر شهیدی:

● بنده از سال ۱۳۴۲ در سمیناری گفته‌ام که اگر بخواهیم در کار موفق بشویم بایستی زبان فارسی رشته‌های ادبی را از رشته‌های عمومی جدا کنیم



● دکتر جعفر تهیدی

دسته‌بندی می‌شوند یک دسته به آن راه می‌روند یک دسته به این راه، چسبون اگر نسا اینجا مشخص نشود بحث کردن اصلاً معنی ندارد ما باید بدانیم برای چه هدفی اظهار نظر کنیم تا شما از آن اظهار نظرها - اگر بگذرد خورد - استفاده بکنید این باید اول روشن بشود.

دکتر حداد عادل: حالا به یک نتیجه‌ای رسیدیم و آن این است که فارسی خواندن در دبیرستان مثل دبستان خودش هدف نیست وسیله است و غی نفسه موضوعیت ندارد یعنی خاقانی نمی‌خواند که خاقانی بداند، خاقانی می‌خواند که از آن استفاده کند.

دکتر تهیدی: من در سال ۱۳۴۲ و اخیراً

در سمیناری گفته‌ام اگر شما بخواهید در کارتان موفق بشوید بایستی زبان فارسی رشته‌های ادبی را از رشته‌های عمومی جدا کنید برای رشته‌های عمومی کتابهایی نوشته شده که زیاد مشکل نباشد در عین حال دانش‌آموز را برای درست گفتن و درست نوشتن ولو ساده نویسی آماده کند. البته هیچ مانعی ندارد که برای آنها متن‌های خیلی ساده از سده‌ی را هم در کتاب بگنجانید:

یکی در بیابان سگی تشنه یافت  
برون از رمق در حیاتش نیافت  
کله دلو کرد آن پسندیده کیش  
جر جهل اندر آن بست دستار خویش

در این دو بیت کلمه‌ای که مشکل است حمل است و گرنه بقیه‌اش کلماتی است که در گفتار روزمره‌شان است. ولی ممکن است شعری از آقای مردانی بیابورید که مثلاً: سمند صاعقه زین کن سواره باید رفت.

از این نوع که فهمیدنش برای من هم دشوار است. بنابراین این شعر جزء ادبیات است. اینجا بایستی مرز را جدا کنیم این خلاصه نظر من است. بعد البته اگر مناسبتی پیش آمد باز هم در این مورد توضیح می‌دهم.

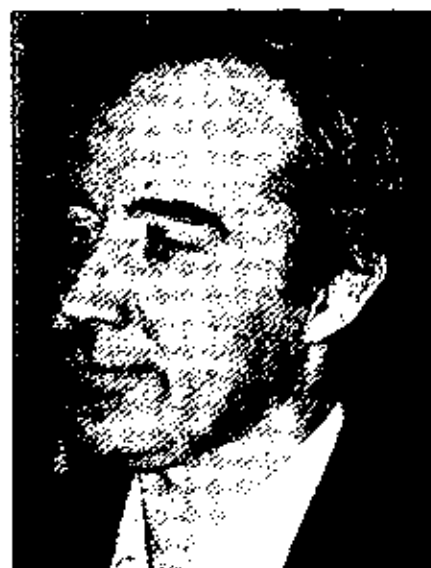
دکتر صادقی: بنده با سخنان آقای شهیدی مقدار زیادی توافق دارم چون من هم از قدیم تابع همین نظر بودم که زبان فارسی با ادبیات فارسی دو چیز متفاوت است. ادبیات از مقوله هنر است ولی زبان از مقوله دیگری است و کسب مهارت در زبان به یک نوع تمرین‌های دیگری نیاز دارد. برای پرداختن به ادبیات آدم باید از قبل ذهنش آماده باشد استعداد خاصی داشته باشد ولی برای یاد گرفتن زبان مادری‌اش برای کسب مهارت چنین آمادگی قبلی و استعداد فطری لازم نیست. خیلی‌ها مثل بنده می‌توانند نثر فارسی را بنویسند ولی اصلاً نه شاعر هستم و نه نویسنده. هیچ کدام از اینها نیستم. مهارتی کسب کرده‌ام تا سده‌ی که استخدام اجازه می‌داده زبان فارسی را بسته رفته بنویسم. تا این حد هم موفق شده‌ام.

دکتر علی اشرف صادقی:

● ادبیات از مقوله هنر است ولی زبان از مقوله دیگری است.

● در رشته فرهنگ و ادب دانش‌آموزان باید پرورش ادبی پیدا بکنند

● باید بهترین نثرها از نویسندگان معاصر ایران و جهان انتخاب شود.



● دکتر علی اشرف صادقی

داوری‌اش البته با دیگران و با خوانندگان است. در رشته فرهنگ و ادب دانش‌آموزان باید پرورش ادبی پیدا بکنند ولی نباید برنامه زبان وزارت آموزش و پرورش طوری باشد که همه آنها بهترین استفاده را از آن بکنند. همان طور که آقای دکتر شهیدی فرمودند مسأله خواندن کلیه و دمنه و سرزبان‌نامه و اشعار خاقانی، اینها برای دوره دوم یعنی برای رشته فرهنگ و ادب فارسی در دبیرستان هموار نیست. برای دانشگاه است آن یک سطح بالاتری است از ادبیات فارسی که در دانشکده ادبیات، باید درس داده شود. در دبیرستان متون ساده برای زبان باید از نویسندگان معاصر گذاشته شود باید بهترین نثرها از نویسندگان معاصر انتخاب شود و برای همه رشته‌ها

اصول سبک‌شناسی زبان مثلاً همان اصول دستور زبان فارسی معاصر که در حد خودش لازم است برای اینکه به بچه یاد می‌دهد که قاعده به کار بردن «راه بعد از مفعول در فارسی معاصر این است که بلافاصله بعد از اسم بیاید نه بعد از جمله موصولی الآن در رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها هم هست» کتابی که تو دیروز برای من آورده بودی را خواندم! این فارسی نیست من نمی‌دانم بچه مناسبتی در این ۸-۷ ساله این گونه سخن گفتن بیاب شده. قواعد زبان فارسی معاصر هم باید از نثر آثار همین نویسنده‌ها - نویسنده خاصی مورد نظر نیست - انتخاب شود. زبان فارسی قواعدش در حال حاضر این است: نه قواعد زبان گذشته، زیرا آن را نه فهمیده نه می‌تواند منتقل کند بر این نثری که می‌خواند، از روی آن نثر خودش یک قواعدی استنتاج می‌کند. هر اهل زبان این طوری است یک مقداری که متن خواند یک قواعدی استنباط می‌کند، برای این رشته‌ها باید این سه مطلب روشن شود یعنی دقیقاً برایشان آموزش داده بشود هم زبان هم قواعدش هم سبکش، یعنی مثلاً فرض کنید که در درس انشاء فارسی واقعاً شیوه‌ای که بعضی از معلمان قدیم رعایت می‌کردند خیلی خوب بود می‌گفتند بروید فلان کتاب را از فلان نویسنده تا آخر بخوانید بعد یک انشاء بنویسید فرض کنید کسی برود از فلان نویسنده نثر نویس خوب یک کتاب را تا آخر بخواند یک مقداری حفظ کند، مسلک‌اش می‌شود اما برای رشته فرهنگ و ادب یک مرحله دیگری است و ادبیاتی که وارد این مرحله می‌شود از مقوله کاملاً متفاوتی است. ادبیات شیوه آموزشش فرق دارد با شیوه آموزش انشاء.

بنده فکر می‌کنم، در رشته‌های فرهنگ و ادب در جنب تعلیم زبان فارسی، دستور زبان فارسی و خواندن قطعه‌های ادبی درسی هم بایستی به عنوان تحلیل ادبی گذاشته بشود. دانش‌آموز به اصول نقد ادبی و تحلیل ادبی آشنائی پیدا کند نه این که صبر کنند در

دانشکده ادبیات یک چیزی به اسم نقد ادبی برایشان گفته بشود. تصور بنده این است که اصول کلی این مسأله را باید در همان دوره دوم دبیرستان در رشته فرهنگ و ادب برایشان بگویند. جوانان امروز با ادبیات جهانی سر و کار پیدا می کنند. که ادبیات ایران، در مقابلش صفر است. بنابراین هر چقدر جلوش را بگیریم آنها به رمان جدید به داستان جدید به شعر شعری فرهنگی گرایش پیدا می کنند. به شعری مملکت خودش هم علاقه دارد. به داستان نویسانش هم علاقه دارد. پس چه بهتر یک اصولی به او داده بشود که از اول با آن خو پیدا بکند، مهارت پیدا بکند، ذهنش ورزیده بشود. بعد در دانشکده ادبیات بله سنتهای ادبی، عروضی، معانی بیان، چیزهایی که مال ادبیات کلاسیک قدیم خودمان هست به آنها درس داده بشود که توضیحات بیشتری خواهم داد.



دکتر شریعت: مطلب اساسی این است که فرض بگیریم که این پیشنهادات نصیب و مشخص شد که باید چه کار بکنیم. وقتی آمدیم پای اجرای آن، یک مقداری مشکل است که کجا را مرز بگیریم. یعنی کجا زبان و کجا ادبیات است: همین طور که آقای دکتر شهدی فرمودند یک وقت هست یک شعر که در قرن چهارم گفته شده یا یک تری نوشته شده ولی لسانی که دارد همین زمان خود ماست. بافتش هم همین است. تجربه دیگران را ما یک مقداری باید ملاک قرار بدهیم. در اوایل انقلاب یک ایرانی از انگلیس آمده بود او کسی است که تمام کتابهای درسی انگلستان زیر نظرش ندوین می شد. منجمه کتب مربوط به زبان و ادبیات انگلیس در دوره های مختلف. ایشان یک زبان شناس و کامپیوتریست است که در آنجا مشغول کار بود. آمد اینجا بلکه یک کاری بکند. نشد و رفت. یک وقتی رفتیم انگلیس به سرافش در مورد کار دیگری و سواچه ندیم با تدوین کتب درسی آنجا. دیدم مثلاً کلاس چهارم متوسطه انگلیسی دونا کتاب زبان دارد یکی کتاب زبان و دیگری کتاب آشنایی با ادبیات انگلیس. در

آن کتاب زبان، یک قطعه اش را از میلن نمی خوانستید پیدا کنید و سؤال این بود که تا کجا مرز است؟ ایشان می گفتند پنجاه سال جلوتر نمی رویم. این پنجاه سال را هر چه هست دادیم به کامپیوتر بعد هم به لیست لغات دادیم. مثلاً بچه ۱۱ ساله انگلیسی چه لغتهایی باید در ذهنش باشد و این لیست را به کامپیوتر می دهیم و از آن می خواهیم متونی که این لغات در آن هست به ما بدهد. برای ما ملاک زبان پنجاه سال به این طرف است. این شخص که شما می گوید می خواهد برود بهیار بشود باید یک آشنایی هم با ادبیاتش داشته باشد یعنی اشاره بکنیم که ما سمدی و انوری هم داشته ایم. اینها را بشناسانیم. من تا کلاس چهارم متوسطه بلد نبودم واقعا آتش بنویسم. چون اصلاً موضوعاتی که به ما می دادند نمی دانستم یعنی چه خوب باید از تجربه دیگران هم استفاده کرد و دید آنها چه کار می کنند چگونه آنها می توانند آتش بنویسند. شاگردی که کلاس چهارم ابتدائی است باید چه چیز بتواند بنویسد. باید نگاه کند و بنویسد. معمولاً در کلاسهای خارجی یک صندلی می گذارند و می گویند شکل این صندلی را بنویس. یا می گویند از خانه تا مدرسه که آمدی چه چیزهایی دیدی این را برای ما شرح بده وقتی که به این بچه بگویند مثلاً مهر مادر را بنویس، تو آموز کلاس چهارم ابتدائی اصلاً مهر مادر نمی داند یعنی چه که بنویسد. ضمناً در همان حال که شما دارید جمله بندی یا املاء یاد این بچه می دهید فکر کرده اید که املاء چه کلماتی را باید یاد بدهید؟

خرم شاهي: بنده که تجربه آموزشی ندارم ولی بچه های دانش آموز دارم و به ادب فارسی و زبان فارسی هم علاقه مندیم بنابراین نظر خودم را خدمتان می گویم. دوستان درباره جدا کردن زبان و ادب فرمایش متینی دارند جز این که مشخص نشد از چه سالهایی می توان جدا کرد؟ شما به صورت دستوری که نمی توانید زبان بیاموزید. به یک کسی ناچار فقط دستور زبان بیاموزید آن هم خیلی آزمایشگاهی می شود. باید آن را در مقاله ای مطرح بکنید یعنی یک قطعه ادبی را تحریر بکنید و

ساختارش را بیرون بکشید و فاعل و مفعول و قید و صفتش را مشخص کنید.

دکتر شهدی: ادبی که شما دارید می گویند ما می گوئیم زبان.

فرض کنید حاجی بابا را شما چطور حساب می کنید. نوشته های محمد حجازی را زبان حساب می کنید یا ادب؟ آن زبان است. نوشته های خود شما یک مقداری زبان است یک مقداری ادب این فرق می کند. این دو یک مقداری دارد یا هم مخلوط می شود.

خرم شاهي: به هر حال تا سالهایی که هنوز رشته تخصصی ادب فارسی مطرح نمی شود یک فکر همگانی باید کرد. این عرض بنده است که تشریحش شاید بیشتر وقت بگیرد ولی چیزی را که غرض العاده اهمیت حیاتی در زبان آموزی و ادب آموزی و رشد دادن زبان، یعنی فهم زبان و تولید زبان و نوشتن زبان اهمیت دارد و دست کم گرفته شده در سیستم آموزشی ایران، که بنده کتابدار از آن بُعد نگاه می کنم، عرض می کنم که مسأله کتاب خوانی و کتابخانه داری و استفاده از کتاب در رشد دانش آموز مؤثر است. آن بافت اصلی دستور زبان، جذب سرشتش می شود. بعداً هم کاری بکنند که این قوت و غذا از بچه قطع نشود. هر چه به کسی بگویند که از این آتشهای مطنطن بنویس که به ما هم می گفتند و این یکی از غلط ترین سیستمهای آتش نویسی جهان است. فکر می کنم عمر بچه ها مثل ما هستند ولی اروپائینا یک سیستم دیگری دارند. به شاگرد اگر گفته بشود نو کتاب بخوانی ولی چیزی بنویس شاید موفق تر بشوند و آن بچه خود جوش تر چیزی بنویسد تا این که بگویند کتاب بخوان ولی چیزی بنویس یا ذهن خالی، می فکر می کند می ماند که جمله را چه جور می یابود. در این ۳۰ سال اخیر از زمانی که دیگر ما دانش آموز نیستیم و ادبیات نوجوان و کودکان پدید آمده این مسأله باید در سیستم آموزشی راه پیدا کند؛ اصلاً بیاید درس کتابخوانی داشته باشیم.

دکتر حداد عادل: حضرت عالی یک مطلبی فرمودید که صحیح است ولی قدری اعم از بحث ماست و آن تشویق به کتابخوانی است. من می‌خواهم سؤال کنم که این مطلب را به چه ترتیب ربط می‌دهید به زبان و ادبیات.

خرم‌شاهی: به نظر من ربط دارد. ببینید بچه‌ها را مثلاً کامپیوتر تصور کنید. شما به کامپیوتر باید برنامه بدهید، شما باید به این ذهن بچه برنامه بدهید انواع جملات بدهید. انواع بیانهای مختلف بدهید تا اینکه یک موضوع ساده را به شما پس بدهد. این انواع بیانها را با چه می‌خواهید بدهید غیر از خواندن فراوان، خواندنی که تکلیف شاق نباشد. از میان سی تا کتاب یکی را انتخاب بکند بگوید من رمان پلیسی دوست دارم. ولی خواندن فراوان باعث می‌شود که دیگر زحمت معلم هم خیلی کم می‌شود یعنی کتاب به معلم کمک می‌کند. یعنی بچه احساس می‌کند که بر آداء مقصود تواناست.

دکتر حداد عادل: پاسخ شما را متوجه شدم اما سؤال من همچنان باقی است به این معنا که آیا اگر شما می‌خواستید کتاب بدهید به دانش آموز مثلاً دوره دبستان یا دوره راهنمایی و یا دانش آموز دبیرستانی غیر از رشته فرهنگ و ادب به او کتابهای نویسنده‌گان معاصر را توصیه می‌کنید یا قدیم را یا هم معاصر را و هم قدیم را؟

خرم‌شاهی: من نظر اساتید را قبول می‌کنم که عقیده ادب شناسان و زبان شناسان الآن این است که از ادب معاصر برویم به گذشته من خود شخصاً دلم نمی‌خواهد که با غزل حافظ بیایند به شعر سپهری برسند، نه با شعر سپهری به غزل حافظ، ولی مثل این که اهل تجربه به این نتیجه رسیده‌اند که این آرزوی بنده نشدنی است. زیرا، پیر مغان را می‌پرسند، دیر مغان را هم می‌پرسند و شاید همه‌اش را، خودم معلم هم نمی‌تواند پیر مغان و دیر مغان را خوب وصف کند.

دکتر حداد عادل: بنده می‌خواهم خدمتان

عرض کنم که عیب بارز بود، در سنت کتاب فارسی تویی ما که تیلور همین اشکالات و مشکلاتی است که بر شمردید مثلاً اگر ما مراجعه بکنیم به کتابهای فرانسوا لادب مرحوم میرزا عبدالعظیم خان قریب حالا تا آن مقداری که بنده ورق زدم که البته این کتابها را مادر نمایشگاهی که در اینجا است در دسترس داریم می‌بینیم که گراشی بوده به این که از ادب معاصر و زبان معاصر اجتناب بکنند و گوئی که اصلاً زبان معاصر را لایق و قابل ندرس نمی‌دانستند.

دکتر شهیدی: علش را هم متوجه شده‌اید؟ علش این بود که در آن موقع فارسی مخصوص طبقه خاص بود یعنی هر کسی نمی‌آمد درس بخواند، درس خواندها از خانواده‌هایی برجسته بودند که می‌خواستند مشاغل مهم دولتی را احراز کنند یا به سرشان می‌زد که به اروپا بروند پزشکی بشوند یا مهندس، عامه مردم به مکتب خانه اصلاً نمی‌رفتند درس نمی‌خواندند. همان زبان هم یک شکل اثرافی و بخصوصی پیدا کرده بود. این را من سال ۱۳۴۲ تذکر دادم، شخصت هفتاد سال پیش آن وضع به هم خورد، شروع کردند مدرسه‌ها را روز به روز افزوده کردن و آن کارگر فهمید که اگر بخواید توی دستگاه دولتی برود و حقوق بگیرد باید تصدیق کلاس ششم داشته باشد. آنجا باید این فکر را می‌کردند اما چنین شد. باز آموزش فارسی همان اسلوب پیشین را دنبال کرد.

دکتر حداد عادل: البته ما خلف آن اسلاف خودمان نیستیم بنده یادم هست که یک نواری آن قدیمها گوش کردم از مرحوم آل احمد که سخنرانی کرده بود در دانشکده نفت آبادان و همین معنی را من ذکر شده بود که ادبیات فارسی گذشته و معاصر یک تفاوت عمده‌اش این است که این ادبیات، ادبیات عموم مردم است و نویسنده امروزه برای عموم مردم می‌نویسد و عموم مردم به یاد گرفتن ادبیات اقبال دارند و زبان، به هر حال این جنبه درست است این

واقفیت در هر حال در کتابهای گذشته درسی ما دیده می‌شود. و اما این که ما بیائیم زبان را از ادبیات جدا بکنیم و بگوئیم که سرز این دورا باید جدا کرد و به دانش آموز در دوره عمومی نباید ادبیات آموخت یا این که خلاصه این دو تا را باید جدا کرد و فقط ادبیات را برای کسانی که قصد تحصیل در رشته ادبی دارند بگذاریم، حالا چه در دبیرستان، چه در دانشگاه، بنده این را هم ناممکن و مضر می‌دانم، و حالا یک قدری با اجازه شما و حاضران توضیح می‌دهم.

دکتر شهیدی: شایسته‌تر مفهوم زبان و ادبیات را که بنده و آقایان می‌گوئیم برای شما جا نیفتاده، سیاستنامه خواجه نظام الملک زبان است منتها زبانش با زبان امروز ما فرق دارد. زبان، ادبیات نیست.

دکتر حداد عادل: خوب شاید حاصل همین گفت و شنود این باشد که رقع سوء تفاهم بشود ولی من احساس می‌کنم که در همین جلسه هم گاهی تعبیرهایی می‌شود که یک قدری با هم متفاوت است مثلاً حضرت عالی می‌فرمایند سیاست نامه و شعر فردوسی می‌تواند زبان تلفی بشود و بیاید در داخل کتابهای درسی دانش آموزان دوره عمومی.

دکتر شهیدی: اگر کمک می‌کند به آنها، یعنی اگر در طریق تقویت زبان آن دانش آموز قرار می‌گیرد که وقتی به دایرة المعارف مراجعه کرد بتواند مطلب مسورد نظر را در بیآورد و بفهمد بله، اگر نمی‌کند می‌خواهد مال امروز باشد بیهوده است. می‌خواهد مال هزار سال قبل هم باشد بیهوده است.

دکتر حداد عادل: بنده در همین هم که ما هدفمان این باشد که فقط دانش آموز را توانا بکنیم به این که بتواند دایرة المعارف را وقتی باز کرد بفهمد، تردید دارم، آقای دکتر شریعت از قول آقای حقیقت نقل می‌کردند که محدوده را تا ۵۰ سال می‌گیرند و دیگر قبل از ۵۰ سال را رها می‌کنند.

دکتر شهیدی: ما تاریخ بیهقی را در نظر می‌گیریم هرکس که یک مقداری سواد متوسط دارد



می تواند از آن مطلبی بفهمد، بخواند دو قرن بعد به جای این که ترأساتریشود از آن مشکلتر است این اشکال زبان ما و گستردگی منطقه بودنش است. دوری منطقه‌ها از هم، در ایران نمی شود تر روی مرز پنجاه سال که آنها برای خودشان می گذارند بگذاریم به واسطه این که آنها دوره به دوره همین طور آمده اند جلو و جمع جور بوده کارهاشان، مال ما، گسترده است.

دکتر حداد عادل: یک وقت است که ما می گوئیم باید از نویسندگان در محدوده پنجاه سال اخیر استفاده کرد که این قول آن آقا در انگلستان بوده شما می فرمائید در زبان فارسی ممکن است ما از فرقی:

ای فن من نو را بشارت باد  
که تو را من به دوست خواهم داد  
را آورد ولو این که مربوط به هزار سال قبل شاید هم بیشتر باشد ولی ممکن است از نویسنده معاصر که مطمئن و مطلق می نویسد نباید آورد حالا پس این یک قدری دارد روشن می شود. حالا از این نکته که بگذریم یک مطلب دیگری خدمتتان عرض می کنم و آن تصدیق اشکالات است که در آموزش انشاء نویس ما وجود دارد. حالا من تقاضا می کنم این بحث معلم را که مهم و از اهم مسائل هم هست موقتاً مطرح نکنیم. یک خطری است از افراط در جدا کردن زبان از ادبیات و آن این خطر است که ما زبان را یک چیزی تلقی بکنیم مانند علامت ریاضی و به آن به چشم ابزاری نگاه بکنیم و بگوئیم آقا کلمات باید معانی مشخصی داشته باشد.

هر کلمه‌ای یک هاله‌ای از معنای ادبی و عاطفی و ذوقی پیرامون خودش دارد و یک مقدار زیادی زیبایی‌های سخن مربوط به شناخت این هاله، گرد هر کلمه است و استفاده درست و به جا از این جنبه حاشیه‌ای کلمات که به آن می گویند «بار معنی» یا امثال آن و این یک مطلبی است که ما نمی توانیم جدا بکنیم و بگوئیم.

دکتر شهیدی: برای این که شما دکتری

فلسفه هستید یک دنیا فرق هستید، می توانید چنین فکر بکنید، ولی اگر من بگویم امروز وقتی داشتم توی خیابان می رفتم چتر روی سرم گرفته بودم تا باران نخورم، آیا یک هاله‌ای از معنی لطیف و ذوق فلسفی در این کلمات است.

دکتر حداد عادل: من می خواهم بگویم که احتیاجات یک آدم غیر ادیب حرفه‌ای هم فقط منحصر در این جور تعییرات نیست که امروز باران می آمد چتر را روی سرم گرفتم که خیس نشوم... من عرض این است که این نگاه ابزاری به زبان، همان طوری که آقای خرم شاهی گفتند که لغت کردن زبان از همه چیز ممکن نیست: من می توانم پیش خودم این طوری فرض کنم که شاید غرض آقایان احتیاج به توضیح داشته باشد. چون قرار شد تفکیک زبان و ادبیات به صورت علمی مشخص شود اگر یک همچنین تعریفی را قبول بکنیم که آقای دکتر شهیدی مثل این که متعادل به این تعریف هستند در این صورت بنده عرض می کنم که زبان همچنین تعریفی را تحمل نمی کند، یعنی واقعاً در همان زمانی که شما می گوئید، یک کلمات دو پهلو که هیچ، شش پهلوئی است که اکنون از تعییرات و اصطلاحات و خلاصه همان چیزی که شما می گوئید ادبیات: و دیگر آن زبان شسته و رفته نیست. خوب اگر این را هم قبول نکنیم بنده می گویم پس یک ملاکی بنده که آقا ما این را می گوئیم زبان و این را هم می گوئیم ادبیات و آن وقت اگر غیر از این باشد باید هم زبان زمانهای گذشته را بتوانیم به عنوان زبان استفاده کنیم هم یک چیزهایی که جنبه ادبی دارد و آن وقت باید مشخص کنید که مقصودتان از ادبیات چیست یا باید بگوئید زمانی که ما می گوئیم به در مقابل ادبیات به سبکی خالی از جنبه‌های ذوقی و تعییرات ادبی است، یا باید بگوئید تعییر ذوقی و ادبی هم دارد پس من می گویم فرق زبان و ادبیات چیست، آن ادبیات که نفی می کنید چیست. حالا اگر منظور شما این است که لغات و اصطلاحات

دکتر محمد جواد شریعت:

● در اجرای عمل آموزش نباید مشخص شود که مرز زبان و ادبیات کجاست.

● آموزش زبان و ادبیات در دبیرستان با آموزش زبان و ادبیات در مقاطع دیگر بحث کاملاً مجزا و جدائی است.



● دکتر محمد جواد شریعت

دشواری که در زبان فارسی هیچ استعمالی ندارد و به کار نمی رود نباید اینها را آموخت، بنده تصدیق می کنم و این را قبول می کنم که یکی از عیوب زبان آموزی و ادب آموزی ما بوده که یک سلسله لغات که مثلاً یک نویسنده در کتاب خودش به کار برده می آمدند اینها را انتخاب می کردند و در کلاس به دانش آموزان املاء می کردند و هنر این بود که اینها را بدانند مثلاً بنده در زبان فارسی ندیدم که «اصطناع» به معنی برگزین و انتخاب کردن را کسی در زبان فارسی معمولی به کار برده باشد، ولی این لغت را بنده در دوران دبیرستان یاد گرفته‌ام و سخت هم بوده و آن موقع می دیدم که روش این است که این را به ما یاد بدهند این عیبی بزرگ و

قبول است اما بنده می‌خواهم بگویم که این قطع ارتباط دانش‌آموزان دوره عمومی ما و دانش‌آموزان فرهنگ و ادب ما با محصولات ادبی گذشته زبانهای دارد که معلوم نیست کمتر از سودی باشد که ما بخواهیم از این طریق به دست بیاوریم. ما اگر بیاییم رابطه دانش‌آموز را با ادبیات گذشته قطع بکنیم و این جهات را در کتابهای درسی نیاوریم یک بُعدی از ذهن و روان او پرورش ندادیم و یک نیاز و یک تشنگی را ما ارضاء نکرده‌ایم بنده فکر می‌کنم راه معقول این باشد که ما بیاییم در دوره ابتدایی زبان را هر چه ممکن هست یعنی از پائین‌ترین سطح شروع بکنیم. زبان را خالی از آن حالت تشبیهی و ادبی و بار معنایی شروع بکنیم منتها در دوره عمومی انتخاب ما عمدتاً از متون معاصران باشد اما در همان دوره عمومی هم باید نمونه‌هایی از زبان گذشته ولو این که یک قدری هم سبکشان از نظر نویسندگی غسوق کند در اختیار دانش‌آموزان بگذاریم. آقای دکتر شهیدی نظرش این بوده که آقا کدماستان تا بحال اتفاق میبت به کار برده‌اید این اتفاق میبت که سمدی در گلستان می‌گوید چه لزومی دارد که در کتاب بیاید. بنده می‌گویم ما اگر بخواهیم این اتفاق میبت را حذف کنیم باید تمام آن دیباچه به آن زیبایی را (در اینجا آقای دکتر شهیدی فرمودند: نه چنین نیست آقای دکتر حداد ادامه دادند) حذف بکنیم. حالا یک اتفاق میبت هم اتفاق افتاده باشد. این می‌ارزد، یعنی می‌خواهم بگویم یکی دو تا لغت آنقدرها دشوار نیست. خلاصه عرض من این است که هر چه که ما می‌ایم بالاتر باید این انتخاب را زیادتر بکنیم. مثلاً این طور باشد که ما در دوران دبستان ۹۵ درصد متونی که در کتابهای فارسی می‌آوریم فارسی معاصر باشد و الان هم همین طور هست در دوره راهنمایی هم ممکن است. این کار را بکنیم ۸۰ درصد در دوره دبیرستان هم ممکن است. این ۲۰ درصد از متون گذشته را برای رشته ادبی بگذاریم. ولی این دیوار کشیدن و مرز کشیدن اگر آن طوری

که بنده احساس خطر می‌کنم به حالت اغراط کشیده بشود ما را از دست‌یابی نه تنها به انواع بیانهای ادبی گذشته محروم می‌کند بلکه یک ضرر دیگری هم دارد، ما را از دست‌یابی به اندیشه‌ای که گذشتگان ما در متون خودشان خلق کرده‌اند محروم می‌کند. یعنی طوری بشود که هر کتابی را از گذشته بگذارند جلوی یک تحصیل کرده، دیگر نمی‌تواند بخواند چون هیچ جوری تعریف ندارد و فقط با نوشته‌های معاصران خو گرفته.

دکتر شهیدی: من نمی‌خواهم رد بکنم، شما از آن قراری که با هم گذاشتیم عدول کردید. من و آقاسان هم همین طور گفتیم شما می‌خواهید از این دبیرستانان چی بیرون بیاید. اول این را روشن کنید؟ هر کس آمد دبیرستان در تمام رشته‌ها، وقتی رفت بیرون باید نویسنده بشود؟ هر کس که دیلم شد خواست رانندگی یاد بگیرد، خواست رادبو درست کند، خواست آچار دستش بگیرد، این باید تشبیه و استعاره و کنایه... را یاد بگیرد؟ کی گفته نویسنده نباید اینها را یاد بگیرد؟ کسی که می‌خواهد نویسنده شود باید اینها را یاد بگیرد ما بحثمان بر سر آن کسی بود که باید مدرک بگیرد نان بخورد. می‌خواهد مدرک دیلم یا مثلاً فرض کنید که فوق دیلم یا سیکل اول یا سیکل دوم بگیرد اگر استخدام شد خواست به رئیس کلاتری گزارش بدهد که آقا دو (تومیل در این ساعت تصادف کردند، کروکی آن را هم من کشیدم، و ضمیمه می‌فرستم.

ببینید چه کار باید بکنید. البته اگر تمام اینها را بداند بسیار خوب است اگر بتواند شعر هم بگوید بسیار خوب است ولی آیا شما می‌توانید این کار را بکنید؟

شما اول مرز را تعیین کنید. ببیند چمی می‌خواهد. وقتی کسی می‌آید دبیرستان یاد در رشته غیر ادبی این یکجور احتیاج دارد، آن یکی که می‌رود رشته ادبی باز اگر خواست برود رشته حقوق، خواست برود یک جای دیگر زبان و ادبیات از شما می‌خواهد اینها با

هم فرق می‌کند آن دانش‌آموزان ما، انشاء درست نمی‌تواند بنویسند، کتاب هم نمی‌توانند بخوانند. چکار باید بکنیم، ما گفتیم، از همه این دانش‌آموزان انتظار این را نداشته باشید که هر کتابی را بخوانند، اینها را باید دسته‌بندی بکنیم. دکتر حداد عاقل: من می‌خواهم بگویم آن تعبیراتی که شما فرمودید اینها مقصود بنده نبوده من نمی‌خواهم بگویم که یک پاسبانی که می‌خواهد برود گزارش یک تصادف را بنویسد چنین و چنان بدهیم. بنده عقیده ندارم و چنین چیزی را نگفتم. اما آن چیزی که بنده عرض می‌کنم می‌خواهم بگویم که این طور نیست که ما مردم را بیاییم به یک مرز دقیق بکنیم. بگویم مردم دو دسته‌اند، یک دسته آنها که می‌خواهند بروند اهل ادب بشوند، یک دسته آنها که نمی‌خواهند اهل ادب بشوند.

می‌خواهم بگویم همه مردم به یک چاشنی از ادب احتیاج دارند و این چاشنی ادب هم در طول تاریخ به زبان نویسندگان و آدبای بزرگ ما آمده و ما باید عموم مردم را با ما به‌ای از ادب در کنار زبان آشنا بکنیم و این راهیج مرز قطعی نمی‌توانیم بینش بگذاریم؛ یعنی بگویم که از افراد بیرسم تو می‌خواهی چه کاره بشوی. بگوید من می‌خواهم بروم پاسبان بشوم، بگویم خیلی خوب پس تو هیچ به ادبیات احتیاج نداری.

دکتر شهیدی: شما دارید مغالطه می‌کنید.

دکتر حداد عاقل: شما وجه مغالطه‌اش را بفرمائید؟ دکتر شهیدی: مطلب این است که دانش‌آموز، می‌خواهد بگوید آقا من می‌خواهم با سواد بشوم و تو که دولت هستی، وزارت آموزش و پرورش هستی همین کردی که دارنده این مدرک این کارها را می‌تواند به عهده بگیرد بنابراین دوتائی با هم توافق کرده‌اید، هم شما که تربیت کرده‌اید هم آن آقای استخدام کننده با هم توافق کرده‌اید که این کسی که این مقدار معلومات دارد به استخدام دولت درآید.

دکتر حداد عاقل: بنده می‌گویم آن باید هدف اصلی ما باشد ولی اگر ما فقط بیاییم این

طور کاربردی محض نگاه بکنیم به تعلیم و تربیت واقعی نمی‌رسیم.

فوالثور: در دانشسرای عالی سابق وقتی یک معلم را تربیت می‌کردند که بخواهد سر کلاس برود می‌گفتند دقت کن که پیش از رفتن به کلاس نباید از خودت بپرسی که چه موضوعی را می‌خواهی تدریس کنی. یک معلم فیزیکی می‌داند که فیزیک باید تدریس کند. حالا این معلمی که به عنوان معلم ادبیات با زبان فارسی است باید چه درس بدهد. باید زبان درس بدهد، باید ادبیات درس بدهد. برای چه هدف و منظوری باید تدریس کند یا چه موضوعی را باید تدریس بکنیم برای چه هدف و چه منظوری یعنی فرض کنید دانستن شعر حافظ در کجای زندگی ما هست. آیا می‌توانیم این کار را بکنیم طبق نظریات آقای دکتر حداد که بسیار نظر مطلوبی هم هست، ما نمی‌توانیم آن ادبیات را به آن شکلی که مورد نظر شماست در کتابهای درسی بیاوریم. ما اگر چیزی هم می‌آوریم از زبان تاریخی می‌آوریم و به جای ادب فارسی قالب می‌کنیم. بنابراین، این دو اصل که «چه موضوعی را می‌خواهیم تدریس بکنیم» و «برای چه هدف و منظوری می‌خواهیم تدریس بکنیم» در چه کلاسی و به چه کسانی می‌خواهیم تدریس بکنیم» این خیلی مهم است که با چه روشی باید تدریس بکنیم. در مدارس متوسطه ایران مطلقاً یک همچین روشهای فنی را کسی به کار نمی‌برد، معلم با ماشین فنی که ساخت دم و دستگاه بسیار فنی است به مدرسه می‌آید اما نمی‌داند آنچه را که خودش می‌خواهد تدریس بکند باید فنی باشد. معلم فیزیکی دارد فنی درس می‌دهد، معلم شیمی دارد فنی درس می‌دهد معلم رسم فنی دارد فنی درس می‌دهد ولی این معلم وقتی به انشاء می‌رسد به بچه سال اول دبیرستان یک شعر بسیار پیچیده را از مولوی به عنوان موضوع انشا می‌دهد. این کار غیر فنی است اما یک مقداری جواب به مسائل جناب عالی. ما وقتی می‌گوییم تدریس زبان فارسی و تدریس ادب

بهاءالدین خرمشاهی:

**مسئله‌ای که فوق‌العاده اهمیت حیاتی در زبان آموزشی و ادب آموزشی و رشد دادن زبان، یعنی فهم زبان و تولید زبان و نوشتن زبان اهمیت دارد و در سیستم آموزشی ایران دست کم گرفته شده مسئله کتاب خوانی و کتابخانه‌داری و استفاده از کتاب در رشد دانش‌آموز است.**



• بهاءالدین خرمشاهی

فارسی، ما معاصر را به زبان فارسی و ادب فارسی تقسیم می‌کنیم. نه این‌که هر چه در معاصر هست زبان فارسی است، زبان فارسی و ادب فارسی قدیم را تقسیم می‌کنیم به زبان فارسی و ادب فارسی. ما گاهی می‌توانیم از زبان فارسی گذشته‌ها که حاصل پیام هست آن پیام را با زبان امروز برگردانیم چون پیام مهم است. مگر ما معتقد نیستیم که زبان و تفکر از هم تفکیک ناپذیر است ما می‌خواهیم تفکر گذشتگان را به بچه‌ها یاد بدهیم. قالب که برایمان مهم نیست ما می‌خواهیم به بینیم که ناصر خسرو در جامع الحکمتین چه گفته خوب زبان آن الآن برای بچه‌ها قابل درک نیست، ما می‌آییم با نثر امروز آن تفکر را به خورد بچه‌ها می‌دهیم. ما نمی‌دانسته‌ایم که واقعا

در این ۵۰ سال اخیر باید چکار بکنیم ما می‌خواهیم ساختمان زبان معاصر را به بچه‌هایمان یاد بدهیم یا تفکر قدما می‌خودمان را؟ اگر هدف شما تفکر است می‌توانید این کار را بکنید بیایم موضوع همان زبانها را به زبان امروز بنویسیم در ۲۰ سال اخیر در این زمینه حرکتهایی هم شده است ما باید تکلیفمان را روشن کنیم. ما می‌خواهیم به این بچه‌ها چی یاد بدهیم. زبان ما زبان فارسی معاصر است. کتاب «روح فلسفه در قرون وسطی» به زبان فارسی است. اگر کسی که کتاب را ترجمه کرده، وارد مقوله مجاز می‌شود، دیگر نمی‌توانست اصلاً عقاید فلسفی قرون وسطی را مطرح بکند. کتاب روانشناسی مان که مرحوم صنایع ترجمه کرد. اصلاً ادبیات فارسی نیست در تقسیم‌بندی‌هایی که سابق از ادب فارسی می‌کردند. انشاء و خط را جزء ادبیات حساب می‌کردند. این اشتباه منتقل به زبان ما شده، حالا ما خیال می‌کنیم هر چه به زبان و خط گذشته باشد جزء ادبیات فارسی است. حال آن که جزء زبان تاریخی است. در عین حال کسی هم منکر ادب فارسی نیست. منتهی یک ادب معاصر هست که ما می‌توانیم در کنار کتاب ادب تاریخی تدریس کنیم. یعنی بیایید از زیباترین غزلهای حافظ، سعدی، قشنگترین فصلهای انسان کامل، گلستان و مثلاً یک داستان کامل از مثنوی مولوی، یک کتاب «ادبیات تاریخی» تهیه کنند.

دکتر حداد عادل: یعنی جناب عالی می‌فرمائید من یاب مثال مصرع، حجاب چهرة جان می‌شود غبار تم ما نمی‌توانیم به یک دانش‌آموز سال چهارم دبیرستان بفهمانیم؟ فوالثور: چون زمینه ندارد، زمینه تاریخی، علتش این است معلم اصلاً این قرن هشتم و هفتم را بشناساند به اینها بگوید ماجرا می‌هست. دکتر حداد عادل: یعنی حضرت عالی می‌فرمائید که فهم این بیت که:

حجاب چهرة جان می‌شود غبار تنم  
خوشا دمی که از این چهرة برده برفکنم

میسر نیست الا به این که زمینه‌ی مثلاً هشت قرن اول را بدانند، بنده مخالفم با این حرف.

فوالنور: دانش‌آموزی که زمینه‌ی قبلی عرقانی نمی‌داند نمی‌فهمد که این حجاب چهره‌ی جان چیست. ما باید در هر مقاله، پنج مقاله در یک کتاب، در یک جایی گفته باشیم که سیر عرفان چه بوده، عرفان در این مقوله چقدر حرف زده‌اند، زمینه که فراهم شد دانش‌آموز می‌فهمد، دو نوع کتاب در دوره دبیرستان می‌تواند باشد یعنی در کلاس سوم یک کتاب ادب تاریخ آموزی و یک کتاب فارسی معاصر آموزی، مثلاً برای نمونه زبان و ادب آموزی معاصر، ما می‌توانیم فیلمنامه بگذاریم نمایشنامه بگذاریم، قصه بگذاریم. یکی از تعریفهایی که از ادبیات می‌کنند این است که اغلب هم موافق هستند می‌گویند: ادبیات آن است که خلق جدید بکند. حالا می‌تواند فیلم باشد، می‌تواند قصه باشد، می‌تواند نمایشنامه باشد.

دکتر حداد عادل: خیلی متشکرم، اگر آقایان نظری دارند هم در مقابل صحبتی که بنده کردم و آقای دکتر شهیدی و آقای ذوالنور بفرمایند تا بحث کامل و غنی‌تر شود.

دکتر صادقی: بنده با فرمایشات آقای دکتر حداد عادل خیلی اختلاف نظر دارم و بیشتر آقایان هم که اینجا تشریف دارند فکر کنم که همین‌طور، یعنی آنها هم متوجه شدم اختلاف دارند. جناب عالی ذهنیات خودتان را و علاقه خود را ملاک قرار می‌دهید برای همه دانش‌آموزان. نمی‌گویم همه مردم، مردم خیلی وسیع‌تر است بنده هم به ادبیات فارسی خیلی علاقه‌مند هستم خیلی عاشق ادبیات فارسی هستم که متأسفانه به معاصر کمتر توجه کرده‌ام ولی خوب این مانع از این نمی‌شود که امروز وقتی می‌خواهیم برنامه بدهیم برای تدریس زبان فارسی یا تدریس ادبیات فارسی بنده علاقه شخصی خودم را ملاک قرار بدهم، سر کار سعی کردید مرز زبان و ادبیات را محو

کرده یا محو جلوه بدهید یا در ذهنتان مرزی نیست یا خواستید برای این که به اصطلاح مسئله را برای خودتان مطرح کنید این مرز را محو جلوه دهید. البته بین خیلی چیزها مرز دقیق نیست بین شب و روز هم ما نمی‌توانیم بگوئیم که به‌طور عینی از این لحظه به بعد شب است و از این لحظه روز است در مورد زبان و ادبیات هم می‌شود یک همچین مراحل بینابین را فرض کرد ولی این به این معنا نیست که ما اصلاً و مطلقاً مرزی بین زبان و ادبیات قائل نیستیم ادبیات از مقوله هنر است یعنی یک چیزی است که همه آن را ندارند همه مستعد آفرینش ادبی نیستند ولی مواد یعنی ماده اولیه ادبیات چیست؟ زبان هست هر کدام از این هنرها از یک ماده اولیه استفاده می‌کنند. نقاش ماده اولیه‌اش رنگ است موسیقی‌دان ماده اولیه‌اش صوت است ادیب ماده اولیه‌اش زبان است ما ماده را با آن چیزی که با این ماده ساخته می‌شود نباید اشتباه کنیم مثل چوب، ولی یک مجسمه‌ای که از چوب ساخته شد یک اثر هنری است ادبیات هم همین‌طور است بنابراین ما ناچار هستیم آن موارد بینابین را کنار بگذاریم و مرز بکشیم همان‌طور که می‌گوئیم آقا از ساعت ۷ مثلاً در تابستان شب حساب می‌شود قبل از ساعت ۷ روز حساب می‌کنیم یک مرزی به هر حال می‌گذاریم، ۷ بامداد کار اداری شروع می‌شود باید یک جاهایی خودمان به صورت اعتباری خط بکشیم. خوب، اما اینکه ما بخواهیم ادبیات را دانش‌آموز قاطبی مطالبش بکند، شکی نیست که خوب است و خیلی چیزها هم خوب است. ما باید نگاه بکنیم بهینیم زمان و وقت کافی هست یا نه ساعت مین و محدودی برای دانش‌آموز در نظر گرفته شده؟ یک مقداری واحد باید بخواند باید بر شود. خیلی‌ها ادبیات را یاد نمی‌گیرند. الان با این برنامه غلط یا نیمه غلطی که هست کسی پیدا نمی‌شود در مملکت که ادیب بشود و ادبیات یاد بگیرد. اگر برنامه تفکیک شده و شسته رفته‌تری باشد

حفاً آن کس که می‌خواهد برود جلوی پستخانه برای مردم نامه بنویسد آن زبان کامل حرفه خودش را یاد بگیرد آن کس هم که می‌خواهد به هر حالی ادبیات یاد بگیرد با دانستن همان زبان که پایه است زمینه بهتری برای یاد گرفتن ادبیات دارد. یعنی آن کسی که علاقه‌مند است می‌رود ادبیات را یاد می‌گیرد. پس اگر سبب محکم و شسته‌تری داشته باشیم به طریق اولی می‌تواند برود این کار را بکند والا کسی هم در این جلسه اظهار نکرد که در کتابها قطعات ادبی ساده نباشد هم از اثر قدیم باشد و هم از اثر دوره‌های متوسط باشد از هر دوره‌ای، از قرن سوم تا دوره قاجاریه می‌توانیم چیز خوبی انتخاب کنیم که برای دانش‌آموز خیلی گنج‌کننده باشد. چه بسا استعدادهای متوسط با این پایه غلط نتوانند دیگر ادامه بدهند. رشد پیدا نمی‌کنند. بنابراین از آسان به مشکل باید برویم. در مکتب خانه‌های قدیم تاریخ معجم درس می‌دادند از مشکل به آسان، معدود کسانی یاد می‌گرفتند ولی امروز شیوه‌های آموزش زبان و ادبیات عوض شده نجره کرده‌اند تجربیات به صورت علم درآمده ما نباید از کسانی که علمشان از ما بیشتر است، تجربیاتشان بیشتر است یاد بگیریم، به هر حال بینم آنها چکار کردند. آنوقت تطبیق بدهیم، نه اینکه خودمان برویم و زمین بخوریم، دوباره بلند شویم، بعد بگوئیم غلط بود، ایمن کار درستی نیست بنظر من در تأیید این که ما به زبان روز احتیاج داریم این نکته است کسانی که زبان خارجه یاد می‌گیرند مثل انگلیسی، فرانسه، بعد می‌توانند بروند داستان بنویسند، به زبان انگلیسی یا فرانسه می‌تواند رمان بنویسد، این الزامی نیست که حتماً شکسپیر را خوانده باشد. بنظر بنده الزامی نیست کسی که می‌خواهد الان یک رمان خوب بنویسد یک مقاله ادبی بنویسد یا شعر، حتماً ادبیات گذشته را باید خوب خوانده باشد نه، ادبیات معاصر را اگر از ابتدا خوب یاد گرفته باشد در ضمن توجهی هم به ادبیات گذشته داشته باشد طبعاً



تشرش شیرین تر می شود. غنی می شود. و از گانش غنی تر می شود می تواند گاه گاهی یک چیزی را اقتباس کند. یک شعری را یک مصراعی را یک ایده ای را از سعدی. از مولوی از دیگری. خوب خیلی تشنگتر، مطبوختر می شود و خوب می شود ولی آن نامه نویس جلوی پستخانه لازم نیست که وقتی که نامه اش را نوشت یک بیت هم از سعدی به استشهاد بیاورد که مشترک است از نظر زبان از نظر بیان و نصیرات. باید تسوی کتابها بیاوریم. ولی الزامی نیست افکار ناصر خسرو برای بچه دبیرستان بیاوریم. ولی اگر این کار را هم بخواهیم بکنیم باز وقت کم می آوریم یک مقداری وقت محدود داریم. به صورت قطره چکانی می خواهیم از هر کدام از این نویسندگان و شعرا و فلاسفه و متفکرین و اینها بریزیم توی کامشان. این که بنده می گویم زبان روز. برای این که واقعا آنچه که ۹۹٪ دانش آموزان با آن سر و کار دارند و به آن احتیاج دارند زبان روز است. یک درصد بنده زبان شناس به متون قدیم کار دارم می خواهم ببینم چه جور و چرا تحول پیدا کرده تا به امروز رسیده یا استاد ادبیات می خواهد متون قدیم را درس بدهد. که همه درصدها را جمع کنیم در کل کشور یک درصد هم نمی شود. بنابراین ۹۹/۵٪ مردم به این زبان احتیاج دارند

**دکتر حداد عادل:** من عقیده دارم صد درصد مردم به این زبان احتیاج دارند البته نه در صد درصد اوقات زندگیشان.

**دکتر شهیدی:** آن اقلیت کمی مثل ادبا و عرفا و فلاسفه که می خواهند آشنا بشوند با متون فارسی. زحمت می کشند یاد می گیرند.

**دکتر حداد عادل:** بنده می گویم صد درصد مردم به زبان روز احتیاج دارند ولی نه در صد درصد اوقاتشان بلکه افراد به درجات مختلف در اوقات زندگیشان احتیاج دارند. به آن مایه های زبان گذشته.

**دکتر صادقی:** خودتان گفتید ۱۴.۱۵ درصد می آیند فرهنگ و ادب. از این ۱۴.۱۵

درصدی که می روند دیلم می گیرند چند درصد می روند دانشکده؟ خیلی کم بنابراین یک مقدار خیلی کمی که الان نمی دانم چقدر است احتیاج می کنند به ادبیات آن هم ادبیات کلاسیک. خوب آن کسی که این قدر علاقه مند است خودش مایه می گذارد و می رود می خواند یک راهنمایی در دبیرستان به او شده و بعد هم در دانشکده. بعد هم خودش.

**دکتر شهیدی:** وقتی که این حکایت از متوی را که مشکل ترین متن عرفانی است: بود بقالی و او را طوطی در قفس محبوس زیبا طوطی معلم سخنوار عرفانیش را می اندازد. بنابراین معلم در این جا فقط زبان درس داده است نه ادبیات. بود بقالی او را طوطی خوش نوا... ادبیات نیست این توی کتاب می آید بعد هم می گویند این از مولوی است. مولوی در این تاریخ متولد شد و در این تاریخ مُرد و...

**دکتر حدادعادل:** خوب مادر این نتیجه اختلاف نداریم. به نظر من ما هر موقع بمصداق می آییم با همدیگر موافقت می کنیم و هر موقع در معانی و معانی شروع می کنیم با هم اختلاف

نظر داریم. حالا آقای دکتر شریعت بفرمایند. **دکتر شریعت:** من سخنان آقای دکتر حداد را یک جور خلاصه می کنم. یک وقتی آقای جمال زاده یک مقاله ای نوشته بود درباره شعر نو که شعر نو چیست بعد گفته بود: من شعر نو را نمی فهمم. این شعری که نازگی به دستم رسیده نمی فهمم. شعر آن است که بعضی وقتها آدم حالتش را پیدا بکند. یک قلبانی و چای جلوش باشد زمزمه ای بکند و آوازی بخواند یک مقداری شعر حافظ بخواند و سعدی بخواند و امثال اینها. این نتیجه گیری که شما کردید این است که بعضی ها هستند که زبان را خوب یادشان می دهیم ولی همه زندگیشان فقط این زبان نیست بعضی وقتها دلش می خواهد به روحیاتش بپردازد و شعر بخواند این مطلب خوب است. همان طور که آقای ذوالنور فرمودند در جلسه ای که آمدم تهران و در آن جا صحبت کردم یکی پرسید یک نفر که انشاء نویس است آیا حق ندارد مثلا دو شعر از سعدی بیاورد. گفتم چرا ولی خوب آن از ادبیات آورد. تسوی زبان. اشکالی ندارد همان طور که شما وقتی فیزیک می خوانید انتگرال ریاضی هم می آورید توی آن ولی به





می‌گیرد. یعنی به او می‌گوئیم که همین ادبیات معاصر هم در آن تشبیه و استعاره است. دکتر حداد عاقل: یعنی شما معتقدید شعر

مردانی را بیآوریم برای بچه‌ها؟

دکتر شهیدی: بله، من اعتقاد دارم بیآورید. آنجاهایی را که عامه بفهمند، مشکلهایش را نمی‌آوریم شعر پرورین اختصاصی را می‌آورید حتماً. یا مثلاً اشعاری که، همین شعرای نوردان که همه‌شان شعر جالب می‌گویند بعضی شعرهایشان را می‌آوریم اشکالی ندارد. منتها ما می‌خواهیم که بیشتر زبان یادش بسند تا ادبیات و پایه باشد.

دکتر حداد عاقل: یعنی دانش‌آموز مثلاً دوره دبیرستان را در غیر رشته ادبی یا ادبیات جهان هم آشنا بکنیم؟

دکتر شهیدی: با ادبیات جهان، بزرگهانشان، مثلاً از یک کشور یک نویسنده لااقل بداند یک مقاله، یک چیزی هم از او بخواند.

دکتر حداد عاقل: می‌گوئید که شکبیر را بشناسد و بکوروگو را هم بشناسد بسنه می‌گویم یک چند تا اسم بپرید از داخل کشور خودمان که ما می‌خواهیم از شما دستورالعمل بگیریم که در کتابهای درسی بیآوریم.

دکتر شهیدی: شما سعدی را به او بشناسانید. این شعر را هم بیآورید.

علم چندان که بیشتر خوانسی چون عمل در تو نیست نادانی اما «دانا چون طبله عطار است، خاموش و هنرنمای و نادان خود طبل غازی، بلند آواز و میان تهی» این بچه‌ها مجبور می‌شوند غازی را معنا کنند این را برای چی می‌آورید. اصلاً این نه طبل را دیده، نه می‌داند طبل غازی چیست. اینها را بیآورید، سعدی را بیآور، فردوسی را به او بشناسان شعر از او بیآور، حافظ را بیآور، منتهی یک جور که این بسنه خدا معلمش بتواند. آن را معنی کند.

مردانی: من در تکمیل این مسائل که فرمودند یک توضیح می‌خواهم خدمتتان

عرض کنم که در تعلیم و تربیت، مسئله تداوم در تدریس و یاد دادن یک موضوع خیلی مهم است.

قوالنور: وقتی میناه نغتن بود کسی چیزی

یاد نمی‌گیرد. کتاب درسی فارسی باید دو جور باشد. یکی زبان فارسی باشد «فارسی معاصر» یکی ادب فارسی معاصر باشد. یکی ادب تاریخی باید باشد، یکی زبان تاریخی باید باشد. اگر ما بیایم زبان تاریخی در کنار فارسی معاصر بگذاریم و قاطعی یاتی بکنیم. نا می‌آید فرمول و قواعد این را رده‌بندی بکند و یاد بگیرد. یکدفعه می‌افتد توی مثلاً نثر گلستان یا هر چیز دیگری، کتابهای گذشته ما مینابش نغتن بسوده، و جنبه‌های تربیتی را در نظر نداشته‌اند. حالا اشکال ما یک بُعد دیگر هم دارد من اولین جلسه‌ای که پنج سال و خرده‌ای پیش بود و در اینجا خدمتتان بودیم در آن جلسه پیشنهاد کردم که یک روانشناس و کسی که از مسائل رشد آموزش آگاهی دارد باید در جلسات ما باشد. آنجا که ما داریم اشتباه می‌کنیم آن را تذکر بدهد. مع ما را بگیرد. اگر ایشان بود ما نمی‌آمدیم مثلاً نثر آقای محمدعلی اسلامی را اینجا بیآوریم و بلافاصله بعدش نثر سعدی را، ما می‌خواهیم نثر آقای محمدعلی اسلامی را یاد بگیرد، بعد ناگهانی می‌رویم ۷۰۰ سال پیش سعدی را به او یاد می‌دهیم. مادر فیزیک، بر مبنای تداوم، فیزیک یاد می‌دهیم در ریاضیات اگر ناگهان معلم ادبیات درس بدهد این دیگر کتاب ریاضی نیست؟ نمی‌تواند باشد بنابراین اگر قرار است ما از این قسمتهای قدیمی بیآوریم، یک جای خاصی باید باشد حدود ۳۰ صفحه از هر کتاب فارسی.

مردانی: شعرهایی که یک مقدار نزدیک است یا زبان از آنها می‌شود استفاده کرد. در مورد شعر حافظ هم همیشه دعوا بوده هیچ کدام اینها موقعی که می‌خواهند تفسیر کنند، حافظ را معنی کنند هر کدام از یک دیدگاهی، و این اتفاقاً به خاطر آن خوبی شعر حافظ است. خرمشاهی: در مورد این که، حجاب چهرة

طور کلی شما وقتی ادبیات می‌فرمایید زبان ادبیات را می‌گویید یعنی خود ادبیات بسیند مرحوم دکتر مهدی حمیدی و همان حسنک وزیری که بیهقی نوشته برداشت به زبان معاصر نوشته، چقدر گیرا، چقدر تشنگ. چرا از آن نمی‌شود استفاده کرد؟ خوب چرا حسنک وزیر را نمی‌آوریم ولی آن نوشته آقای حمیدی را می‌آوریم یعنی افکار را می‌آوریم و دانش‌آموز را آشنایش می‌کنیم با محتوای حسنک وزیر. ضمناً تاریخ زمانش را هم یاد می‌دهیم. اینها درست ولی نمی‌خواهیم زبان ادبی آن روز را یاد بگیرد زبان ادبی آن روز را احتیاجی ندارد یاد بگیرد، مفاهیم ادبی را با زبان معاصر به او منتقل می‌کنیم، شما دلتان می‌خواهد او وقتی شعر مثلاً حافظ به او می‌رسد در نماند. خوب زبان را که به او یاد دادید یک مقدار هم حافظ را به او می‌شناسانیم در طی این زمان یک مقدار هم مفاهیم و زمان حافظ و این چیزها را یادش می‌دهیم نگران این نباشید که این، آن قسمتهای خالی زندگی‌اش را با چی چی پر می‌کند با همان ادبیات پر می‌کند. منتها، ادبیات هم زمانش، مفاهیم نگران آن نباشید اما درباره تشبیه و استعاره و اینها، وقتی آدم یک میز غذائی می‌چیند بالاخره یکی، دو تا برگ چغفری و کاهو را دور و برش می‌گذارند. ما نمی‌خواهیم به طور کلی بگوئیم که تشبیه را نباید یاد داد تشبیه و استعاره را در ادبیات معاصر یاد



جان می‌شود غبار تنم. به نظر بنده احساس شد که شما فرمودید نمی‌شود این را در دبیرستان آورد و سال‌های آخر دانشگاه می‌شود آورد. تصور می‌کنم این غزل، همه‌اش بحث از غنای عرفانی است از اول غزل تا آخر غزل، اما حافظ را که نمی‌شود ندیده گرفت حافظ. حافظه ماست، حافظه تاریخی ماست. نمی‌شود ندیده گرفت. حافظ را باید از بهترین جاییش از بدترین جاییش مطرح کرد به یک تعبیر، بدترین جا واقعاً چی هست؟ بدترین جا یعنی این که آسانترین و بیش یا افتاده‌ترین غزل‌های حافظ را مثل:

یبارم چو قلع به دست گیرد  
بی باده بهار خوش نباشد  
مثل اینها را اگر توی کلاس سوم و چهارم بیاورید که من روی بجه‌های خودم هم استحسان کردم و همه می‌گویند که ما از حافظ پناه می‌بریم به سعدی مخصوصاً به بوستان سعدی. می‌بینیم واقعاً راست می‌گویند حافظ دشوارتر است و جهان سعدی تجربی‌تر و عینی‌تر و زنده‌تر است این را راست می‌گویند.

حافظ و فال گرفته‌های با حافظ که صدتا داستان درخشان درجه یک مدون شده. راست در آمدنهای فالها. با ضمیمه تاریخی‌اش با آن کسی که فال می‌گیرد با آن فال خیلی جاذبه دارد برای کلاس سوم هم مفهوم است و غزل‌های دشوار، اصولی، عرفانی، فکری و غریب حافظ را برای سال‌های آخر دانشگاه

پس بهتر است.

حافظ حتی اگر شرحی را هم بیاوریم برای قبل از دانشگاه باز سخت است. یک بیت حافظ را بیاوریم که مثل در آن هست و این مثل را بشکافیم.

چون بیت ضرب‌المثلی که همه‌اش هم تک بیت هست. تک بیت درخشان، خیلی گیرا تر و به یاد ماندنی‌تر است و بیشتر بچه‌ها با آن کار می‌کنند. تا یک غزلی که نمی‌توانند هیچ جور احاطه‌ای به آن پیدا کنند.

دکتر حداد عادل: یک مقدار زیادی از صحبت نوبت دوم شما اختصاص به حافظ داشت و مربوط بود به چگونگی آشنا ساختن جوانها با حافظ. من پیشنهاد می‌کنم که شما همین مطلب را یک مقداری بیشتر بسط بدهید و به صورت یک مقاله مستقل که یک سلسله مراتبی و مراحل برای راهنمایی کردن جوانها باشد. این فکر خوبی است که یک‌جا از ضرب‌المثل استفاده کنیم، یک‌جا ابیات ساده‌ای که از نظر عرفانی بالا نیست بیاوریم و پله پله دست خواننده را بگیریم و ببریم بالا می‌توانیم خواهش کنیم آقای خرم‌شاهی برای رشد ادب این مقاله را مرقوم فرمایند.

دکتر شریعت: اصلاً آن ضرب‌المثلهای چون از قدیم هست یک مقداری زبانش با زبان معاصر فاصله دارد. مثلاً الآن توی زبان فارسی معاصر کلمه بام را به تنهایی استعمال نمی‌کنند ولی «هر که بامش پیش برفش بیشتر» را استعمال می‌کنند. یا یک بام دو هوا.

دکتر حداد عادل: من فکر می‌کنم که هر وقت به مصادیق استناد می‌کنیم اختلاف کمتر می‌شود مثلاً همین که می‌فرمائید ضرب‌المثل یک عنصری است که در طول تاریخ زندگی خودش را حفظ می‌کند یک عنصری از ادبیات است که گویی نمی‌میرد و درست به همین دلیل خاصیت ضرب‌المثلی است که ما شعر حافظ را می‌توانیم امروز هم در یک جایی به کار ببریم بنده عرض این است که به طور مطلق زبان از ادبیات قابل تفکیک نیست و یکی از

آن همین ضرب‌المثل است که ما می‌گوییم: «آری به اتفاق جهان می‌نوان گرفت». این را ما داریم از ۶۰۰ سال پیش می‌آوریم.

من نمی‌خواهم بگویم حافظ را آن‌جوری بفهمد که آقای خرم‌شاهی می‌فرمایند و عقیده دارم که مردم در حافظ یک هم‌نوازی روحی فوق این جنبه‌های فلک‌لری ادبیات اجتماعی امروز می‌بایند. علی‌ایحال تصورم این است که خوانندگان نشریه مجله که این مطلب را می‌خوانند هم عقیده من باشند که این بحث با وجود استادان عزیز خیلی قابل استفاده شد. یک مطلب این که آقای دکتر صادقی فرمودند که ادبیات از موقوفه هنر است و زبان یک امر عینی قابل فهم همگانی، بنده می‌خواهم بگویم ما می‌توانیم یک چنین تعریفی بکنیم ولی مسأله این است که مردم دو دسته نیستند ما می‌توانیم در عالم ذهن خودمان زبان را از ادبیات جدا کنیم ولی هیچ کس نیست که خالی از جنبه ادبی و هنری باشد. دلش این که با هر آدمی که روبرو شوید می‌بینید یک احوالی در حالت طبیعی ادبی دارد. مردم هم واقعاً علاقه ادبی‌شان غلبه دارد مردم از این جنبه‌های ذوقی خالی نیستند ما اصلاً انسان را این‌جوری می‌دانیم.

دکتر شریعت: ما گفتیم آنجا که می‌شود، این کار را بکنید که از ادبیات تا آنجائی که با آن سطح با آن مقطع تحصیلی وفق دارد استفاده بکنیم.

دکتر حداد عادل: نظر بنده هم همین است و این که عرض کردم در نتیجه ما با شما وحدت نظر داریم به عنوان مثال ببینید این کتاب فارسی پنجم دبستان ما دارای ۲۴ درس است. بنده همین امروز، از این جهت یک نگاهی کردم، ما در این ۲۴ درس، ۶ درس است که از غیر معاصرین آورده‌ایم من «بهار» و «پروین اعتصامی» را هم معاصر عرض کردم، ۶ درس که ما از غیر معاصرین آورده‌ایم یکی فردوسی است که توانا بوده که دانا بود و به نام خداوند خورشید و ماه که دل را به نامش خرد



داد راه هست و بعد یک شعر از بوستان است و یکی رویی دید بی دست و پایی و یک شعر دیگری یک قسمت از گلستان است که وقتی به غرور جوانی پانگ بر ماسد زدم دل آزرده به کنجی نشست و گریان همی گفت، یک مطلب دیگر باز از سعدی است.

دکتر شریعت: البته تا اینجا که خواندید بله خوب بود اما بعدش بسخوانید لغت دارد و چیزهایی دارد.

فوالقور: و آن شعر فردوسی مصراع دومش در پنجم دبستان خیلی مشکل است.

دکتر حداد عادل: درست است این را من قبول دارم که باید همان شعر را انتخاب کرد حتی از نظر وزن، هم آهنگی دارد بعد مسال سعدی که چه خوش گفت زالی به فرزندان خوش، چو دیدش پلنگ افکن...!

دکتر شریعت: خوب همین‌ها را نمی‌تواند بفهمد.

و بالاخره یک نثری هم از تاریخ بلغمی آورده‌اند. «نوح را افسزون از هزاران سال زندگانی بود - البته بازسازی کرده‌ایم - و چون پنجاه سال از عمرش بگذشت خداوی را بیخبری داد و او خلق را به خدا همی خواند و کسی بدو نگوید مگر اندکی»

دکتر شریعت: برای من بفرمائید همین دانش‌آموز تا آخر دیلمش «نگریده» را کجا استعمال می‌کند.

دکتر حداد عادل: حالا «گراثین» را استعمال می‌کند بعد می‌گوئیم «نگراید» به او می‌گوئیم بابا تو اگر یک وقتی بسخواهی بروی

این را بخوانی این نگر و بد همان نگرانید است. دکتر شریعت: شما دوسه تاجیز را با هم مخلوط می‌کنید. شما زبان ادبی را با خود ادبیات مخلوط می‌کنید. با تاریخ هم مخلوط می‌کنید، ما می‌گوئیم که امکان آوردن ادبیات در کتابها هست ولی نه زبان ادبی خود ادبیات، یعنی محتوا، و یکی هم تاریخ راه یعنی اینکه ما نمی‌گوئیم که مثلاً یک متن ساده سیاستنامه که با زبان وفق می‌دهد نیاوریم، بیاوریم، چرا نیاوریم، پس تاریخ و ادبیات و زبان، اینها مخلوط نشود ما مخالف زبان ادبی در مقاطع نامناسب هستیم.

دکتر حداد عادل: آقای ذوالنور یک اشاره‌ای کردند که ما بیائیم معنا را مقصود بگیریم و به زبان امروز بگوئیم من البته این را هم نظری می‌دانم که در خیلی از موارد خوب است. صحیح است و یکی از کارهایی که ادبای معاصر ما باید بکنند، این است که کتابهای قدیمی را بگیرند و آنها را بازنویسی بکنند. در زبان فارسی هم در دوران معاصر تا حدی این کار شده، مثلاً قصه‌های خوب برای بچه‌ها «قصه‌های منوی»، قصه‌های شیخ عطار، قصه‌های کی و کی اینها یک سلسله است که درآمده و مقداری هم کار شده ولی هنوز خیلی کارهای ناکرده هست می‌خواهم عرض کنم تفکیک صورت از ماده همه جا ممکن نیست مخصوصاً در عالم شعر ببیند ایشان می‌گویند که جامعه‌الحمکتین اگر یک حرف بدرد نخوری دارد ما بیائیم آن را بگیریم و بنویسیم خوب این کاری است که همه دارند می‌کنند بدون این که اعلام بکنند. طبیعتاً دارد این کار می‌شود منتها همیشه نمی‌شود که شما زیباتیها را هم حفظ بکنید ببینید شما وقتی این حرف را می‌زید نظر به محتوا ندارید.

فوالقور: من زبان تاریخی را عرض کردم، شما ادبیات را می‌فرمائید.

دکتر حداد عادل: بنده می‌گویم ادبیات گذشته را که نباید کنار گذاشت.

فوالقور: ما یک زبان تاریخی گذشته داریم

یک ادب تاریخی گذشته، جامعه‌الحمکتین فلسفه است. زبانش هم زبان تاریخی است این ادبیات نیست. این اشتباه از اینجا ناشی شده است که در تقسیم‌بندی ادبیات گذشته راه خطا رفته‌ایم، چون در آنجا، خط، انشاء و تاریخ جزء ادبیات به حساب آمده، ما حالا تصور می‌کنیم که هرچی به زبان و خط گذشته مانده باشد ادبیات است. این را زبان‌شناسی تفکیک می‌کند ما تاریخ بلغمی را دیگر ادبیات نمی‌دانیم از لحاظ فنی این را زبان فارسی تاریخی می‌دانیم.

دکتر حداد عادل: کسی که جامعه‌الحمکتین را الآن در کتاب درسی نیاورد، که نیاید هم بیاورد ولی در عالم شعر شما مثلاً بیائید «ای دل من، تو را بشارت باد - که تو را من به دوست خواهم داد»، شعر به این لطیفی را از قالبش - اگر این قالب یا قالب امروز فرقی داشته باشد - در بیاورید، این دیگر شعر نمی‌شود. دکتر شریعت: نه این کار را نمی‌کنیم ولی آقای دکتر حداد می‌دانند انوری یک شعری دارد که: «این شنیدستی که روزی زیرکی با ابلهی» این را پروین اعتصامی برداشته خیلی قشنگ تر گفته. پس بسا بر این آن کار هم می‌شود. فوالقور: دکتر «زهره خانلری» در داستانهای دل‌انگیز ادبیات فارسی قصه‌های خیلی زیبایی نظامی و عطار و... را گرفته به نثر درآورده است.

دکتر حداد عادل: کار خیلی خوبی است، منم می‌گویم باید این کار را کرد. در کلاس دوم راهنمایی بیاوریم بنحوی که دانش‌آموز دوم راهنمایی آن را بفهمد به فرض اینکه محتوایش هم ارزش داشته باشد باید این کار را کرد، باید از این امکان استفاده کرد ولی خیلی جاها زیبایی به ساخت هم بستگی دارد.

دکتر شریعت: اگر زبانش آسان هست ما می‌گوئیم بیاورید اگر زبانش مشکل است رهاش کنید.

دکتر حداد عادل: اما مطلب دیگری را که من می‌خواستم بگیرم ختم نشود بهمین بحث ما





و بحث آسان بودن و مشکل بودن: یک نکته آقای دکتر صادقی گفتند من همان جا یادداشت کردم و نوشتم که مورد قبول بنده است با آن که از آسان نباید به مشکل رفت - و این روش منطقی و معقول است - در همه آموزشها از جمله در آموزش زبان از جمله در آموزش ادبیات و این که شما یک چیزی را بیاورید در یک کتابی که بچه نفهمد - اگر زبان هم باشد - غلط است ادبیات هم باشد غلط است. اگر هم حالا مواردی ممکن است در کتابهای ما باشد باید اینها را ما برداریم ولی بحث ما اصلاً بحث این چیزی که من دارم از آن صحبت می کنم یعنی بحث آسان و مشکل نیست، من می گویم اگر با یک غزل یا یک بیت حافظ این دانش آموز ایرانی را با حافظ از رهگذر این یک بیت یا غزل بتوان آشنا کرد، اگر فهمید نباید گفت که ما زبان معاصر را باید بیاوریم. دکتر شهیدی: آقای دکتر شما یک چیزی را می گوئید که ما هیچ موقع انکار نکردیم ولی شما می خواهید آن را ثابت کنید. دکتر صادقی: ما بحث مان بیشتر تئوری بود و فلسفی حالا بنده می خواهم یک مبنای تجربی برای این بحث و مشکل پیشنهاد کنم چه بسا شده باشد، اگر شده بفهمانید که دیگر ادامه ندهم، شما نتایج آن را بفهمانید و آن این است که ما نظر خواهی بکنیم یا نظر یایی بکنیم که این ده میلیون دانش آموز دو همای ما را حل بکنند یکی میزان جاذبه ای که آثار ادب در کتابهایشان دارد، چقدر است، یکی

هم میزان مفهوم بسودنش برایشان چقدر است یک نظر خواهی در ده هزار نسخه می گویم صد هزار نسخه در ده هزار نسخه در پایه اش هم این دو تا باشد یکی این که کتابهای فارسی چقدر جاذبه دارند دوم این که تا چقدر برای شما مفهوم است چون نظری که خود بچه ها می دهند ارزش دارد. یک مثالی از بچه خودم نقل می کنم، از او پرسیدم که یک کمی دید پیدا بکنم می گفت: بابا ادبیاتی که تو می گوئی برای من خیلی جاذبه دارد اما ۹۰٪ بچه ها در کلاس حاشا نشان گرفته می شود. پرسیدم از شما قدیم یا جدید بهتر است، می گفت جدید بهتر است چون بهتر می فهمیم بعد می گفت اگر منتهی باشد آن شعرهایی که می گویند حفظ بکنید خیلی برای ما بهتر است چون هر قافیه تکرار می شود، این عین گفته ایشان است (آقای دکتر حداد کلاس چندم است؟ کلاس اول راهنمایی) گفت چون دو قافیه دارد در هر بیتی بجای قطعه ای که یک قافیه دارد و این خوب یادما می ماند یک چیزی که ایشان اضافه کرد و به نظر من دلیلی است که می شود از بچه ها نظر خواهی کرد می گفتش که این کودکی از جمله آزادگان عجب وزن قشنگی دارد، این وزنها خوب را اگر به ما بدهند خیلی بچه ها خوششان می آید. دکتر شهیدی: واقعاً چرا نظر خواهی نباید کرد باید کرد و همین یک نمونه از مشورتشان می دهد. دکتر حداد عادل: من فکر می کنم که یک مقداری اشکال قطعاً در کتابها موجود است چون ما هنوز کتابهای مثلاً دوره ابتدایی مان را بعد از انقلاب به کلی تجزیه و تحلیل نکرده ایم یک تعمیرات جزئی اینجا و آنجا کرده ایم اما هنوز آنها را از نو نوشته ایم، یکی از جهاتی که بنده مایل بودم که این صحبتها بشود و ما راهنما را پیدا بکنیم مثلاً یک وقتی می بینیم در کتاب شاید ابتدایی یا راهنمایی «ره رستگاری به باید جست» آمده، من می گویم این اصلاً دشمنی کردن با ادبیات فارسی است که ما بیائیم یک همچین مصرایی را که اینقدر در

واقع تصانفر حروف دارد بیاوریم و در کتاب فارسی بچه را ملزم بکنیم که حفظ بکند، اینها اشتباهاتی است از گذشته در کتابهای ما بود که باید آنها را برطرف کنیم. دکتر شریعت: ما الان داریم درباره دبیرستان بحث می کنیم فارسی ابتدایی اصلاً بحث دیگری است و احتیاج به کسان دیگری غیر از ما دارد. دکتر حداد عادل: بیه منتهی این بحث بخشی از آن مطلب است یک نکته دیگری من عرض بکنم و آن این که آقای ذوالنور می فرمایند باید به بچه امروز مطالب امروز یاد داد و برای فهم حافظ باید او را ما با حال و هوای قرن هشتم آشنا کنیم برای این که پدیده اجتماعی است و پدیده اجتماعی مربوط است به زمان و مکان خودش و در نتیجه ما امروز چون مردم مشکلات دارند و مسائل روز مره مطرح است باید مسائل امروز را مطرح کرد، من می خواهم بگویم که شاید ظاهر امر این طور است که ما یک اختلاف مبنایی داشته باشیم و آن این که واقعاً ما معتقد هستیم بزرگی شاعرانی مثل حافظ در این است که فوق اوضاع و احوال اجتماعی و زمان و مکان خاص خودشان بیان کنند حقایق بوده اند و علتش هم این است که امروز ما می توانیم بشنیم با حافظ هم سخنی پیدا بکنیم. دکتر شریعت: اگر سریع اشاره می کرد که شعر نبود. دکتر حداد عادل: ببینید وقتی حافظ بحث از دل می کند بحث از انسان می کند این بکامرپی می زند که به هیچ وجه روز مره نیست و به هیچ وجه قرن هشتمی نیست. دکتر شریعت: ولی هنر حافظ این است که همان را با قرن هشتم پیوند می زند این هنر حافظ است. دکتر حداد عادل: یک سلسله مطالبی که حالا مثلاً می گویند حافظ آنجا که گفته «عقاب جور گشوده است ببال در همه شهر کمال گشته نشینی و تیر آهی نیست» منظورشان مثلاً فلان چه کسی بوده بسیار خوب ولی ببینید یک جهاتی هم در حافظ است که اینها واقعاً فراتر از آنجا

روزی در دیوان عمیق بخارایی بر قصیده‌ای که با مطلع زیر آغاز می‌شود:

الا یا ضعیف شمال معنیر  
بخار بخوری تو یا گرد عنبر  
مروری دانشم بیت زیر:

گه از لطف گردی تو برهان عیبی  
گه از سحر گردی تو ارتسنگ آزر

توجهم را به خود جلب کرد. از خود پرسیدم «ارتسنگ آزره یعنی چه؟ چون «آزر» را با صفت «بت تراش» می‌شناختم و او را صاحب کتاب «ارتسنگ یا ارتسنگ» نمی‌دانستم. از سوی دیگر چون «آزر» در قافیه شعر واقع شده بود یقین داشتم که تصحیحی هم رخ نداده است. بنابراین برای بررسی خود پاسخ قانع کننده‌ای نیافتم.

این سوال وقتی که داستان مسافرت «ظاهر» خیالی» سعدی به هندوستان را در کتاب بوستان می‌خواندم تجدید شد. سعدی در حکایت سفر هندوستان و ضلالت بت پرستان در باره بتی در بتکده سوسنات از یار هم حجره خورد سوال می‌کند و می‌گوید:

مغی را که با من سرو کار بود  
نکو گوی و هم حجره و یار بود  
به نرمی پرسیدم ای برهن  
عجب دارم از کسار این بقعه من  
که مدهوش این ناتوان بیکرند  
مقید به جاه ضلال اندرند  
از چنین سوالی مغ خشمگین می‌شود و دیگر مغان را برای تنبیه او خیر می‌کنند. آن گاه سعدی می‌گوید:

فتادند گمیران بازند خوران  
چو سنگ در من از بهر آن استخوان  
و چون خود را گرفتار می‌یابد بناچار با آنان از در مدارا در می‌آید و می‌گوید:

سهن برهن را ستودم بلند  
که این سیر تفسیر استاد زند

## تسامح شاعرانه

دکتر عباس ماهیار

من نیز در درون خود برای پرستیدن این بت تمایلی احساس می‌کنم و با این سخن بر آتش خشم آنان آبی می‌ریزد و آنان را خاموش می‌گرداند. آن گاه برهن می‌گوید من پیری جهان دیده و سرد واگرم چشیده‌ام و همه جای را زیر پا گذاشته‌ام این بت تنها بنی است که دست به درگاه خدای تعالی بلند می‌کند. تو نیز در صورت تمایل امشب اینجا بمان تا راز آن برای تو فاش شود. سعدی آن شب را در آن بتکده به صبح می‌رساند.

بت آنجا پیروم به فرمان پیر  
چو بیژن به چاه بلا در امیر  
نبی همچو روز قیامت دراز  
سغان گرد من بی‌وضو در نماز  
کشیشان هرگز نیازده آب  
بغل‌ها چو مردار در آفتاب  
به هنگام صبح چون سغان در دیر حاضر  
می‌شوند طی مراسمی بت مذکور دست خویش به سوی آسمان بلند می‌کنند که فریاد شور و شغف از مردم بلند می‌شود و سعدی نیز به تقیه دستي بر بت می‌زند و آن را به عنوان عبادت لیس می‌کند و می‌گوید:

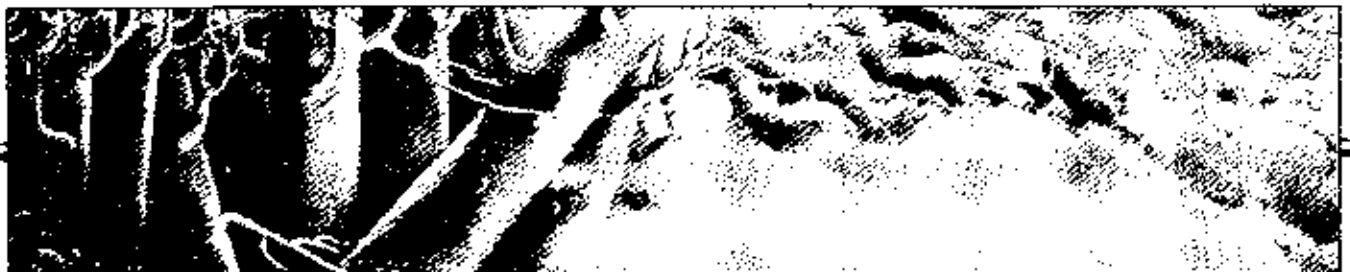
به تقلید کافر شدم روز چند  
برهن شدم در مقالات زند

پس از چندی چون خود را مورد اعتماد می‌یابد در بت‌خانه به جستجو می‌پردازد در کنار تخت برده‌ای مکلف به زر می‌بیند:

پس برده مطرانی آذرپرست  
مجاور سر ریسمانی به دست  
به فورم در آن حمال معنوم شد  
چو داود کاهن بسر او موم شد  
چون رمز بالا رفتن دست بت را که بسر سر  
ریسانی بسته شده بود کشف می‌کند نظم  
بت‌خانه را بهم می‌ریزد و از ترس جان از آن  
معد می‌گریزد.

این داستان را خواندم و یک بار دیگر ایبانی را که در بالا یاد شده است بررسی کردم دیدم که در این ایبات اصطلاحات آیین هندو و مذهب زردشت و دین مسیح به هم آمیخته است. مع زردشتی. برهن آیین هندو (که در طبقه عالی روحانیان این آیین است) به حساب آمده است. برهن بزرگ آیین هندو، پیرو مفسر اوسنا و زند محسوب شده است. هندوان معتقد به آیین برهمنی یک بار مغان زردشتی و بار دیگر کشیشان مسیحی فرض شده‌اند. یکی از بت پرستان معد، «مطران آذرپرست» یاد شده است. این اشتباهات را چگونه می‌توان تأویل و تفسیر کرد؟ سعدی که به قول خود گوی بلاغت ر بوده است چگونه صفت «آذرپرست» را که به زردشتیان نسبت داده شده است صفتی برای «مطران» که از مقامات و مناصب مسیحی است قرار داده و ترکیب «مطران آذرپرست» ابداع کرده است؟ آیا دیگر شاعران نیز چنین سهل انگاری‌هایی در آثار خود به یادگار گذاشته‌اند؟

جواب سوال اخیر را در قصیده خاقانی با مطلع زیر یافتیم:  
فلک کژ روتر است از خط ترسا  
سرا دارد مشعل راهب‌آسا  
بیلی، خاقانی هم که بیش از دیگران اصطلاحات مسیحی را در اشعار خود به کار



برده است که گاه گرفتار جنین مشکلاتی بوده است و ابیات زیر نمونه کوچکی از آن‌ها است.<sup>۱۸</sup> به جای صدره خساراً جو بطریق  
 بلاسی پوسم اندر سنگ خساراً  
 ز سرگین خر عیسی ببندم  
 رعاف جائلیق ناتوانا  
 دبیرستان نهم در هیکل روم  
 کسم ایمن مطران را مطرا  
 به بانگ و زاری مولوزن از دیر  
 به بند و آهن اسقف بر اعضا  
 کشیشان را کنش بینی و کوشش  
 به تعلیم جو من قسین دانشا  
 به تافوس و به زتار و به قندیل  
 به بند آهن اسقف بر اعضا  
 در شش بیت بالاشش واژه «بطریق و جائلیق و  
 مطران و اسقف و قسب و شماس به کار رفته  
 است. گمان نزدیک به یقین من آن است که این  
 واژه‌ها در معنی دقیق خود به کار گرفته  
 نشده‌اند. اینک توضیحی در این مورد:  
 بطریق کیست: مؤلف برهان قاطع گفته  
 است: مجتهد ترسایان باشد و نام زاهدی و  
 صومعه‌نشین هم بوده است از ترسایان.<sup>۱۹</sup>  
 بیرونی در آثار الباقیه آورده است: «بایه نهم  
 نصاری» «باطریان» است که بطریق باشد و این  
 مرتبه فقط برای ملکائیه است.  
 در دین نصاری همواره باید چهار بطریق باشد  
 و هر وقت که یکی از ایشان مرده به اتفاق دیگر  
 بازماندگان و دیگر جائلیق‌ها و ارباب مناصب  
 شخصی بدل او برگزیده می‌شود و یکی از  
 بطارقه در قسطنطنیه اقامت دارد و دومی در رم  
 و سومی در اسکندریه و چهارمی در انطاکیه و  
 نصاری این شهرها را کراسی گویند و بالاتر از  
 مرتبه بطریق مرتبه‌ای نیست.<sup>۲۰</sup> و خوارزمی در  
 مفاتیح‌العلوم در شمار مراتب دینی رومی‌ها  
 چنین یاد کرده است: «بطرک: این کلمه چون  
 معرب شود بطریق می‌شود. در تمام  
 سرزمین‌های روم چهار بطرک وجود دارد:  
 یکی در قسطنطنیه، دیگری در روم، سه دیگر در  
 اسکندریه و چهارم در انطاکیه»<sup>۲۱</sup> و ابن خلدون

در مقدمه کتاب خود (مقدمه ابن خلدون) گفته  
 است: «عهده‌دار امور این دین و آن که مراسم و  
 تشریفات آن را انجام می‌داد «بطرک» نامیده  
 می‌شد و او در نزد ایشان رئیس مذهب و خلیفه  
 مسیح به‌شمار می‌رفت»<sup>۲۲</sup>.  
 اما خاقانی این بزرگترین شخصیت  
 روحانی مسیحیت را که رئیس مذهب بوده  
 است و خلیفه مسیح دبیرترین و ریاضت‌کش  
 کوه‌ها و دل سنگ‌ها ساخته است.  
 جائلیق چه کسی است؟ جائلیق: عالم و  
 عابد ترسایان را گویند و در قاموس نیز به  
 همین معنی آمده است.<sup>۲۳</sup> ابوریحان بیرونی  
 گفته است: «مرتبه هشتم «قائولیک» است که  
 جائلیق باشد و جایگاه جائلیق ملکائیه از بلاد  
 اسلام مدینه السلام (= بغداد) است و او  
 زبردست و فرمانبردار بطریق انطاکیه است»<sup>۲۴</sup>  
 و مؤلف بیان ادیان نیز کلامی چنین سخن  
 بیرونی یاد کرده است.<sup>۲۵</sup> و در دایرة المعارف  
 فارسی آمده است: «جائلیق: عنوان رئیس  
 مذهبی در بعضی کلیساهای شرقی و بالخصوص  
 عنوان رؤسای مذهبی ارمنستان و حبشه و  
 گرجستان»<sup>۲۶</sup>.  
 اما خاقانی مقام جائلیق را که نخستین و با  
 در همین مقام ریاست مذهبی و از مناصب عالی  
 کلیسای مشرق زمین است. به حدی ناتوان  
 نشان داده است که می‌خواهد رعاف او را با  
 سرگین خر عیسی مداوا کند.  
 و اما مطران و دیگر عنوان‌های مذهبی:  
 مطران: فروتر از جائلیق که حاکم ترسایان  
 است در نصرانیت.<sup>۲۷</sup> مطران: منحصی از  
 مناصب ترسایان در بلاد اسلامی. اول بطریق  
 است و پس از آن جائلیق و پس مطران و پس  
 اسقف و پس قسین و پس شماس.<sup>۲۸</sup>  
 در منابع و مأخذ اسلامی مطران را تابع و  
 زبردست جائلیق دانسته‌اند که قلمرو حکومت  
 مذهبی او یک منطقه بوده است و اسقف‌های  
 منطقه زیر نظر او بوده‌اند. مؤلف «تاریخ لندن»  
 نیز این نظریه را تأیید می‌کند. او می‌گوید: «در  
 رأس اسقفی یک ابالت سر اسقف یا مطران

قرار داشت.<sup>۲۹</sup> محل مطران در ابالت خراسان  
 بنا به گفته بیرونی و مؤلف بیان‌الادیان و  
 خوارزمی در شهر مرو بوده است.<sup>۳۰</sup>  
 اسقف: قضای ترسایان را گویند و  
 شخصی را نیز گویند که به جهت ریاضت خود  
 را به زنجیر بندد.<sup>۳۱</sup> مؤلف تاریخ تمدن مقام  
 اسقف را از مقامات و درجات مقدس  
 می‌شمارد و او را کسی می‌داند که موظف به  
 هم‌آهنگ ساختن کارهای حوزه‌های مستند  
 مذهبی است حوزه‌هایی که زیر نظر کشیشان  
 اداره می‌شود و او قدرت عزل و نصب کشیشان  
 را دارد.<sup>۳۲</sup> در قرون وسطی (که شامل زمان  
 خاقانی هم می‌شود) نفوذ آنان تا جایی بوده  
 است که گه‌گاه با پ‌ها از قدرت آنان بیم  
 هراس داشته‌اند.<sup>۳۳</sup>  
 قسین: همان کشیش است. کشیشان  
 متصدیان امور مذهبی حوزه‌های خود بودند و  
 ناگزیر بودند که از لذات روحی و جسمی روی  
 بگردانند. ویل دورانت می‌گوید: «کمتر اتفاق  
 می‌افتاد که کشیش یک نفر آدم فاضل و متبحر  
 باشد زیرا در قرون وسطی فرا گرفتن تعلیمات  
 عالی کاری پرخرج و کتب نادر بود برای یک  
 نفر کشیش همین قدر کفایت می‌کرد که از  
 عهده خواندن ادعیه و کتاب راهنمای فریاض  
 و اجرای شعائر دینی برآید و کار عبادت و امور  
 خیریه حوزه خویش را نمشیت بخشند.<sup>۳۴</sup>  
 کشیشان معمولاً از محل درآمد‌های مربوط به  
 اجرت‌المحراب در هنگام غسل تعمید و  
 برگزاری مراسم عشا و ربانی و عقد ازدواج و  
 کفن و دفن زندگی می‌کردند.<sup>۳۵</sup>  
 شماس: شماس زبردست کشیش بود و او  
 کسی بود که گروه خوانندگان و نوازندگان و  
 خانمان قربانگاه به فرمان او خدمت  
 می‌کردند.<sup>۳۶</sup>  
 ببینیم خاقانی چه مقدار شأن و مقام  
 صاحبان این مناصب را مراعات کرده است.  
 خاقانی مطران را صاحب آئین تصور کرده  
 است و به تحریض خواسته است آیین او را  
 رونق بخشد به عبارت دیگر مطران را در حد

# انوری، نابغه‌ای که هرز رفت

□ منیره احمد سلطانی

شاید در تاریخ ادب ایران کسی را چون انوری نیابیم، گوهری گرانبها که خود را به گل و لوتابه آلوده کرد. نابغه‌ای که به هرز رفت. این نابغه شاعرگر آنچنان در اراده تصویرساز شاعرانه در کالبد کلام چیره دست است که حتی در روزگار خودش مورد ستایش همگان بوده است.

باریک اندیشی و لطافت در پرواز اندیشه، ویژگی انوری است. او در عین ظرافت هنری از زبانی کوبان برخوردار است به طوری که رقیب بسیار خطرناکی برای خاقانی شروانی، شاعر دیرآشنای ایران و استاد قصائد فستی است. تا آن حد که گاهی از شانه به شانه بودن با خاقانی نیز، درمی‌گذرد. چرا که خاقانی سخت اندیش سخت بیان است، یعنی با ظرافت و لطافت در فضای هنری، نگرشی بسیار فنی و سیستماتیک دارد. سپس در ارائه بیان نیز این دشوارگرایی را اعمال می‌کند و فحاشی بر صلابت و مجلل به کلام می‌بخشد. اما انوری این گونه نیست. انوری، سهل‌اندیش است. بدین معنی که با ذرات عاطفی هنر، بسیار صمیمانه روبرو می‌شود و با نرمی هنرمندانه، پیچیده‌ترین تصویر و بکرترین مجاز را بسیار روان با کلمات، نقاشی می‌کند و از همین جاست که نبوغ انوری آشکار می‌شود و او را از همه برتر می‌نمایاند. چنین نبوغی را تنها در حافظ می‌توان یافت، حافظ سهل می‌اندیشد، و سهل ارائه می‌دهد اما خواننده که نخست با دبدی آسان باب یا شعر مواجه می‌شود غافلگیر می‌گردد و ناگهان در شمشیر لطیف و پرنیان گونه کلام، حدتی سخت و طاقت شکن می‌یابد و تسلیم شاعر می‌گردد و با توکل به همت صاحب سخن خود را به راه جاده‌ی شعر می‌سپارد. اگر این گونه رفتار کرد به جوهر شعر شاعر دست خواهد یافت و گرنه با بیرون کشیدن چند اصطلاح نجومی یا عرفانی و

احیاناً دو سه واژه دشواره کار خود را با شعر تمام شده می‌دانند، درحالی‌که این گونه نیست. انوری و حافظ از آن گونه شاعران هستند که خواننده یا شنونده در شعر آنان خواهد زیست. شعر آنان وادی ایمن است که خواننده با اطمینان کامل، خود را به آن می‌سپارد و یقین دارد که شگفتیها و طرفه‌ها خواهد دید، حتی در شعر انوری که چیزی جز مدیحه نیست این جوهر غلیظ هنری به وفور هویدا است، حتی اگر اسب شاه را وصف کند:

زمانه سپری که امروزش از پسرانگیزی به عالمی بردت که اندرو بسود فردا  
در اینجا جوهر شعر آنقدر قوی و پرتوان است که خواننده یاوگی و مداحی نادرست شاعر را فراموش می‌کند و با اسب افسانه‌ای به جهان فردا می‌شناید، در این بیت آنچه وجود دارد شعر است، هنر است، هنر ناب، آنچه که به آن نبوغ و به قول عربها عبقریه گفته می‌شود، ما این را اغراق یا مبالغه و امثال آن نمی‌نامیم، چرا که هنر خود مبالغه و اغراق در آفرینش است و اغراق در آفرینش یعنی کمال هنر. حافظ:

تا دل هرزه گردد من رفت به چین زلف او  
زان سفر دراز خود عزم وطن نمی‌کنند  
اینجا تنها یک تشبیه ساده در کنار نیست یک حادته رخ داده است، یک تلواسه در دل خواننده نطفه می‌بندد و احساس بی‌اس و خستگی می‌کند و دل‌تنگ می‌شود در اینجا یک سرنوشت ساخته می‌شود و یک تقدیر مقدر می‌گردد؛ سرنوشت عاشق و تقدیر مقدر سالک، که چون در راه عشق گام زد دیگر کار تمام است، این یک راه بی‌بازگشت است. راه برای رسیدن به بی‌نهایت و بی‌نهایت شدن و خواننده از اینجا در این شعر می‌زید و از جاده ابریشم زلف انیری به گذشته‌های دور و از آنجا به آینده‌های دورتر برده می‌شود، در کجاوه





هرزه‌گردی با کاروان شکفت تصویر.

ما انوری را حافظ می‌دانیم، حافظی که از حافظه خوش خالی شده است. حافظی که با حافظه شعری این و آن می‌خواهد کار کند. اگر انوری بدون سانسور وابستگی به دربارها و سلاطین، آن ستم بزرگ به ادب فارسی روا نمی‌شد، آن ستم ستمت، ستم مردی که گوهرگری می‌دانست و به سفالگری نرسیده بود. اما همان سفال را با خاطره مروارید و الماس شکل می‌داد. اما افسوس که گِل، گِل است هر چند که به درخشش یا قوتش اقدام دهی از آنجا که انوری نبوغ خود را، دست کم گرفته بود و می‌پنداشت که شاعری جزو جلالگی چیزی نیست، از خودش اظهار تضرر می‌کرد:

کسی که مدت سی سال شعر باطل گفت  
خدای بر همه کامیش داد بیسروزی  
کنون که روی نهاد جمله در حقیقت شرح  
چه اعتقاد کنی؟ باز گیرش روزی  
ز شعر نفس تو آن بارهای عار کشد  
که چون هلال به طفلی در آیدش کوزی  
تو حرف شرح کسی آری بیرون ز مخرج شعر  
چو علم آنت نباشد کزین در آن دوزی  
تو رای شعر به آخر بری همی و خطاست  
چو عین شعر به آخر بری پیام‌سوزی<sup>۱</sup>  
ناز کنیالی و ظرافت نگاه شاعرانه انوری را  
در تشبیهات بکر او می‌توان یافت. آنجا که حساسیت تشبیهات به اعجاز می‌رسد:

باغیت عارض تو که دارد ستاره بر  
سروست قامت تو که دارد بر آفتاب  
بر ماه مشک داری و بر سرو گلستان  
در لاله نوش داری و در عنبر آفتاب  
گسر نایب سپهر نشد زلف تو جرأ  
در حلقه مسماه دارد و در چنبر آفتاب  
هر صبحدم بسوزد بسهر بخور او  
عود سیاه شب را در مجر، آفتاب

زبید زمان سپهر را که بود پهر صبح او  
خامنه شهاب، دوده شب و دفتر آفتاب  
تصویر آفرینی در شعر انوری سرمشقی برای  
شاعران پس از او گردیده است. تصاویری که او  
ارائه می‌دهد برامتی بکر دلکش است، تشبیه  
قلم به شهاب، شب به مرکب و آفتاب به ورق  
کاغذ، برای نوشتن، الحق که زیباست. در بیته  
که گذشت، شب را به عود مانند کرده است که  
هنگام صبح بوسیله آفتاب در مسجر زمان  
می‌سوزد تا بخور معطری برای مسدود مهیا  
شود. این باریک‌اندیشی تنها از ذهن خلّاق و  
هنرمندانه انوری می‌زاود.

آنچه انوری را رنج می‌دهد اینست که او  
خود می‌داند، استادی ماهر و هنرمندی والا است  
که با این همه شایستگی به کار گِل نرسیده  
است، و برای هنرمند دردناک‌ترین لحظه،  
احساس همین انحراف است.

انوری در زمره شاعران قصیده سرای و  
مذاح جای دارد. آنهم از سرآمدان قصیده فنی  
در حالیکه در غزل هم تواناست و همان حال و  
هوای شعری را در غزل هم دارد:

ای کرده در جهان غم عشقت سحر مرا  
وی کرده دست عشق تو زیر و زبر مرا  
از بای تا به سر همه عشقت خدم چنانک  
در زیر پای تو گم گشت، سر مرا  
عهدیت با تو بسته بند قضا مرا  
چانیست بی تو خسته قهر قدر مرا  
عمری گمان صبر همی دانستم به زه  
و آخر به تیر غمزه فکندی سپر مرا<sup>۲</sup>

گفتنی است که انوری خود، سایر انواع  
شعرش را جدی نگرفته است و تنها قصیده را  
هویت خوش شناخته است. به همین جهت در  
قصائد او مسامحه در زبان و بیان دیده نمی‌شود  
در حالیکه در سایر انواع، گاهی شعر به حد نظم  
بی‌جوهر نزدیک می‌شود.

این دو بیت معروف را همه شنیده‌ایم:

در شعر سه کس پیامبرانند  
قولی است که جلگی برانند  
هر چند که لاتی بعدی  
فردوسی و انوری و سعدی  
بسیاری از ما چه بسا که این دو بیت را  
جدی نگرفته‌ایم. به هر حال در کنار یکدیگر  
قرار دادن این سه شاعر چندان هم بدون دلیل  
نیست. فردوسی شاعر توانای ایران یکی از  
بزرگترین حماسه‌سرایان جهان است، و  
از جمله قهرمانانی است که ادبیات فارسی را  
جهانی کرده‌اند. شاهنامه، هر چند که به ظاهر  
چیزی جز بیان حوادث شاهان و پهلوانان  
حماسی و جنگها، نیست؛ بعد انسانی آن بسیار  
نیرومند است، و این اسناد توانا هرگز از  
ارزش دادن به انسان غافل نبوده است. افزون  
بر این‌ها کلام پرتوان و کوبنده فردوسی جای  
هیچ سخنی باقی نمی‌گذارد. واژگانی که به  
قاطعیت لبه شنیدنی و گرانی گرز سترگ  
دلوران است:

بفرمود که اسب سیه زین کنید  
به بالای او زین زرین کنید  
پس از لشکر نامور صد هزار  
بسرقتند بسا فرخ اسفندیار  
بیامد دمان تا لب هیرمند  
به قتراک بر، گرد کرده کمند  
از این سو خروشی بر آورد رخس  
وز آن روی اسب بل تاج بسخن  
چنین تا رسیدند نزدیک آب  
بدیدار هر دو گرفته شتاب  
تهمت ز خشک آندر آمد پرود  
بیانه شد و داد یل را درود

(از داستان رستم و اسفندیار)

سعدی تنها شاعر نیست، بلکه در حقیقت  
ادیب و مجلس‌گویی فصیح و بلیغ است. سعدی  
در نثر همانست که در شعر. گلستان دلنشین  
سعدی همانقدر پربهاست که شعر او، سعدی

# نگاهی به تاریخ «بیهقی»

نست دوم

امیر اسماعیل آذر - استاد دانشگاه

و از خواجه بونصر شنودم گفت: «مرا در این هفته یک روز سلطان بخواند و خالی کرد و گفت این کارها بکروه شد بحمدالله و من» و یا «از استاد عبدالرحمن قوال شنودم که چون لشکر از نگیبا باد سوی هرات رفتند، من و مانده من که خدمتکاران امیر محمد بودیم ماهی بی را مانستیم از آب بیفتاده و در خشکی مانده و غارت شده و بی نوا گشته» و جانی دیگر می نویسد: «از مستندی شنودم، و کبلی در، که خوارزمشاه سخت نومید گشت و به دست و پای بمراد اما نجلدی تمام نمود تا بجای نیارند که وی از جای پشده است» و با «من که بوالفضلم به نیشابور شنودم از خواجه ابومنصور تعالی... و وی گفت که روزی در مجلس شراب بودیم و در ادب سخن می گفتیم» و حتی اگر در موضوعی شک و تردید دارد این شک را بیان می کند و فهم صحیح را بخود خواننده وامی گذارد. در مرگ بوظاهر نیانی می نویسد: «و قصه ها گفتند به حدیث مرگ وی. گروهی گفتند اسهالی قوی افتاد و بمراد، گروهی گفتند مرغی چند بریان نزد وی بردند و مسموم بود بخورد از آن بمراد لا یعلم القیب الا الله عزوجل و بسا راز که آشکار خواهد شد روز قیامت»

بیهقی در سراسر تاریخ خود می خواهد اعتماد کامل خواننده را از هر طریقی که شده جلب نماید و می بیند که با این روش سعی دارد تا استحکام و جزالت و فخامت هر جمله اش را تثبیت و تصریح کند.

نیست اما سراسر این مدایح هنر است مثبت کاری است خاتم کاری و مرقق است. همچون کاخهای باشکوه سلاطین که هر چند مسکن جباران است اما از هنر هنرمند سخن نمی گوید هنرمندی که با دقت و ریزه کاری دهشتناک آثاری جاودانه خلق کرده است. آنچه انوری در اسکت قصائدش متبلور کرده همان جوهر را دارد که غزل سعدی و حماسه فردوسی دارد: آب چشمم گشت پر خون ز آتش هجران یار هست باد سرد من بر خاک از آن کافور یار آب و آتش دارم از هجران او در چشم و دل زین قبل چون بادم از دوران گردون خاکسار آب چشم و آتش دل نزهت جان می سرد همچو باد تند گاه از روی خاک اندر قفار گر از آب وصل او این آتش دل کم کنم من جو باد از خاک کوی او شوم عتبر عذار تا در آب چشمم و در آتش دل از فراق همچو آدم من ز خاک و باد دور از روزگار آب چشم و آتش دل را ندانم هیچ دفع جز نسیم باد مدح خاک پای شهریار... آنکه آب و آتش انگیزند تیغ و تیر او از دل باد هوا و خاک میدان روزگار آب گردد همچو آتش در دهان آن کسی کو ندارد همچو باد از خاک در کاهش مدار آب اگر بر آتش آید از نهیب عدل او بیگمان گردند همچون باد و خاک آمیز گار... و چه زیبا و ماهرانه در همه ابیات فوق، آب و خاک و باد و آتش را تکرار کرده است.

## پی نوشت ها

- ۱ - دیوان انوری - مدرس رضوی ج ۱ ص ۱۷
- ۲ - پیشین ج ۲ ص ۷۲۳
- ۳ - پیشین ج ۱ ص ۲۹
- ۴ - پیشین ج ۲ ص ۷۶۶
- ۵ - غزلیات سعدی، جیب یغمانی ص ۵۲۹
- ۶ - دیوان انوری - مدرس رضوی ج ۱ ص ۱۹۰

شاعر مردم است فرهنگ مردم را دارد. در هر زمان و در هر کجا، شعر او شعر احساس لطیف شرقی است. بوستانش زیستگاه خرد پند پذیر ایرانی است جایی که می توان سراغ معرفت و مردمی را گرفت و چهره مهربان و سخاوتمند و اینارگر مسلمان و شرقی در بادل را دید. سعدی شناسنامه ایرانی و طرز تخیل ایرانی است: ایرانی ساده و کوجه و بازار، ایرانی یادوق که با شعر زندگی می کند و بر گور او نیز شعر می نویسند. چه کسی است که بتواند مصراع می از غزل های ارزشمند سعدی را تقلید کند. به گمان ما غزل عاشقانه با غزل سعدی کارش پایان یافته است و او به کمال غزل فارسی را سروده و دفتر این نوع شعر را بسته است:

دیدار می نسایم و برهیز می کنی  
بازار خویش و آتش ما تیز می کنی  
گر خون دل خوری، غم افزای می خوری  
ور قصد جان کنی طرب انگیز می کنی  
حیران دست و دهنه زیبای مانده ام  
کاهنگ خون من چه دلاویز می کنی  
بر عیش تلخ سعدی اگر خنده آیدت  
شاید که خنده شکر آمیز می کنی<sup>۵</sup>

نزدیکی نیست که نغمه سوم می تواند انوری باشد، چرا که دو شاعر پیشین هر کدام نوعی از شعر را به کمال رسانده اند و در سنگر آن جاودانه زیسته اند، پس کسی که در ردیف این دو نابغه قرار می گیرد باید نسوخی در شعرش ارائه داده باشد و نسوخی انوری در قصائدش کاملاً مشهود است. شهرت انوری البته نمی تواند صرفاً از سوی دستگاه تبلیغاتی دربارها باشد چرا که اگر چنین می بود بعد از مرگش آن رونق کاذب از میان می رفت، انوری آنچه را که یک شاعر خوب و یک سخنور زبردست باید دانسته باشد دارد و افزون هم دارد. اصل قصائد به ظاهر چیزی جز مدیحه

با اینکه تمامی ویژگیهای تاریخ بیهقی در حوصله این مقاله تاجیز نمی‌گنجد اما سعی دارم مختصراً به ذکر کلیاتی درباره سبک این وقایع نگار دادگر بستم.

سبک بیهقی در اصل تقلیدی است از سبک نثر ابونظر مشکان (صاحب دیوان رسالت محمود غزنوی) چنانکه میان این دو سبک هیچ گونه تفاوت قابل توجهی وجود ندارد. برای روشن شدن مطلب نمونه‌ای از نثر ابونصر بن مشکان را می‌آورم. نامه‌ای که از طرف امیر مسعود به التون تاش خوارزمشاه نوشته شده است.

«بعد الصدور الدعاء - ما یا دل خویش حاجب فاضل عم التون تاش را بدان جایگاه داریم که پدر ما امیر ماضی بود، که از روزگار کودکی تا امروز او را بر ما شفقت و مهربانی بوده است که پدران را باشد با فرزندان، اگر بدان وقت که پدر ما خواست که وی را ولیعهدی باشد و اندران رأی خواست از وی و دیگر اعیان، از بهر ما را جان بر میان بست تا آن کار بزرگ با نام ما راست شد...»

در حقیقت باید گفت که سبک ابونظر مشکان و بیهقی از نثرهای مطلوبی است که از قید ترجمه عربی یا فراگذاشته و قدری رنگ شعر به خود گرفته است و چنین تری می‌تواند نماینده بارز نثر نهصدسال پیش باشد. رویهمرفته ویژگیهای سبک بیهقی را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد.

۱ - اعتناء به تاریخ دقیق وقایع

۲ - مقایسه نمودن کار خود با پیشینیان  
۳ - استنهاد بر طریق تمثیل: در این مورد از شماری قبیل و معاصر خود مانند دقیقی، رودکی، لیبی و مسعود اشعاری به‌کار برده که می‌تواند برای تاریخ ادبیات فارسی موثر باشد.

۴ - به‌کار بردن لغات و عبارات عربی نبت تأثیر نثر نازی. با اینکه بیهقی در عصر

استیلای عرب زندگی می‌کرده ولی در حد کتابهای دیگر مثل «جهانگشا» در قید و آوازه‌ها و عبارات عربی نبوده است.

۵ - اطباب: ضمن اینکه سخن او دارای اطباب است ولی باید گفت که اطباب‌ها اکثراً بجا و مناسب آورده شده است.

۶ - ایجاد تعبیرات بکر و لطیف: مثلاً خندیدن را بگونه‌ای به‌کار برده که کلمه لطف دیگری یافته است: «آنچه از باغ من از گل صدر برگ بچندید، شبگیر آنرا به خدمت امیر فرستادم.»

۷ - آهنگ جمله با موضوع همخوانی و هماهنگی دارد: وقتی از یأس صحبت می‌کند گویی و آوازه‌ها و جملات دارای آهنگ یأس و ناامیدی می‌باشند. ببینید وقتی محمدراد استغیر می‌کنند و در فطماهی زندانی، دیگر نشاط همبستگی را ندارد: «امیر محمد روزی دو سه چون منجیری و غمناکی می‌بود، چون نان بخوردی نوم بازگردانیدی» و چون شراب برای او بردند میخورد ولی در پی هر جامی آهی از جگر می‌کنید: «ولیکن خوردنی بودی با تکلف و نقل هر قدمی بادی سرد» و زمانیکه خیر روی کار آمدن مسعود بغزنین می‌رسد همه خوشحال بودند:

«چند روز شادی کردند خاص و عام و وضع و شریف و قربانها کردند و صدقات بسیار دادند که کاری قرار گرفت و بکروبه شد.»

۸ - جلب کردن اعتماد خواننده

۹ - اظهار نظر مستقیم و صریح در مورد

انفاقات

۱۰ - مقایسه رویدادها با حوادثی مشابه

۱۱ - نداشتن تعصب و غرض شخصی

۱۲ - هماهنگی و همخوانی بافت کلام.

عبارات و داستانها در سراسر تاریخ بیهقی کتاب خود را بشکل یک کل در نظر می‌گیرد که در عین حال هر قطعه یا واقعه از همبستگیهای لازم برخوردار است.

۱۳ - رعایت عفت کلام

۱۴ - جلب کردن توجه خوانندگان بپوارد

عبرت‌انگیز

۱۵ - شرح ویژگیهای اجتماعی عهد

خویش

۱۶ - برقرار کردن پیوندی عاطفی بین

خود و خواننده

۱۷ - حل شدن عبارات عربی در فارسی

بگونه‌ای که گاهی خواننده متوجه آن نمی‌شود.

۱۸ - رعایت درستی امانت، صدق و

عدالت

با این امید که فرزندان ابن مرز و بوم در مطالعه تاریخ که یکی از اصولی‌ترین دانش‌های اجتماعی است ممارست ورزند و از موارد عبرت آمیز آن برای خود و آیندگان درس گیرند. ان‌شاه افه

۱ - سبک‌شناسی محمدتقی بهار یا تاریخ

تطور نثر فارسی جلد دوم چاپخانه خودکار.

۲ - دیداری با اهل قلم جلد اول،

غلامحسین بوسقی انتشارات دانشگاه

فردوسی چاپ دوم ۱۳۵۷.

۳ - جام جهان بین محمدعلی اسلامی

ندوشن چاپ چهارم انتشارات توس ۱۳۵۵.

۴ - گزیده تاریخ بیهقی به‌کوشش محمد

دبیرسباقی شرکت سهامی کتابهای جیبی

۲۵۳۶.

۵ - تاریخ گزیده به‌شرح و توضیح زرگی

روان پور چاپ و نشر نیباد ۱۳۶۵.

۶ - مقدمه سعید نفیسی بر تاریخ بیهقی.

۷ - مقدمه علی‌اکبر قیاض بر تاریخ بیهقی

به کوشش غنی.

۸ - تاریخ ایران بعد از اسلام دکتر

عبدالحسین زرین‌کوب.

۹ - تاریخ ادبیات فارسی، تألیف هرمان اته

خاورشناس آلمانی ترجمه دکتر شفق.

۱۰ - لغت‌نامه دهخدا ذیل ابوالفضل

بیهقی.

فعلهای هر زبان از نقطه نظر داشتن یا نداشتن مفعول به دو دسته تقسیم می‌شوند. فعلهایی که ناگزیر به داشتن مفعول اند و یا به عبارت دیگر، قدرت گرفتن مفعول را دارند، متعدی نامیده می‌شوند و فعلهایی که به مفعول نیازی ندارند و یا از این امتیاز بی‌بهره‌اند، لازم خوانده می‌شوند. این تقسیم‌بندی با آنکه به مفهوم فعل ارتباط دارد و معنایی است و به نظر می‌رسد که در همه زبانها باید یکسان باشد و یا دست کم در یک زبان از دیرباز یکی بوده و یکی مانده باشد، اما چنین نیست. چه بسا در یک زبان فعلی لازم و در زبان دیگر

همان فعل متعدی است و یا در بررسی تاریخی یک زبان فعلی در آغاز لازم بوده و سپس مفهوم متعدی گرفته است. در این مقاله سعی بر این بوده است که نمونه‌هایی از این تحول در زبان فارسی نشان داده شود. در این بررسی، ابتدا فهرستی از فعلهای دو وجهی به دست می‌دهیم که در متنهای گذشته، تعداد آنها زیاد است و آنها را در مقایسه با درجه استعمال امروز آنها، به سه دسته تقسیم می‌کنیم: نخست فعلهای دو وجهی که امروز فقط وجه لازم آنها به کار می‌رود. دوم فعلهایی که امروز فقط وجه متعدی آنها به کار می‌رود و

سوم فعلهایی که هنوز هر دو وجه آنها استعمال دارد.

در پایان بحثی در سه بخش در متعدی کردن فعل عنوان می‌شود که بعضی صورت‌های آن تا به امروز زنده و فعال مانده است و بعضی دیگر متروک و غیر فعال و به اصطلاح بعضی قیاس است و بعضی سماعی.

حاصل این مطالعه شاید اندکی روشنگر دشواریهای متنهای ادبی باشد و در علم زبانشناسی این پرسش را مطرح کند که چرا و چگونه یک واژه در گذشته زبان مفاهیم گوناگون داشته و مرور زمان بار معنایی آن را کاسته است. در حالی که گاه به مواردی درست برخلاف این برمی‌خوریم. کلماتی که گذشت زمان بر بار معنایی آنها افزوده است؟

\*\*\*

۱- فعلهای دو وجهی که امروز فقط وجه لازم آنها استعمال می‌شود:

۱، ۱- خوابیدن در وجه متعدی به معنی خوابانیدن و قرار دادن

بفرمود پس تا بگردنش به دشت  
ابا خنجر و روز بانان و تشت

بپندند دستش به خم کنند  
بخوابند بر خاک چون گوسفند

ج ۳- ۱۸۰، ناعنه

بیاگنجد مغزش به مشک و عیبر  
تنش را ببویید چینی حریر

بر آئین ناهانش بر تخت عاج  
بخوابید و اویخت بر سرش تاج

همه قوم شادکام و امیر خواب کرد  
۶۶۵، بیه

امشب آن نیست که در خواب رود چشم ندیم  
خواب در روضه رضوان نکند اهل نعیم

بج معنی: به نظر برده

۲، ۱- جوشیدن به معنی جوشاندن و به جوش آوردن

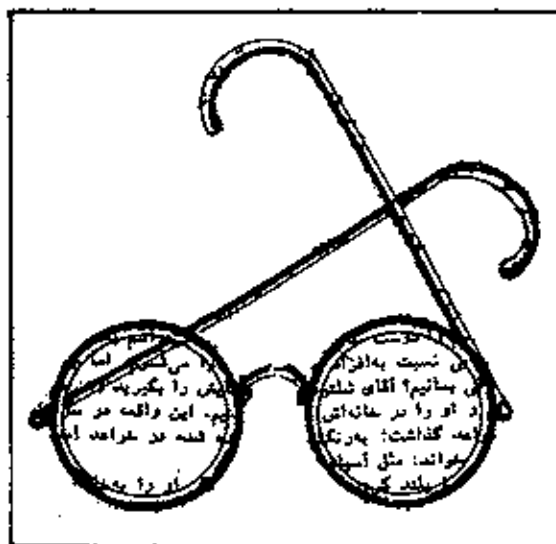
مرا جو دیگ بجوشی مگر خمیص چه خرونی  
چه جای صبر و خموشی چه آفتی چه بسلاهی

## لازم - متعدی<sup>۲</sup>

### گاه لازم، گاه متعدی

### ( فعلهای دو وجهی )<sup>۳</sup>

■ دکتر مهین دخت صدیقیان





چون از شخص پوشیده تجاوز نمی‌کند و مفعول آن چیزی است که پوشیده می‌شود، به ضرورت گاه باید آن را متعدی‌تر کرد تا بر دیگری هم شامل شود هر چند که مفعول فقط همان شیء پوشیده شده است و شخص دیگر فقط متمم فعل است. مثلاً می‌گوییم «من لباس را به بچه پوشاندم». ولی نمی‌شود گفت: «من لباس را به بچه پوشیدم». فعل خوردن نیز همین‌طور است.

بفرمود تا فیلان را به برگستران پوشیدند.

ع ۳۲. اسکریته

اگر این که گفتم به جای آورید سر کینه جستن به پهای آورید بیندم در کینه بر کشتورت به جوشن نهوشید باید برت

ع ۱۱۵. شتاد

۷.۱ - تاختن به معنی نازاندن. افراسیاب را پتاختند و جهان به آرام کرد

بیوراسب که او را ضحاک خوانند. از گوشه‌ای درآمد و او را پتاخت

ع ۱۰۰. نوززاد

تازیدن مصدر جعلی از تاختن هم به معنی نازاندن آمده است:

هیونی بتازید تا رزمگاه به نزدیکسی آن درفش سیاه

ع ۱۱۶. شتاد

۸.۱ - تافتن و تاییدن به معنی ناپاندن، روشنایی و پرنو انداختن

تابشی از آفتاب فقر بر هستی پستاب فارغ‌آور جلگان را از بهشت و خوف ناز

ع ۱۱۳۶. نسر

پس به فرموده خدا، هفتادسال دوزخ را پتافتند تا سفید شد

نسر لایحه به نقل از معنی

تفتانیدن متعدی این فعل هم استعمال داشته است:

فرموده بود تا سه روز باز تنور تفتانیده بودند.

ع ۱۱۲. بخرا

بجوش دیگ دلم را، بسوز آب و گلم را بندر خط و سجم را چه آفتی چه بلایی

ع ۲۱۳۷. نسر

آن چیز را بجوش که او هوش می‌برد آن خام را بیز که سخن خام پی رود

ع ۱۰۵۲. نسر

به جای آب، آب باران دهند یا آب جوی را بجوشند

ع ۲. مانند، معادل گذاردن و در معنی متعدی ماندن امروز

دانم که این عاجزان، این خداوندزاده را پنگذارند تا مرا زنده ماند.

یعنی: تا مرا زنده بگذارند.

ع ۵۲. بهر

انشرابه تعجیل برانند و او را در میان پسیابان تنها بماند.

ع ۱۰۹. جومع

همانجا بمان تاچ مازندران بدین بارگاه آبی چون کهتران

ع ۱۱۰. شتاد

یکی کم شود دیگر آید به جای جهان را نمائد بی کدخدای

ع ۶۶. شتاد

۴.۱ - سوختن در معنی سوزاندن امروز اگر رأی ملک بیند بفرماید تا مرا بسوزند.

ع ۲۳۳. کتب

ای گل خوش نسیم من بلبل خوش را بسوز کز سر صدق می‌کند شب همه شب دعای تو

ع ۲۱۱. شتاد

۵.۱ - باریدن در معنی متعدی شرکت از دیده می‌بارید و می‌لرزید.

ع ۳۳. اسکریته

همی از بی دوره هر کس به دره بیارید بر ارغوان آب زرد

ع ۲۲۷. شتاد

۶.۱ - پوشیدن در معنی پوشاندن فعل پوشیدن با آنکه خود متعدی است اما

۹.۱ - شوریدن به معنی شوراندن در این وقت استاسیس از سجان خروج کرد و خراسان بشورید و منصور باز مهدی را به خراسان فرستاد... تا با استاسیس حربها کرد

ع ۳۳۲. جمواتوارج

بهرام چوبین سپاه را بر من بشورید و تپاه کرد و ملک از من بگرفت.

ع ۲۰. بهر چوبین سپاه

۱۰.۱ - خازیدن این فعل امروز به معنی لازم استعمال می‌شود مثلاً می‌گوییم «پشتم می‌خازد»

و در مفهوم متعدی: «پشتم را خازاندم». اما در متون گذشته، خازیدن به هر دو معنی آمده است.

هیونی تکاور برافکند شاه به بهرام تا سر نخارد به راه

ع ۲۵۸. شتاد

یعنی: سر را نخاراند شد از تف تیغ آب دریا بخار رخ خود بخارید نیزه به خار

ع ۱۷۶. کر تپیان

به غمخوارگی جز سر انگشت من نخارد کس اندر جهان پشت من

ع ۱۰. نقل از معنی

تا گوش خازند، حیوانی که در او نفخ و ضرر و از او خیر و شر باشد. چگونه بی انتفاع شاید گذاشت؟

ع ۶۸. کتب

آنچه نخارد، مخار

ع ۱۰۸. نقل از معنی

در مثال بالا، فعل اول لازم و فعل دوم متعدی است

۱۱.۱ - رستن این فعل که به معنی روئیدن و مدیدن، امروزه در وجه لازم استعمال

ع ۱۱۲. بخرا

دارد، در قدیم به وجه متعدی یعنی رویاندن و سز کردن هم آمده است:

پاران که در لطافت طبعش خلاف نیست  
در باغ لاله روید و در شوره بسوم خس

ج ۶۵، گلستان

۴ - فعلهای دو وجهی که امروز فقط وجه متعدی آنها استعمال می‌شود.

۱،۲ - زافن این فعل که امروز به صورت زانین و در معنی به دنیا آوردن یعنی وجه متعدی آن کاربرد دارد، در گذشته به هر دو وجه به یک نسبت به کار می‌رفته است:

زان به وجه لازم و به معنی متولد شدن و به دنیا آمدن:

رستم را از خاله شاه کیقباد، فرامرز پزادو  
بانوگنسیب و زربانو

ج ۶۵، بستان

گرشاسب را از دختر ملک روم، نریمان  
پزاد

ج ۶۵، بستان

اگر خود نزای خرمند مرد  
ندیدی زگیتی چنین گرم و سرد

ج ۶۵، ۲، شاهنامه

کس از مادران پیر هرگز نژاد  
نه زان کس که زاید پیاشد نژاد

ج ۱۶۲، ۱، شاهنامه

پشت دوتلی فلک، راست شد از خرمی  
تا جو تو فرزندی زاده مادر ایام را  
یعنی: تا فرزندی چون تو برای مادر ایام زاده شد.

ج ۳۶، گلستان

## ۲، ۲ - بوئیدن

این فعل که امروز به معنی استنشام کردن و بو کردن شخصی چیزی را، به کار می‌رود - یعنی در وجه متعدی - در گذشته جز در این معنی، در معنی لازم یعنی بو دادن و بو آمدن هم به کار می‌رفته است.

مشک آن است که خود بوید نه آنکه، عطار  
بگوید.

حسی به نقل از معناه

نسیاساید هشام از طبله عود  
بر آتش نه که چون عنبر پیوید

حسی به نقل از معناه

سرت افسر از خاک جوید همی  
زمین خون شاهان پیوید همی  
گیاهی که روید بر آن بسوم و پسر  
نگون دارد از شرم خورشید سر

ج ۲، ۲، شاهنامه

جهان خسرم و آب چون انگین  
همی مشک پیوید خاک زمین  
فردوسی، به نقل از دهخدا

بویا صفت فاعلی این فعل هم گاه مشتق از معنی متعدی فعل به معنی بوینده و بوکننده است مثل:

طوطی گویاندم چون شکرستانم اوست  
بلیل پویا شدم چون گل و گلزارم اوست

ج ۱، ۱، ۱۹۲۲، نسر

یعنی: بوی کننده

و گاه مشتق از معنی لازم آن به معنی دارنده بوی خوش یا بد است:

زیلا و آروند و پویا پرش  
سکنند همی خوانندی مادرش

ج ۳۹۹، شاهنامه

بیامد بر آن کرسی زرنشت  
پسر از خشم پویا ترنجی به دست

فردوسی، به نقل از معناه

یک نمونه از متعدی این فعل:  
نگشاید دلم چو غنچه، اگر  
ساغر لاله گون نسوید باز

۲۵۹۱۶ حافظ خاوری

وجه متعدی این فعل هم به صورت بوئیدن استعمال شده است:

کافور و صندل می‌بویند تا دل گرم شود  
ذخیره غارزمامی، به نقل از معناه

معنی فعل بوئیدن به صورتهای انبوئیدن و انبوئیدن هم در فرهنگها آمده است.

۳، ۲ - بسودن. این فعل که به معنی لمس کردن است و امروز فقط در وجه متعدی

استعمال دارد، در گذشته وجه لازم نیز استعمال داشته است:

بُندی ده شبانروز بر پشت زین  
کتبیده به بدخواه بر کین تیغ  
بسوی به خفتان و خود آندرون  
بسوای همی سیر گشتن ز خون

ج ۵، ۲۱۶، شاهنامه

یعنی با خفتان و خود سائیده شد.

اینک چند شاهد برای کاربرد متعدی بسودن آورده می‌شود:

پسر را گرفت اندر آغوش تنگ  
بسوسید و بسبود و رویش به جنگ

ج ۶، ۳۷۰، شاهنامه

از حواس خمسه کسی به چشم روح را  
نیند و به دست روح را نسیاید و به بوی وی را  
نیابد و به مزه او را در نیابد.

ج ۲۵۱، بستان

۴، ۲ - فریفتن. این فعل که در زبان امروز فارسی به وجه متعدی و در معنی فریب دادن به کار می‌رود، در قدیم به وجه لازم یعنی فریب خوردن هم به کار می‌رفته است.

خرد را کنی بر دل آموزگار  
بکوشی که نفسی از روزگار

فردوسی، به نقل از معناه

فریفتیدن مصدر متعدی شده این فعل هم استعمال داشته است:

هر کجا خوانند ما را تا فریبانند ما را  
غیر این عالی‌ستانه، لانسلم لانسلم

ج ۲، ۱۶۵۹۱، نسر

۵، ۲ - افزودن. این فعل هم که امروز در وجه متعدی و به معنی اضافه کردن به کار می‌رود، در متتهای پیشین جز در این معنی، در معنی لازم یعنی اضافه شدن هم به کار می‌رفته است:

چو باشد فزاینده نیجویی  
به پرهیز دارد سر از بدخویسی  
ببفزایدش کامگاری و گنج  
بود شاهمان در سرای سپنج

ج ۶، ۲۲۱، شاهنامه





یعنی: کامکاری و گنج بر او افزوده می‌شود.

وصیت اسفندیار به مادوش:

بهرته مکن روی بر انجمن  
مبین نیز چهر من اندر کفن

ز دیدار زاری بیفزایدت  
کس از بخردان نیز نستایدت  
ع ۳۱۱.۶ نامنه

درباره کندن دندان گراز:

بگفتی بدان کندم ای برهنر  
که گیرم من این را سراسر به زر  
ابر گرفتن اسب بندم به لاف  
بدین نام جویم به روز مصاف

که نیزم بود قدر نزدیک شاه  
مرا زو فزاید بسی قدر و جاه  
ع ۳۱۱.۵ نامنه

سنگ بدگوهر اگر کاست زین شکست

قیمت سنگ نیز فزاید و زر کم نشود  
ع ۵۵۵ گمان

وقت پادشاه و رعیت به کمال اخلاص و  
وفور مناصحت او می‌افزود.

ع ۳۲۳ کس

۶.۲ - کاستن. این فعل هم مثل افزودن است:

بدان سان که از پاک بزدان بخواست  
ز نیروی آن کوه پیکر بکاست  
ع ۳۵۶.۲ نامنه

بدوت از غم او بکاهد همی  
کنون کین او خواست خواهد همی  
ع ۱۰۸.۶ نامنه

۷.۲ - افزودن. این فعل با پیشوند بر-  
برافروختن - و با جزء صرفی ب- بفروختن  
و هم بدون آنها، بجز در معنی روشن کردن،  
یعنی وجه متعدی آن، در گذشته به معنی روشن  
شدن یعنی در وجه لازم هم به کار می‌رفته  
است:

دو رزم گران کرده شد در سه روز  
چهارم چو بفروخت گیتی فروز،

گریزان بشد فیلقوس و سپاه  
یکی را بند ترک و رومی کلاه

ع ۳۷۶.۶ نامنه

فل خسرو از خرد و رنجش بسوخت  
به کردار آتش رخس بفروخت  
ع ۲۰۸.۳ نامنه

به خراب آتشی دید کز دژ بلند  
برافروختی پیش آن ارجمند

سراسر به کوه بفروختی  
پرستنده و دژ همی سوختی  
ع ۶۱.۲ نامنه

اینک چند شاهد در وجه متعدی این فعل  
آورده می‌شود.

بفرمود تا نصح بفروختند  
به هر سوی اسپهان همی سوختند  
ع ۲۰۲.۶ نامنه

یکی آتشی خود چریره فروخت  
هنه گجها را به آتش بسوخت  
ع ۶۵.۲ نامنه

افروزانند متعدی شده این فعل نیز در  
بعضی از متنها آمده است:

لؤلؤ سرد و لطیف است... دندان  
بفروزانند... و رطوبت را اندر چشم بخوشاند.  
ع ۱۰۳.۳ بییه

۸.۲ - کشتن. این فعل که امروز جز در  
وجه متعدی به کار نمی‌رود، در گذشته گاه در  
معنی لازم به معنی کشته شدن هم به کار می‌رفته  
است.

سیاوش کشته شد و پس از کشتن او  
کیخسرو بزاد.

۱۱.۲ - این سخنان را اسفندیار در دم مردن به  
پشوتن می‌گوید.

مکن خویشتن پیش من بر، تبه  
چنین بود بهر من از تاج و گاه  
تن کشته را خاک باشد نهال  
تو از کشتن من بدین سان منال  
ع ۲۰۷.۶ نامنه

او در حرب اسکندر کشته شد و به کشتن  
از خاندان ملوک عجم ویران گشت.

ع ۲۸۱ زیر ۳۲ خط

بوسلم همچنان بپاه پوشیدنی اختیار کرد  
که شیدوس کرد به رفتن و کشتن سیاوش  
ع ۲۱۵ جمل

کشتن و مردن که بر نفس تن است  
چون انار و سیب را بشکستن است

آنچه شیرینی است آن شد ناروانگ  
و آنکه بوسیده است نبود غیر بانگ  
ع ۳۳ تری

۹.۲ - برافراختن. این فعل متعدی هم گاه  
به وجه لازم به کار رفته است به معنی بزرگ  
شدن و بالیدن.

همی لشکر و کنتور آراستی  
همی رزم را بازرو خواستی  
کنون کت به گیتی برافراخت نام

شهی کشته و نارینده به کام  
ع ۱۱۱.۶ نامنه

ز پستان آن گاو طابوس رنگ  
برافراختی چون دلاور نهنگ  
ع ۱۱۱.۶ نامنه

دو شاهد از وجه متعدی این فعل به معنی  
بزرگ کردن و بالاتن، برای مقایسه با وجه  
لازم آن آورده می‌شود:

ز تن باز کردم سر از جامب را  
برافراختم نام گشتاسپ را  
ع ۳۳۳.۶ نامنه

ورایدونک او را بهامد زمان  
بپندیشی از بوزش بی‌گمان  
پس آنکه یکی چاره سازم ترا  
به خورشید سر برافرازم ترا  
ع ۲۹۶.۶ نامنه

۱۰، ۲ - نمودن به معنی نشان دادن متعدی است اما گاه همین فعل به معنی نمودار شدن و جلوه کردن و ظاهر شدن یعنی به وجه لازم نیز به کار رفته است:

چشم بداندیشی که برکنده یار  
عیب نماید هنرش در نظر  
ورهنری داری و هفتاد عیب  
دوست نیند پیجز آن یک هنر  
۳۳۵ - گمان

جهان پیش چشم تو دریا نمود  
به آبر سیه برنده تیره دود  
درست است باغ و لیکن درست  
دوستی درستی نماید نخت  
۳۳۵ - گمان

۱۱، ۲ - خشن این فعل با آنکه امروز استعمال ندارد، اما مفهومی که نخست به ذهن متبادر می‌کند، به مفهوم متعدی است یعنی مجروح کردن، زخم زدن، اما در گذشته جز در این معنی، به وجه لازم یعنی زخم برداشتن و مجروح شدن نیز به کار می‌رفته است:

جهان دیده از تیر ترکان نجت  
نگوستان ند مرد یزدان برست  
۱۲، ۶ - شاعره

براین گونه بیهنش بیفتاد و پست  
همه خلق را دل بر او بر یخت  
۲، ۱ - ص ۵۱۸، شاعره بروشم  
چند مثال از وجه متعدی فعل به معنی مجروح کردن

بر آن سان بغضم تنش را به تیر  
که از خمون او خاک شد آگیر  
۲، ۶ - شاعره

ز سر برهسی کند رودابه سوی  
پرواز اینان همی خست روی  
۲، ۶ - شاعره

۱۲، ۲ - گشایان یا گشودن از فعلهای دو وجهی است که امروز وجه متعدی آن به معنی باز کردن معمول است. اما در قدیم به وجه لازم یعنی باز شدن هم به کار می‌رفته است. در بیت زیر بگشای متعدی و نگشاده اسم مفعول از وجه لازم به کار رفته است:

رخا به دانه بند وز جبین گره بگشای  
که برمن و تو در اختیار نگشادات  
۳ - حافظ

هرگاه که تپها معاودت کند و جایگاه خراج  
سوختن و خلبین گیرد، بیاید دانست که خراج  
سرخواهد کرد و بخواهد گشت  
۳ - حافظ

میخ بگشاده و دگر باره پیفروخت جهان  
روزی آمد که توان داد از آن روز نشان  
۲، ۴ - افکندن این فعل هم با آنکه وجه متعدی آن به معنی انداختن امروز متداول است، وجه لازم آن نیز به معنی افتادن استعمال داشته است:

کجا آفتاب است گفنی زیر  
بدر آن نبرده سوار دلیر  
۲، ۴ - افکندن در وجه متعدی به معنی انداختن:  
برفتش دل و هوس و زینت زمین  
فکنند از برش خویشتن بر زمین  
۲، ۶ - شاعره

۱۳، ۲ - افکندن این فعل هم با آنکه وجه متعدی آن به معنی انداختن امروز متداول است، وجه لازم آن نیز به معنی افتادن استعمال داشته است:

فکنده است گفنا میان سپاه  
به نزدیکی آن درخش سپاه  
۲، ۶ - شاعره

۱۴، ۲ - پروردن این فعل که وجه متعدی آن به

معنی بار آوردن و بزرگ کردن معمول است، در گذشته در وجه لازم و به معنی پرورده شدن هم کار برد داشته است.

در ابیات زیر پرورده لازم و همی پروری متعدی است.

چنان کرد یزدان تن آدمی  
که برهارد او سختی و خرمی  
بر آن پرورد کش همی پروری  
بباید به هر راه کش آوری  
۱۲۷، ۵ - شاعره

پرورائیدن متعدی ساختگی این فعل هم استعمال شده است و این بدان معنی تواند بود که فعل اصلی، لازم انگاشته شده است:

بیامد که ای نامداران من  
دلبران و خنجر گزاران من  
تما را زهر چنین روزگار  
همی پرورائیدم اندر کنار  
۱۲۷، ۵ - شاعره

تهدمن بپردش به ایوان خویش  
همی پرورائید چون چنان خویش  
۲، ۶ - شاعره

۳ - فعلهای دو وجهی که امروز هر دو وجه آنها استعمال می‌شود:

۱، ۳ - آزدن در وجه متعدی به معنی آزادادن:

هم از داد تو کس نیازدم  
هم از آبر مهرت گهر یاردم  
۲، ۵ - شاعره

وگر تو عوی گشته پرست من  
کسی را نیازدم از انجمن  
۲، ۵ - شاعره

در بیت زیر آزدن اول متعدی و آزدن دوم لازم به کار رفته است:

تا توام دلت به دست آرم  
در نیازدم، نیازدم  
۲، ۱۵ - گمان





گسستن در وجه لازم به معنی جدا شدن و پاره شدن:

بیاویختن و عظمت ایشان بگفت

سبیل - به نقل از معنای

چو دست از همه حیثی درگسست  
حلال است بردن به تشبیر دست

ع ۵۶۶ گسستن

۳-۴ - پراکندن، در وجه متعدی به معنی پراکنده کردن:

پس به هر شهری سپاهها پراکند و خود با  
مقدار پنج هزار مرد به زمین صنعا بستند.  
پراکندن در وجه لازم به معنی پراکنده شدن:

ع ۱۰۰۲ پسر

ایشان را عیبی فرموده بود که به جهان اندر  
پراکندید.

همان پاسی از تیره شب درگذشت  
طلایه پراکند برگرد دشت

ع ۳۶۷ گسستن

پراکندیدن نیز به معنی پراکنده کردن در معنا  
آمده است.

۳-۵ - آویختن در وجه متعدی به معنی آویزان کردن:

بیاویخت پسر نیزه ران بسره  
ببست اندر اندیشه دل یکسره

فردوس - به نقل از معنای

چو روی از منبرش برتافت چانی  
در آویزان و را بسردار مسمی بین

ع ۱۹۳ پ ۲، ۲، ۲

آویختن در وجه لازم به معنی آویزان شدن  
حالی که من این سخن بگفتم، دامن گل  
بریخت و در دامنم آویخت.

ع ۳۱ گسستن

چون مدتی برآمد، شاخه‌اش بسیار شد و  
بلکها پهن گشت و خوشه خوشه به مثال  
گاورس از او درآویخت.

ع ۶۷ نوروزنامه

در خم زلف تو آویخت دل از چاه زنج  
اه کز چاه بسرون آمد و در دام افتاد

ع ۱۰۷۸ حایط خانقاری

در وجه لازم، به معنی آزرده شدن

گر از ما به چیزی بیازرد شاه  
از آزار او نیت مازاگاه

ع ۳۱۳ گسستن

ملک نه به رضای من به من دادند از بهر آنکه  
از توارده بودند و من از بهر آن پذیرفتم تا از  
خاندان ما بیرون نرود

ع ۱۱۵۷ پسر

توفضولی مکن تا از من میازاری  
ع ۱۶ دارنامه

۲، ۴ - پیوستن در وجه متعدی به معنی پیوند  
دادن:

بیا راست او را چو خرم بهار  
فرستاد در شب بر شهریار

مراو را ببیوست با شاه نو  
نشانند از برگاه چون ماه نو

ع ۹۳ گسستن

پیوستن در وجه لازم به معنی پیوند خوردن:  
فریروز با لشکری گردنیو  
بیامد ببیوست با خویش و گپو

ع ۱۸۲ گسستن

به قول دشمن پیمان دوست بشکستی  
بین که از که بریدی و با که پیوستی

ع ۱۸۲ گسستن

ز نهار هشیارو بیدار باش که خورشید شاه به  
زن پیوست و شب و روز بامه پری باشد.

ع ۳۶۱ گسستن

پیوندانیدن و پیوندیدن و پیوندیدن  
معنی‌های فعلی از این فعل هم در فرهنگها  
آمده است.

ع ۳۶۱ گسستن

۳، ۴ - گستن، گلیدن، گستن در وجه  
معنی به معنی بریدن و قطع کردن:

شکستند چنگ گسستند رود  
به در کردگوینده از سر سرود

ع ۳۶۱ گسستن

چو یک سوی گردد به سر بر سپید  
بیاید گسستن زشای امید

ع ۳۶۱ گسستن

فردوس - به نقل از معنای

ع ۳۶۱ گسستن

۲-۶ - ریختن در وجه متعدی:

اگر میان با مکاشفنی به پای شود، ناچار  
خونها ریزند.

ع ۳۶۸ گسستن

ریختن در وجه لازم:

بریزی به خاک از همه آهنی  
اگر دهن پرستی و را هر منی

ع ۳۶۸ گسستن

خوشهها بزرگ شد و از سزی به یاهی  
آمد، چون شبه می‌تافت و یک یک دانه از او  
همی ریخت

ع ۴۸ نوروزنامه

۳-۷ - شکستن در وجه متعدی:

که سهل است لعل بدخشان شکست  
نکته نشاید دگر پاره بست

ع ۳۶۷ گسستن

تر شکستن در وجه لازم به معنی خرد شدن،  
درهم شکسته شدن:

فلک را ملال زهم برگسست  
زمین را مفاصل به هم درشکست

ع ۳۶۷ گسستن

بزد پسر سر دیو چون پیل مست  
سر و مغز و پایش به هم درشکست

ع ۳۶۷ گسستن

۲-۸ - گذاختن در وجه متعدی:

هر چه اندر شکم بسته بود، بگذازد و باد  
و بلغم برد

ع ۳۶۱ گسستن

گذاختن در وجه لازم:

تن مسکین من بگذاخت چون موم  
دل غمگین مسن بشکافت چون نار

ع ۳۶۱ گسستن

گذازاندن متعدی شده این فعل هم به کار رفته  
است:

آب گرم بلغم مزاج را اندر معده بگذازاند.

ع ۳۶۱ گسستن

## اندر فواید پول!

شاه فرمود: پول داشتن خوب است. مآدر جوانی پول داشتیم زیاد خرج می کردیم. حالا قدر پول می دانم که پیر شدم. می خواستم عرض کنم که بلی آنوقت شما قدر پول نمی دانستید. مردم قدر شما را می دانستند. حالا که شما قدر پول می دانید، نزد مردم بی قدرید!

## شعف ملوکانه!

ملیجک دو سه لغت فرانسه نان و آب باد گرفته است. چنان شاه مشغوف شدند مثل اینکه هندوستان ضمیمه مملکت ایشان شده!

## میزان حق و حقوق مردم!

شاه به امین السلطان فرموده بودند که دولت و مکت هر چه است به جهت شاه خوب است که در موقع تنگ بخرد و یک کروهرم ضرر می کند چاره ضررش را بکند نه جهت سایرین! مردم کلیتاً به قدر زندگانی مختصر باید اندوخته داشته باشد نه زیادتر!

## مالیات مشاغل!

دو روز است به حکم شاه [زنان بدکاره] شهر را گرفته از شهر خارج می کنند. مشهور است که حاجی حلاعلی نوشته به شاه. اما شاه می فرمودند از این دروازه بیرون می کنند از دروازه دیگر خواهند آورد. چرا که در سال «کنت» [زیس پلیس تهران] از آنها [تهران] ۱۲ هزار تومان، مالیات می گیرد!

## مداخل درباری!

امروز حکم شد [زنان بدکاره] شهر را بیرون بکنند. از این قبیل احکام هر سال یکبار می شود. اما دو روز است! و اسباب مداخل کنت و نایب السلطنه که به زنها سخت می گیرند و پول زیادتر از آنها گرفته ول می کنند!

## به تواتر روایت!

شکارچیان خبر دادند که شکار حاضر است! به عجله سوار شدند رفتند. متجاوز از چهار ساعت بیکار نشستیم. تشریف آوردند. شکارشان لوٹ شده بود. زخمی کرده بودند. فرار کرده بوده یک ساعت به غروب مانده رختخواب خواسته، بخواهند که شکار پیدا شد معلوم شد شخص دیگری شکاری زده. حضرات می خواهند به اسم شاه شهرت بدهند! شاه از رختخواب جسته، شکار را آوردند. اگر چه بر خود شاه معلوم بود از دست مبارکشان نیست. اما به تواتر روایت قبول فرمودند!

## خرید و فروش مناصب!

علی الرسم همه ساله سلام تحویل در حضور همایون معتقد گردید. بندگان همایون بیست و شش هزار نومان مناصب و امتیازات فروختند!

## خوابگاه پادشاه جمجاه!

امین السلطان که اقتضای وقت را حقه بازی می داند، چرا که پسند خاطر مبارک چنین است، صبح جمعی موزیکانچی و نغارهچی اخبار کرده بودند. ده گوسفند هم حاضر بود. چند خوانچه شیرینی و چند قندح شربت تهیه دیده بودند. کلنگی هم از نقره ساخته بودند. اینهمه تفصیل برای این بود که می خواهند در وسط حیاط اندرون، خوابگاه بسازند!

خلاصه، سازی زدند، قسربانی نمودند، شیرینی و شربت صرف کردند. شاه هم بسا کلنگ نقره بی عمارت را حفر کردند. چنانچه در سایر دول رسم است، وقتی که بنای عالی از قبیل سربازخانه یا مدرسه یا مریمخانه پادشاه می گذارند باید بدست خود او سنگ بنا را زمین گذارد. پادشاه جمجاه هم برای خوابگاه خودشان این کار را کردند!



## زنگ تفریح

به نقل از: روزنامه خاطرات امین السلطان  
از رجال دربار ناصرالدین شاه

# اندر سیرت پادشاهان! و اخلاق درباریان!

## من العجایب!

از عجایب اینکه طفلی دسدم هشت ساله بالای کمرش سوی سیاه بلندی به قدر یک چارک روئیده بود مشابه به دم و همچنین مردی دیدم از اهالی مشهد که طول ریشش یک ذرع و یک چارک بود!

## قرار داد بهم خورد!

معاهده راه آهن که با ایلچی یتگی دنیا بسته بودند و مشیر الدوله می خواست صد هزار تومان مداخل کند و پنجاه هزار او را به امین السلطان وعده داده بود، به هم خورد و باطل شد. خیلی باید از این فقره، وزیر خارجه دلتنگ باشد که ضرر بزرگی به او خورد!

## مقدمه ضبط اموال!

دیشب بعد از نصف شب میرزا یوسف صدراعظم به رحمت خدا رفت... یوسف آباد متعلق به صدر اعظم مرحوم است. در حفظ و نگهداری آنجا به آدمهای آن مرحوم، شاه تأکید فرمودند. گمان می کنم این مقدمه ضبط یوسف آباد باشد!

## ترخ پیغامات محرمانه!

کاغذی دیشب سفیر کبیر عثمانی نوشته بود که نصرت پاشا حامل بعضی پیغامات شفاهی محرمانه است به شاه، که اگر جاسوسهای روس مطلع شوند به دو هزار امپریال می خرنند. پاشا شاهنشاه در باغ، که اطراف دیده شود، پاشا را پذیرایی فرمایند یا اطافی که ثالث نتواند گوش بدهد!

## انتخاب احسن!

عصر با میرزا مهدی پدر سوخته - میرزای خودم - نخیر کردم. چون پیر مرد است، نمی شود او را کتک زد، پیراهن خودم را پاره کردم!

## چاره کار!

اهالی مشهد بلکه تمام خراسان به آصف الدوله شوریده اند... بندگان همایون تشریف بردند که با وزرای دولت در اصلاح امورات خراسان مشورت نمایند. با وجودی که هر طفل می داند چه باید کرد و مرد که مغرور دیوانه را باید عزل کرد، خراسان خود بخود منظم می شود.

## تملق و تصدیق!

چند پارچه سنگ که تیکه های «کات سبز» به آنها چسبیده بود، از جاجرود آورده بودند و شاه اصراری داشتند که اینها زمره است! ما هم البته متلق و مصدقیم!

## جنجال در حرمسرا!

مهین خانم یکی از زنهای شاه بار حملی دارد، شاه بسیار کسل است بواسطه مضمون سایر نسوان دیگر! از قرار تقریر نایب السلطنه حکم شده است عنفاً بچه او را سقط کنند!

## شاه، مزاح فرموده بودند!

شاه، ریش و سبیل دو نفر فرانس خلوت، یکی میرزا علی اکبر، دیگر میرزا سلیمان را مزاحاً تراشیده بودند و نفری ۵ تومان انعام داده بودند... شب آن روز از موم، صورت ماری ساخته در میان پاکت گذاشته بتوسط آقا محمد خواجه بجهت امین السلطان فرستاده بودند. امین السلطان از مار خیلی می ترسد. شاه مزاح فرموده بودند!

## نقالی!

به عضد الملک و امین السلطان فرمودند: فلانی روزنامه خواهد خواند. شما هم گوش دهید. مثل نقل است! بسیار از این فرمایش بدم آمد. من که نقال معنوی بودم و خودم به خودم بسته بودم، دیگر لازم نبود که بگویند و تخفیف فرمایند!

## استخاره!

دیشب شاه استخاره کرده بود حکومت خراسان را به حسام السلطنه بدهد!

## شاه - عیال - نوکر!

صبح که عشرت آباد رفتم شاه فرمودند: «امین اقدس را حکم کردم عیادت امین السلطان برود. بلکه هر روز رفته پرستاری کند.» سبحان الله! گمان نمی کنم در هیچ تاریخ چنین اتفاقی افتاده باشد که پادشاه مستقل ایران عیال خود را به عیادت و پرستاری نوکر بفرستد!

## سزای جفتی!

عصر دو سه نفر سرایدار را که عرضه به شاه داده بودند، کتک زیاد زد!

## تا چه در بیاید!

در ده «جبابان» شاه دختری دید در نهایت وجهت. مجدالدوله را فرستادند. رخت معلوم کند کی است. معلوم شد پدرش از اکراد شادلو و فوت شده، مادرش نرگمان است. قاطر سواری من که پدک بود گرفته او را سوار کرده به اردو آوردند تا چه در بیاید!

## و غیره و غیره!

امروز عصری خدمت ولیعهد [مظفرالدین میرزا] رسیدم... در بین صحبت عرض کردم: «هوا سرد است، ماهوت پوشید.» فرمودند: «دست مرا بگیر، ملاحظه کن چقدر حرارت دارم.» دستشان را گرفتم. بعد عرض کردم: «حال من می توانم ذوالیحین شوم، اما بشرط اینکه بعد کینه نفرمائید.» گویا ولیعهد از تاریخ اطلاع ندارند، و الا باید خیلی حظ از این عرض من می کرد. اما خودم مشغوف از کلام خودم، مقصودم بیعت ظاهر بود با مأمون و غیره و غیره!



## بازیابی ارزش

### رشته

## فرهنگ و ادب

● سید جواد رسولی - دبیر دبیرستانهای اسفراین

دبیری داشتیم که ادبیات فارسی تدریس می‌کرد. وقتی از تنگ اسمی و رسمی رشته فرهنگ و ادب صحبت به میان آمد؛ ایشان خاطرهای از خود نقل کرد که در ذیل می‌آوریم:

«دوره ۶ ساله نظام قدیم را تمام کرده بودم و برای ادامه تحصیل، قصد رفتن به رشته هنرستان داشتم. موضوع را با پدر خود در میان گذاشتم و گفتم که تمایل من به این رشته می‌باشد. پدرم این مطلب را که شنید مخالفت ورزید و چون اصرار زیاد کردم، آنگه آن را به کمک گرفت که هنوز مزه آن پای دندانم است! علت این بود که هنرستانها در آن ایام حکم پائین‌ترین رشته را در دبیرستانها داشت و به گونه‌ای این مسئله رواج پیدا کرده بود که هر کس از دری رانده و از راهی مانده بود به این بارگاه جلوس می‌نمودا به عبارت دیگر می‌توان گفت هر که از کار ذهنی صرفه، در دیگر رشته‌ها سرخورده بود، به کار یسری هنرستان روی می‌آورد. لذا من تحت فشار زیاد خانواده، به یکی از رشته‌های برتر که رشته ادبی (در نظام قدیم) بود، رفتم»

حادثه مذکور واقعیتی است انکار ناپذیر از سرگذشتی که بر سر برخی رشته‌های تحصیلی می‌آید و این تنگ و ترفیع در هر دوره‌ای، بر رشته اقبال می‌کند.

سالی که خاطره فوق را از ایشان می‌شنیدیم وضع گونه‌ای دیگر بود. (۵۸ - ۵۹) رشته فرهنگ و ادب نازلترین رشته تحصیلی (البته قبیل از رشته‌های خدمات و بازرگانی) قلمداد می‌شد و رشته هنرستان جای خود را در میان دیگر رشته‌ها تقریباً بدست آورده، ولی کرسی رفیع، در اختیار رشته ریاضی - فیزیک بود. این ترتیب پس از نوگشایی دانشگاهها و آزمون بازگشایی (۶۲ - ۶۱) به گونه‌ای دیگر متغیر گشت و آن اینکه: رشته علوم تجربی بالاترین رشته محسوب شد و رشته ریاضی فیزیک مرتبه بعد از آنرا صاحب شد و فرهنگ و ادب و اقتصاد و خدمات بازرگانی... در پی.

یکی از علل ترویج رشته علوم تجربی:

علت عمده بالا رفتن ارزش و گرایش بسوی رشته علوم تجربی، تصور قبولی دانش‌آموز - در آینده - در رشته پزشکی دانشگاه می‌باشد؛ و اما رشته پزشکی در نزد

عوام و خواصا برتری خود را از این می‌داند که بدنیاال پیروزی انقلاب و هجوم متخصصان درمانی و پزشکان متعهد بسوی مناطق محروم و روگردانی پزشکان مسرغه از این مشاهده کاستی‌ها و کمبودهای فراوان مناطق محروم و در مجموع تعانی ایران - البته بجز تهران! - بیشترین نیاز جامه نسیبازهای درمانی و بهداشتی و فنی قلمداد گردید و لزوم پرورش نیروهای متخصص این امر بیشتر احساس شد. در مقابل، نیاز فرهنگی این مناطق کسار تخصصی به حساب نیامد و نیرو و گرایش به کار فرهنگی در این مناطق بعد از مدتی، جای خود را به کارهای فنی و درمانی و کشاورزی و امثالهم داد.

ممکن است علتی از این ادبار از کسار فرهنگی، عدم به حاصل نشستن آن در اسرع وقت بود، و چون نمره کار فرهنگی آنچنان است که سریعاً به بار نمی‌نشیند، لذا جلب نظر نکرده و بجای آن کارهایی با نمردهی زودتر او بعضاً کم پاینده مورد توجه قرار گرفت؛ از آن جمله‌اند مسائل ترویج کشاورزی، دامداری و درمانی.

از سوی دیگر برتری رشته تجربی (با همان تصور آینده که در افکار عموم پزشکی می‌باشد) مدیون «تقاضای» زیاد در نتیجه «عرضه» کم پزشک و «بازار گرمی» این محصول است!

در نتیجه می‌توان پائین بسودن مسزایای اجتماعی و مالی و نیز عدم وجود تقاضای زیاد و مناسب در بازار کار رشته‌های علوم انسانی نسبت به رشته‌های فنی و نیز رشته‌های فنی به نسبت رشته‌های پزشکی، را مهمترین عامل در گرایش و ارزش دهی به رشته علوم تجربی دانست.

■ موقعیت فرهنگ و علوم انسانی در مقابل علوم تجربی و فنی در گذشته‌ای دورتر: ظاهراً در اوایل سده اخیر و کسی قبل از آن بخاطر عدم نیاز جامعه آن روزند به این شدت کونی - به افراد متخصص در رشته‌های فنی،



علوم تجربی، از جمله شیمی - فیزیک و ... و نیز پای‌بند جامعه ایرانی به فرهنگ خودی، علو و برتری با دانشمندان حکیم و حکیمان علوم انسانی و معارف اسلامی بوده است. این حکمت و دانش منحصرأ به افراد دانشمند در علوم انسانی اطلاق می‌شده و کمتر کسی را (صرفاً) بجهت دانش و آگاهی فنی می‌ستوده‌اند. این موضوع در تاریخ قابل بررسی و تعریفی است، چرا که در سده‌های گذشته معمولاً کارهای حکومتی بدست مردمان دانشمند و متفکر (خاصه در علوم انسانی یا مجموعی از علوم انسانی و تجربی) بوده و وزارت و حکومت یافتن حکیمان و اندیشه‌مندان ارزش ویژه‌ای به آن جامعه و کشوری که ایشان در رأس آن بوده‌اند می‌داده است. و نیز افتخاری از برای حاکم و حاکمان.

این برتری عالم علوم انسانی در گذشته چنان عمومی و آشکار بوده که امروزه اثرهای آن را به عینه می‌توان مشاهده کرد. من باب مثال، از اثرهای باقی، می‌توان به اسامی اماکن و خیابانها اشاره کرد، که اکثراً اسامی چنین افراد دانشمند و فرهنگی بر آنها گذاشته شده است؛ و کمتر اسامی متخصصین صرفاً آشنا با مسائل فنی و علوم تجربی را مشاهده می‌کنیم.

نام شاعران و مورخان زیادی بر سر در مدارس و مکانهای دیگر حک شده و نام بسیاری از دانشمندان و به نسولی «اهل فرهنگ» بر تابلوهای معابر نقش گرفته است. صاحب اصلی این نظریه برای نگارنده معلوم نیست که می‌گوید: شاید علتی از علل تنزک و غرقه گشتن ایران در فرهنگ بیگانه طی سده اخیر، به خاطر عدم حاکمیت انسانهای دانشمند و «اهل فرهنگ» بوده است. چرا که تا دوران امیر کبیر و چندی بعد از وی این نوع و استقلال فرهنگی ایران زمین بیشتر مشاهده می‌شود؛ و صرف نظر از دیگر عوامل، عامل مهم در گرایش سوی بیگانگان و فرهنگ خارجی، عدم حضور افراد «فرهنگ‌مدار» در جامعه و حاکمیت ایران بوده و غیبت ایشان از

مصادر اسرار حضور دیگران را موجب شده است. - که صد البته، مراد آنانی است که تکیه بر «فرهنگ خودی» داشته‌اند و نه غیر هم.

مسلم اینکه راه نفوذ فرهنگ بیگانه به سرزمین ما، تنزل و سقوط فرهنگ خودی به وسیله صاحب منصبان و حاملان آن در ایران بوده است (همچون نقی زاده و ملکم‌خان). این موضوع صحه گذاری بر این عقیده است که اگر فرهنگ یک جامعه منحرف شود، به وسیله حاملان آن و اندیشه‌مندان آن جامعه منحرف می‌شود؛ اگر ایشان مقاومت نکنند، انحطاط حاصل می‌شود و اگر انحراف از «فرهنگ خودی» به «فرهنگ بیگانه» روی داد، وابستگی در این زمینه رخ نمود، نه استقلال سیاسی و نه اقتصادی و نه غیر آن می‌تواند برای جامعه «بیگانه زده» حاصل گردد. حفا که «استقلال فرهنگی» موجب استقلال در دیگر امور است و نه بالعکس.

■ فرهنگ چیست؟ ضروری است علاوه بر معانی منقول و مکرر «فرهنگ»، به معانی قدیمی و اصلی لغت مراجعه کنیم. امروزه فرهنگ را «ادب، تربیت، دانش، معرفت و مجموعه آداب و رسوم، و مجموعه علوم معارف و هنرهای یک قوم» می‌دانیم.

معادل «فرهنگ» در فرانسه culture (به معنای آداب، رسوم، سنن و عقاید و همچنین محل کشت و یا محل رشد سلول)؛ و در زبان انگلیسی culture (به معنای آداب، رسوم، سنن، عقاید و نیز محل کشت) می‌باشد.

در «برهان قاطع» که چند قرن از تألیف آن می‌گذرد، ذیل کلمه «فرهنگ» و «فرهنگ» آمده است: «فرهنگ بروزن شطرنج به معنی علم و فضل و ادب است و [...] شاخ درختی را گویند که آن را بخوابانند و خاک پر بالای آن بریزند تا بیخ بگیرد و از آنجا برکنده به جای دیگر نهال کنند...» و در ذیل کلمه «فرهنگ» این نکته را علاوه بر مطالب فوق آورده: «فرهنگ کاریز آب را نیز گفته‌اند. چه «دهن فرهنگ» جانی را می‌گویند از کاریز که آب بر روی زمین

آید»<sup>۱</sup> دهخدا نیز با اشاره به معنی‌های مذکور «قنات آب و محل کشت شاخه را از برای نهال کردن»، «فرهنگ» می‌گوید و مظهر قنات را «دهن فرهنگ».

### ■ معنی و معنی فرهنگ چیست؟

پرورش و آموزش دانش آموز در رشته «فرهنگ و ادب» که پاسدار و معنی فرهنگ ما خواهد شد، (یا بهتر بگوییم باید باشد) امری مهم و در خور توجه بسیار است. کساز او همچون کار معنی قنات آب است. چرا که معنی قنات، با علم و آگاهی و بصیرت است که توان حفاظت قنات را پیدا می‌کند. و الا با کوچکترین اتفاقی، خود را باخته و در میل و آبراه غرق می‌گردد.

کار دیگر حافظ و حیات بخش «فرهنگ» - همچون کار معنی قنات - است که باید از ورود خاشاک و غش‌های «بیرونی» به درون قنات، ممانعت کند و هم آنکه هر چند گاهی، به «لا پروبی» «درونی» قنات بپردازد.

در این جااست که هنامی و همریشه بودن لغت «قنات» و «فرهنگ» و «کشتزار»، باید مورد توجه قرار گیرد.

حساس بودن کار حفاظتی و پاکسازی «قنات آب» و «کشتزار»، بی‌شابهت با مهم بودن کار «فرهنگ‌مداران» نمی‌باشد. چرا که دانش آموز این رشته (فرهنگ و ادب)، بعنوان معنی فرهنگ جامعه و سرزمین خود، باید مانع از رشد خاشاک و علفهای هرزه، در کشتزار «فرهنگ خودی» شود؛ و نیز مانع ورود زباله و ناخالصی «بیرونی» به درون آن باشد مواظبت نماید، تا میادا «مُرَضی» یا «جاهلی» به قصد عمد یا غیر عمد، مزبله و ناخالصی به «درون فرهنگ» وارد کند. باید هوشیار باشد تا میادا «قنات فرهنگ» جامعه اسلامی و ایرانی ما تخریب و تضعیف شده و در معرض خطر قرار گیرد. او باید هوشیار باشد تا خسارات و طرّهات به درون «فرهنگ خودی» وارد نشود تا میادا رسوبات موجب خشکاننده شدن قنات گردد. او «لا پروبی» و «زلال بخش» فرهنگ

## پاسخ به آیات شیطانی

■ دکتر حمید فرزام

بشنوید این سخن عزیزان  
ماجرایی بسی شگفت‌انگیز  
همه نبرنگ و خدعه و تزویر  
دورهٔ موشک و زمانِ اتم  
در زمانی که دم زنند همه  
خاصهٔ دیو بزرگ آمریکا  
با که روباه پیر استعمار  
نیست روز و شبی درین عالم  
هر کجا هست جنگ و دعوا  
از گره تا به انسالوادر  
باز از مرز لیبی و صحرا  
همچنین از ورای دریاها  
همه جا فتنه‌ها پیا سازند  
همه عالم اگر به جنگ آرند  
هم نگردند سیر اگر بکنند  
خود به چشم بصیرت ارنگری  
«دو بدین جنگ و دو بدین جنگال»  
چون پس از انقلاب اسلامی  
آنکه خدمتگزار ایشان بود  
هشت سال تمام ملت ما  
پاسداران به دفع دشمن دون  
سبلی محکمی به خصم زدند  
فاتح قادیسه یافت شکست

تا که شادان شوید و خندان  
داستانی ز مکر و دستانا  
جمله ترندهای نبطان  
قرین تسخیر ماه و کیوانا  
سر بر از حقوق انسانا  
پادشاه نعام دیوانا  
نام نامیش انگلستانا  
نمایند فتنه ایشانا  
دست آنها بود نمانان  
از فلسطین به ملک لبنان  
تا به خاک عراق و ایرانا  
تا به حد و کرانِ عثمانا  
به شب و روز گاه و احبانا  
می‌نمایند جنگ و دندان  
جملهٔ چمن و ائس و حیوانا  
هست این بیت دُضیِ آنانا  
یک به دندان چو شیر عزانا  
سرنگون گشت شاه شاهانا  
مُجرّی حکم بود فرمانا  
گشت در چنگشان ایرانا  
در گذشتند از سرو جانا  
که بر آورد بانگ و افغانا  
سوی بغداد شد گریزانان

صیف کاین یادگارهای نفیس  
سوختند آنچه را که داشت وجود  
آف بترین دانش و تمدن بساز  
خون دهها هزار پیر و جوان  
ای دریغا از تن عزیزان  
لبک کاری نرفتشان از پیش  
تیرشان چون به سنگ خورد و شدند  
پس از استروی خدعه‌ای هر روز  
فتنه تازه‌ای پیا کردند  
بهر توهین به ساحت نبوی  
برگزیدند کافری مُرئنه  
رُشدی نا رشید کافر کبشی  
از غضب حرف او چون آمیز  
چون خمینی برای اعدایش

لاجرم مکر او به او برگشت  
سخفی ارگشته در پناه پُلِس  
هم بدینسان زبند اگر بکنند  
بی‌شک این مُفسد خبیث پلید  
عاقبت می‌رسد به کبیر خویش  
نا شب و روز هست در عالم  
تا که باید سپهر مینایی  
تا خدایی کند به ارض و سما  
باد نفرین و لعنت یزدان  
هم به جاسوسهای نابخرد  
که به تزویر و زور و زرشکنند  
از بر و بوم و از زن و فرزند  
گفت فرزام طرز گونه سخن  
تا بگریند دشمنانِ رسول  
گر که ایضا و شایگان بینی  
شعر نبود حقیقت محض است  
سید زنده‌ایست در تاریخ

والسلام علی من اتبع الهدی

گشت با خاک جمله بکسانا  
ساختند آنچه بود ویران  
که دهد مرگ و ننگ و خران  
ریختند آشکار و پنهان  
ای قُسوما بر آن شهیدان  
مانند عاقبت پریشان  
آخر الامر گسیح و حیران  
می‌کنند از برای ایران  
گفته کارند و فتنه سازان  
خانه انبیاء یزدان  
زیت گفتار بست فتنان  
نام طمان نا مُسلمان  
همه آیات اوز شیطان  
حکم و فتوی نمود اعلا

مگر سستی سخوان ز قران  
و ز غلظها شده پشیمان  
زندگی نیست هت زندان  
باید آخر جزای کُفران  
سوز اندر لهیپ نیران  
تا که خورشید و ماه نابان  
تا که مانند بزرگ کیهان  
مالک الملک حی مبحان  
بیر وی و حامیان نادان  
چی و راستی فراوان  
هر چه بستند عهد و پیمان  
چشم پوشند سهل و آسان  
هم به سبک عبید زاکان  
تا بختند اهل ایمان  
در گذر زانکه نیست چندان  
که به نظم آمده بدنیان  
از بسی عبرت جوانان  
والسلام علی من اتبع الهدی

گر چه تبطلانِ قرن زاول بود  
چونکه افتاد برده با یاران  
همگی حامی حقوق بشر  
موشک و بمب شیمیایی را  
پس کُشتار مردم بیمار  
یا که تخریب مسجد و محراب  
خاصه آثارِ بیار کهن  
مظهر ذوق و جلوه گاه هنر  
همه میراثهای فرهنگی

در بسی برده کار گردان  
بسی ترنگ آمدند میدان  
پیرو نظم و عدل و وجدان  
کار بستند یکر ایشان  
دور مانده ز شهر و سامان  
با دستان و کودکتان  
آینتی از گذشتیت دوران  
قیقتی تر ز دُر و مرجان  
مانده ز آبا و از نیاکان

## نایاورانه ...

(سوگواری در معراج آن بزرگ)

مرگ چنین بزرگ  
چه سان باورم شود  
چه سان باورم شود  
مرگی چنین بزرگ  
رفتت را  
کوه می‌گرید:

درد

مینالد.

و من

در فراق تو چون نالم ای امام؟  
تکسوار عشق بودی سالها،

در بناهت

بی‌بنا.

با کلامت

انگها.

در نگاهت

کهکشانش.

اما در بیخ:

باید کلام من

مجنون شود

امام.

باید گلوی من

گلگون شود

عزیز.

و خرداد من بخون.

تا درد رفتنت

زین سان کنم براه.

اما نه.

دیگر کلام هم.

باری باز گویی غمهای در دلم

هرگز نمی‌شود.

دیگر کلام هم

قرودین: محمد حسن ملاحاجی آقایی

## سرود مجلس انس

■ محمد اخوان فرد

دبیر دبیرستانهای یزد

رسیده‌ای به چکاد سخن زدولت عشق  
به آن کلام رسا فکر ناسرا نرسد  
به لطف آب روانست و روضه رضوان  
به جاودانگیش چشمه بقا نرسد  
عروس شعر و غزل را تو زلف و خال و خطی  
ز چشم مردم نامحرمت بلا نرسد  
به آب و رنگ کلامت کجاست شعر نری  
به گوهر سخنت هیچ کیمیا نرسد  
درون ملک سخن مهتری، طیماتی  
به قله غزلت همد صبا نرسد

به لطف و سحر بیان کس به بار ما نرسد  
به دلربائی آن خوب دلربا نرسد  
به باغ سبز غزل سروها فراوانند تو نوش کرده‌ای از کوثر بسفا جامی  
ولی یکی به بلندی سرو ما نرسد به بمن عشق ترا تا ابد فنا نرسد  
پرنده‌های خیال تو تا کجا رفتند سرود مجلس است حافظا غزلت  
که سرخ و هم یتر تا به ناکجا نرسد زهیچ زمزمه عشق این صفا نرسد  
ز آبتار کلامت غزل شکوفا شد به مدح خواججه تو در ابتدای راهی «دوست»  
که از سموم خزانیش دگر جفا نرسد که شرح عشق و صفایش به انتها نرسد





## آیات و احادیث در شاهنامه

■ پرویز عباسی داکانی

اشاره:

فردوسی نسبت به علی (ع) تمایل شدید داشته است. آن گونه که از خود شاهنامه برمی آید نیز، حکیم طوس با مستون روایی آشنایی داشته و از آنها سودجسته است. مرحوم استاد «بیدیع الزمان فروزانفر» در این مورد می نویسد: «اسلوب و روش نظم شاهنامه از اسلوب قرآن گرفته شده است. فردوسی از اخبار و احادیث اسلامی مطلع بوده و جای جای ترجمه آنها در شاهنامه دیده می شود.» آنچه که از مطالعه خود شاهنامه برمی آید، مزیدی است بر آنچه که از استاد فروزانفر، نقل شد. شاهنامه خود، گواه صادقی است بر آشنایی حکیم با متون اسلامی و این که از آنها سودجسته است و به بیادداشت آنها پرداخته است. این مبحث تلافی است در ماهیت شناسی شاهنامه و به استناد برخی از آیات که در آنها بهره ای از آیات یا روایات اسلامی برده شده به بحث در کاربرد حکیم توس از آیات، می پردازیم:

حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی، بزرگمرد عرصه ادب فارسی و ادبیات جهان، از شاعران بزرگ شیعی است. او که به نظم اساطیر ایرانی پرداخت، با فرهنگ اسلامی نیز، آشنایی عمیق داشته است. و در بسیاری از آیات امر عظیمش می توان شاهد ترجمه آیات و اخبار و احادیث اسلامی بود. «نظامی عروضی» که «چهارمقاله» او تقریباً نزدیکترین متن به زمان فردوسی است، از شهرت حکیم به تشیع سخن می گوید و کلام «شهریار آل باوند» را خطاب به او نقل می کند که: «یا استاد، تو خود مردی شیعی ای و هر که تویی به خاندان پیامبر کند، او را دنیاوی به هیچ کاری نرود که ایشان را خود نرفته است.» «شودور نولدکه»، مستشرق و محقق بزرگ معاصر نیز، بر گرایشات مذهبی فردوسی تأکید دارد و از آشنایی حکیم با مآخذ و ابی و گرایشات شیعی او سخن می گوید: «چنین بنظر می رسد که، در واقع

خداوند خواندیش بیت الحرام  
بشد شد ترا دین یزدان تمام  
زیباکی وراخانه خویش خواند  
نیایش گنان را بدان بیش خواند  
«وَهُوَ النَّاسُ حَجَّ الْبَيْتِ مِنْ اسْتِطَاعَ سَبِيلاً»  
- قرآن - (۹۷ - آل عمران)  
و خداوند حج البیت را برای آنان که  
می‌توانند، واجب نمود.

«جَعَلَ اللَّهُ الْكعبةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِياماً  
لِلنَّاسِ» - قرآن - (۹۷ - مائده)  
خداوند کعبه را خانه با حرمت برای  
مردمان قرار داد.

«أَنْ طَهَّرُوا بَيْتِي لِلنَّاطِقِينَ وَالْعَاكِفِينَ»  
قرآن - (۱۲۵ - بقره)  
خانم را برای طواف کنندگان و زائران و  
به زیارت آمدگان پاک سازید.

«أَذِيفِرْعَ اِبْرَاهِيمَ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ  
اسماعیل - قرآن - (۱۲۷ - بقره)  
هنگامی که ابراهیم و اسماعیل دیوارها و  
ستونهای خانه را بنا کردند.»

نخست انسرینش خرد را شناس  
نگهبان جان است و آن را سیاس  
- «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ - پیامبر (ص):  
نخست چیزی که خداوند آفرید، عقل بود.»

تو گویی که فرزند یزدان بد او  
بدان دار برگشته خندان بد او  
بخشده براین برخردمند مرد  
تو گریه‌اشی گرد یزدان مگرد  
که هست او ز فرزند و زن بی‌نیاز

بزدبیک او آشکار است راز  
- «وَقَالَتِ الْنَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ»  
قرآن - (۳۰ - اتوبه):

مسیحیان گفتند مسیح فرزند خداست.  
- «وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ لَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ»  
قرآن (۱۵۷ - نساء)

اورا نکشتند و به صلیبش نیز نکشیدند بلکه  
موتوم شدند.  
- «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً

احد - قرآن - (اخلاص):

خداوند نه زاده است و نه زاییده شده و  
برای او همسر و همتایی نیست.

از آنجایی با گنج و دیهیم رفت  
بیدار خان براهیم رفت  
که خان حرم را برآورده بود  
بدواندرون رنجها برده بود

کسی را که یزدان نگهدار شد  
چه شد گریه دیگری خوار شد  
- «فَأَقْصَىٰ خَيْرِ حَافِظًا» - قرآن خدا بهترین  
نگهدارندگان است.

- «أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ» - قرآن کریم:  
آیا خدا برای بنده خویش کافی نیست.

براین بست من بانش و مگذر ازین  
بجز برره راست صبر زمین  
- «وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَ  
تصدون عن سبیل الله - قرآن کریم - (۱۸۶)  
اعراف):

برهرراهی متشبهید که وعده‌تان می‌دهند و  
از راه خدا بازتان می‌دارند.  
- «قُلْ إِنَّمَا هُدَيْتِي إِلَىٰ صِرَاطٍ  
مستقیم دنیا قیباً - قرآن کریم -  
(۱۶۶/انعام):

بگو همانا مرا خدایم هدایت کرده است به  
راه راست به دین استوار و برای»  
- «وَأَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِماً فَاتَّبِعُوهُ  
وَلَا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ فَتَفْرَقَ بَیْكُمْ عَنِ سَبِيلِهِ» - قرآن  
- (۱۵۳ / انعام):

این راست راه هست. از آن پیروی کنید و  
از کزراهها تجبت منماید که شمارا از راه  
خدای باز می‌دارند.

جهان را فزایش ز جفت آفرید  
که از یک فزونش نیاید بدید  
- «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ أَوْجَافاً»  
قرآن کریم:

از آیات خداوندی آن است که هر چیزی را  
زوج آفرید.

زوج آفرید.

و دیگر که بی‌جفت، دین خدای  
ندیدیم مرد جوان را به پای  
- «مَنْ تَزَوَّجَ فَقَدْ أَحْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ»  
پیامبر (ص):

آنکه ازدواج کند نصف دین خود را  
حفظ کرده است.  
- «مَنْ أَحْبَبَ أَنْ يَلْقَىٰ اللَّهَ طَاهِراً مَطْهُراً»  
فلیقله بزوجة - پیامبر (ص):

هر که دوست دارد خداوند را طاهر و پاک  
ملاقات کند پس با همسر باشد.

چه نیکوتر از پهلوان جهان  
که گرده ز فرزند روشن روان  
- «رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً»  
العین - قرآن کریم:

بار خدایا از زنان و فرزندانمان برای ما  
روشنایی دیدگان قرار ده  
- «الْعِلْمُ حَيَاةٌ - عَلِيٌّ (ع): علم حیات و  
زیستن است.»

به کوشش بجویم خرم بهشت  
خنک آنکه جز تخم نیکی نکنت  
«الدُّنْيَا مَرْعَاةٌ الْآخِرَةُ» - پیامبر (ص): دنیا  
کشتگاه آخرت است.

جهان سراسر فسونی و باد  
به تو نیست مرد خردمند ناد  
به کردارهای تو چون بنگرم  
فسون است و بازی نباید برم

- «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ» - قرآن  
کریم -

حیات دنیا چیزی جز بازی و بیهودگی  
نیست.

ز کمار زمانه میانه گزین  
جو خواهی که بسای ز خلق آفرین

کسی که میانگین زکات  
بند آیدش گرفتش روزگار  
- والصراف الوسطی هی الجادة - علی  
(ع): راه وسط راه درست و حقیقی است.

سخن هیچ عسری با رازدار  
که او را بود نیزه انباز و بار  
- «ولا تنشر سرک الا لیک» فان لكل  
نصیح نصیحا - علی (ع):

راز خویشتن را جز با خویش مگوی.  
زیرا هر همرازی را همرازی دیگر است.

چو پرسند پرسندگان از هنر  
نشاید که پاسخ دهی از گهر  
- «اشرف بالعلم و الادب لا بالاصل و  
النسب» - علی (ع):  
شرف به علم و ادب است نه به اصل و  
نسب.

خرد آفر شهریاران بود  
خرد زبور نامداران بود  
- «جمال المرء فی عقله» - علی (ع):  
زبور و زیبایی آدمی در خرد اوست.

خرد زنده جاودانی شناس  
خرد صایه زندگانی شناس  
- «فقد العلم فقد الحیاة» - علی (ع): نبود  
علم نبود زندگانی است.

کسی کس ستایش نباید بکار  
به گیتی تو او را به مردم مدار  
که بزدان ستایش نخواهد همی  
نکوید را جان بکاهد همی  
- «من سکر المخلوق سکر الخالق» - امام  
صادق (ع): آنکه از مخلوق سپاسگزاری  
کند از خالق نیز سپاس کرده است.

جهان را نباید سیردن به بد  
دل مرد بدگردد از یارید

- «من خالط الاراذل جفر» - علی (ع):  
آنکه با بدان بیامیزد پست شود»

همه نام باید که مانند نه تنگ  
بر این مرکز خنک و برگار تنگ  
- «من سخانة المرء أن یشکره یلسان  
صدق» - علی (ع): از خوشبختی انسان است  
که از او به نیکی یاد شود.

نکو گفت دانای بسیار هوش  
که با اختر بد به مردی مکوش  
«إذا حل التقدير بطل التدبير» - علی (ع):  
هنگامی که امری مقدر باشد تدبیر و کوشش  
انری نخواهد داشت.

چو کوشا بود مرد در کار خویش  
روا بسند از کار بازار خویش  
- «الاجتهاد اربع بضاعة» - علی (ع):  
کوشش سودمندترین سرمایه است»

هر آنکس که بوزش کند بر گناه  
تو پذیر و کین گفتمت سخواد  
- «اقبل عذر من اعذر الیک» - علی (ع):  
بوزش آن را که از تو طلب بخشایش می کند  
پذیر.

شمنامه عزل شاهان بود  
چو درد دل پیگناهان بود  
- «الملک یتقی مع الکفر ولا یقی مع  
الظلم» - محمد (ص): حاکمیت با کفر باقی  
می ماند اما با ظلم هرگز.

چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی  
خداوند امر و خداوند نهی  
که من شهر علم علمم در است  
درست این سخن قول پیغمبر است  
- «انا مدینة العلم و علی یابها» - محمد  
(ص): من شهر علمم و علی در آن است»  
میاسی زاموختن یکا زمان  
ز دانش میفکن دل اندر گمان  
- «طلب العلم فریضة»... پیامبر (ص):  
طلب دانش فریضه است.

طلب دانش فریضه است.

چنین گفت پیغمبر راستگوی  
زگهواره تا گور دانش بجوی  
- «اطلب العلم من المهد الی اللحد» -  
پیامبر (ص): از گهواره تا گور دانش  
بجویید.

بیا تا به شادی ذمیم و خوریم  
چو گاه گذشتن بود بگذریم  
چه بندیم دل در سرای سنج  
چو یابیم شادی نجویم رنج  
- «تفرغوا من هوم الدنيا ما استطعتم» -  
علی (ع): از غمها و استلانات دنیوی تا  
آنجا که می توانید فاصله بگیرید.

سر مردمی برده باری بود  
چو چیزی کشتی تن به خواری بود  
- «الصبر رأس الايمان» - امام صادق  
(ع): صبر سر ایمان است.

- «و لئن شکرتم لازیدنکم» - ابراهیم - آیه  
۲ = اگر شکر و سپاس بجای آورید بر اربابان  
می افزایم.

- «من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق» -  
امام رضا = هر که از مخلوق سپاسگزاری  
نکند خالق را نیز سپاس نداشته است.  
از امروز کاری به فردا ممان  
چه دانی که فردا چه زاید زمان  
- «و فی التأخیر آفات» - علی (ع) = در به  
تویق انداختن کارها آفتها نهفته است.

چو بدخو بود مرد درویش و خوار  
همی بسند از آن بد روزگار  
نه چیز و نه دانش نه رای و هنر  
نه دین و نه خوشنود از او دادگر  
- «من ساء خلقه عذب نفسه» - امام صادق  
(ع) = بدخلق خویشتن را به عذاب مبتلا  
می سازد.

- «ان سوء الخلق لیفسد العمل و لیفسد  
الايمان» - امام صادق (ع) = همانا بدخلقی  
ایمان و عمل را فاسد می سازد.  
«دستان خویش را به گردن میاوریز و آن را به  
تمامی نیز مگننا که افسوس خواهی خورد و  
سرزنش خواهی شد»



تو با دیو مردم خرد پیشه کن  
بسر می و آهستگی ران سخن  
در نسی و تندی نیاید بکار  
به نر می بر آید ز سوراخ مار  
«ولو كنت فظاً غليظ القلب لانفضوا  
من حولك - آل عمران - ۱۵۹»  
اگر تندخوی و سنگین دل بودی، مردم از  
پیرامونت پراکنده می شدند.

«وقولا له قولاً لنا - طه - ۴۳»  
با او به نرمی سخن بگویند.  
«الرفق يفتح المخلوق ويفتح المرتق -  
علی (ع): خوشرویی و نکورفتاری درهای  
ناگشوده را می گشاید و بسته ها را باز می کند.»  
کسی که ز بخشش بدارد سپاس  
همیشه بود شاگرد و حقیقتناز  
و

به بخشش هر آنکس که جوید سپاس  
بخواندش بخشنده بزدان شناس  
خدای است بهتر نگهدار و پس  
از او به نیاید خداوند کس  
«فإله خير حافظاً وهو أرحم الراحمين  
یوسف - ۶۴»

خداوند بهترین حافظان است و او  
مهربانترین مهربانان است.  
ز روز گذر کردن اندیشه کن  
بسرستیدن دادگر پیشه کن  
«و اعبدوا الله وارجوا اليوم الآخر -  
عنکبوت - ۳۶»  
خدای را بپرستید و از دیگر روز اندیشه  
کنید.

«وانقروا يوماً ترجعون فيه الى الله -  
بقره - ۲۸۱»  
بهره بزیاده از روزی که در آن روز بسوی  
خدا باز می گردید.

هزیه چنان کن که بایدت کرد  
ناید فشانند و نباید فترت  
«والذين اذا انفقوا لم يسرفوا ولم يقتر  
و اركان بين ذلك قواماً - فرقان - ۶۷»  
آنان که به گاه انفاق اسراف نمی کنند و

امساک نیز نمی ورزند و حالت اعتدال  
و میانروی دارند.

«لا تجعل يدك مغلولة الى عنقك ولا  
تبسطها كل البسط فتقعد ملوماً محسوراً.»  
خداوند کیهان و گردون سپهر  
فروزنده ماه و ناهید و مهر  
«الله الذي خلقكم ثم رزقكم - روم - ۴۰»  
اوست خدایی که خلقتان نمود و سپس  
روزیتان داد.

«والذي خلق الليل والنهار والشمس  
والقمر - روم - آیه ۳۳»  
اوست آنکه روز و شب را آفرید و ماه و  
خورشید را.  
«ان ربيكم الله الذي خلق السموات  
والارض - اسم - ۱»  
همانا اوست خداوندی که خالق آسمانها و  
زمین است.

«هم او بی نیاز است و ما ببنده ایم  
به فرمان و رأی سر افکنده ایم.»  
«يا ايها الناس انتم الفقراء الى الله و  
الله هو الغني الحميد - روم - ۱۵»  
ای آسمیان، شما بایان نیازمنداید و خداوند  
بی نیاز مورد ستایش است.

صدقات و نیکی های خویش را با منت و  
سرزنش و آزار باطل می کنید.  
بیای اندر آتش نیاید شدن  
به پیش بلا داستانها زدن  
«ولا تلقوا بايديكم الى التهلكة - بقره  
۱۹۵»  
خوشتن را به دست خویش به مهلاکات  
میندازید.



«یکی نیست جز دادگر کردگار  
که او را نه انباز و نه جفت و یساره»  
«قل هو الله احد. الله الصمد لم يلد ولم  
يولد. ولم يكن له كفواً احد. الاسراء - ۵۱»

بگو اوست خداوند یکتا. خداوند بی نیاز.  
زاده است و زاده نمی شود و برای او همتایی  
نیست.  
گنه گون ببخشی شوی کامکار  
نباشد سرت حیز و ناپردبار  
«جزاء سينة سينة مثلها فمن عفا و  
اصلىح فاجره على الله. روم - ۴۰»

جزای بدی مانند آن است اما آنکه ببخشاید  
و اصلاح کند پس پاداش او با خداوند است.  
«ان تغفوا اقرب للتقوى - بقره - ۱۷۷»  
اگر ببخشاید به تقوی نزدیکتر است.  
بجای کسی گرتو نیکی کنی  
مژون بر سرش تا دلش نشکنی  
سروت به گفتار گردد تیه  
شود روی بخشش زلفت سیاه

«لا تظنوا صدقاتكم باليمن والائى -  
بقره - ۲۴۴»  
صدقات و نیکی های خویش را با منت و  
سرزنش و آزار باطل می کنید.  
بیای اندر آتش نیاید شدن  
به پیش بلا داستانها زدن  
«ولا تلقوا بايديكم الى التهلكة - بقره  
۱۹۵»

خوشتن را به دست خویش به مهلاکات  
میندازید.

## تشکیل شورای

### برنامه‌ریزی

### درس فارسی

در میان ارکان ثلاثه هر نظام آموزشی و تربیتی کتاب از موقعیتی ویژه برخوردار است چرا که راهنمای معلم و دانش آموز در عرصه تعلیم و تربیت است و به روایتی حلقه اتصال است که جو بیار زلال معرفت معلم را به کور تشنه و جویباری ذهن دانش آموز مرتبط می‌سازد. از اینرو تألیف کتب درسی نیازمند برنامه‌های دقیق، اهدافی روشن و سؤلفانی تواناست تا بتواند جوابگوی نیاز یک نظام مدون آموزشی باشد.

دفتر تحقیقات و برنامه‌ریزی و تألیف کتب درسی در راستای دسترسی به اهداف آموزشی در کتابهای درسی ادبیات فارسی اقدام به تشکیل شورای برنامه‌ریزی درس فارسی نموده است. اولین نشست شورای برنامه‌ریزی درس فارسی در اسفندماه ۶۷ با شرکت دکتر غلامعلی حداد عادل، سید کاظم اکرمی، دکتر محمد جواد شریعت، دکتر اسماعیل حاکمی، دکتر اصغر دادبه، دکتر کامل احمدزاد، مهندس محمد مسعود ابوظالبی، حسین داودی، رضا غروی، روح‌الله هادی و خانم سیما وزیرنیا و تنی چند از اساتید، دبیران و معلمان ادبیات فارسی برگزار شد.

در این نشست با طرح دقیق هدفهای آموزشی، شیوه‌های تدوین کتب فارسی مقاطع آموزشی مورد بحث قرار گرفت. جلسات پی‌گیری شورای هر پانزده روز یکبار در محل دفتر تحقیقات و برنامه‌ریزی و تألیف کتب درسی تشکیل می‌گردد. ارائه نظر و مکاتبات شما همکاران و دبیران صاحب نظر پیرامون هدفهای شورا در انجام این مهم مؤثر و مورد توجه خواهد بود.

در آغاز کلام وظیفه خود می‌دانم که از شورای عالی انقلاب فرهنگی که طرح افزایش ساعات تدریس زبان فارسی را در دوره‌های راهنمایی و دبیرستان به تصویب رسانده است و همچنین از مرکز نشر دانشگاهی که چنین پیشنهادی را مطرح نموده و با افزایش ضریب امتحان زبان فارسی در کنکور دانشگاهها در جهت ارتقای سطح آگاهی دانش‌آموزان از زبان فارسی اقدامی اساسی به عمل آورده، به عنوان یک معلم زبان فارسی سپاسگزاری کنم. در روند کنونی جامعه‌ما، ضرورت تحولی بنیادین در امر تدریس و آموزش ذمست زبان فارسی یک نیاز تاریخی - فرهنگی است.

در این سرزمین بنا به شهادت تاریخ تحولات فرهنگی، اگرچه در بیشتر دورانهای تاریخی، گرایش به آگاهی و دانایی در جان و ذهن بخشی از مردم ما جوشش‌هایی بی‌نظیر داشته است، اما بی‌شک عصر ما از جمله دوره‌های نادر تاریخ است زیرا که نسل جوان ما با درک رسالت غلطیخ خویش برای دستیابی به جوهر اندیشگی و راه‌یابی به بطن حقایق و واقعیات تاریخی همه اعصار بویژه عصر حاضر، با پویایی و نلشایی چشمگیر می‌رود تا یاد در عرصه نوینی از حیات فرهنگی خود بگذارد.

آنچه می‌تواند رسبند به چنین عرصه‌ای را برای نسل جوان ما آسان‌تر سازد، فراگیری علمی زبانی است که مظهر استقلال فرهنگی و ملی او شناخته شده و مقدمات آن را در دامن مادر و از دهان او آموخته و با آن به رفیع نیازهای ساده خود پرداخته است. اما چون ناگزیر است با آیین زبان بیندیشد و از دست‌آوردهای فرهنگی معاصران بهره‌برگیرد و نیز برای تکمیل دانشهای خود نیاز به آموختن زبانهای بیگانه دارد، باید به زبان مادری‌اش تسلطی بیش از حد متعارف بیابد. انهم از طریق آموزش در کلاس‌های درس و زیر نظر و توجه معلمان زبان فارسی در طول سالهای تحصیل. اما چگونه؟

آیا در فرایند کنونی کار آموزش و تدریس زبان فارسی در مدرسه‌های ما، با شیوه‌های متداول و براساس کتابهای معمول بقدر کافی ترمبشش بوده و می‌تواند باشد؟ این سؤالی است که صاحب نظران و دست‌اندرکاران باید در نهایت به آن پاسخ گویند. اما به گمان نگارنده، این امر چندان موفق نبوده است و این را به اعتبار بیست‌سال کار و تجربه در این زمینه بیان می‌کنم.

چرا فراگیری زبان و ادب فارسی برای جوانان ما ضرورتی ناگزیر است؟

در عصر پیچیده‌ای به سر می‌بریم. پیشرفت دامنه علوم و دانش‌های نوین، سیطره تکنولوژی و به دنبال آن تغییر دمام ارزش‌های فرهنگی - اجتماعی، هریک به نوبه خود انسان معاصر را به سوی نوعی آینده‌گرایی سوق می‌دهد و ما اگرچه در حال زندگی می‌کنیم اما ناگزیر روی به سوی آینده داریم و از سوی برای تعیین وضعیت خویش ناگزیری دیگرمان شناخت گذشته است. شناخت گذشته،

### گفتاری پیرامون

## تدریس و آموزش

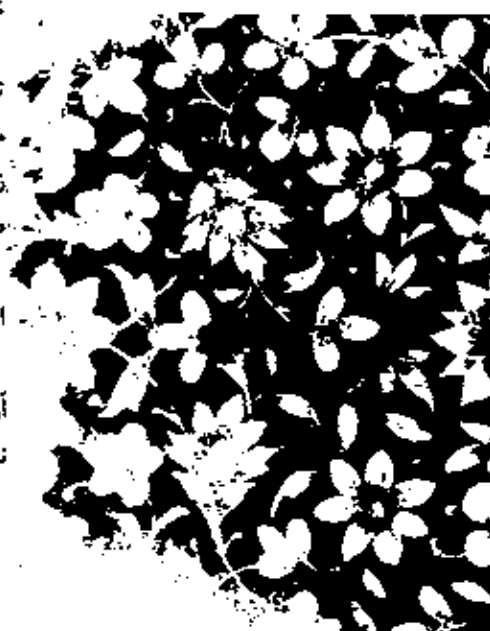


به معنی بازگشت به گذشته‌ها نیست، بلکه برای خلق ارزش‌هاییست نو بر اساس سنت‌ها و میراث‌های فرهنگی. آن گسره سنت‌ها و میراث‌هایی که در زندگی قومی ما جایگاهی والا داشته‌اند.

جزئی از هویت فرهنگی ما مربوط به گذشته است. اینکه چه بوده‌ایم، چه کرده‌ایم، آفت و خیزهای ما در شب بلند تاریخ چگونه بوده است و بر ما چه مآجرها گذشته است. و اگرچه منطقاً برای یافتن این پاسخ‌ها تاریخ را باید ورق می‌زنیم و اسناد تاریخی را بررسی کنیم، اما از آنجا که ادبیات مکتوب ما گذشته‌های تاریخی ما را (تا حدی) در خود منعکس کرده و همان اسناد تاریخی بازمانده از دوران گذشته جزئی از آثار ادبی ما هم محسوب می‌شوند، لزوم ارجح‌سازی و بازشناخت آنها با دیدی انتقادی مشخص‌تر می‌گردد. و برای راه یافتن به دنیای وسیع ادبیات و بهره‌گیری از زیباییها و ظرافت‌ها و ظرفیت‌هایش محتاج به آموختن زبان در مقیاس

## بان فارسی

آوردنگ خضرائی - شاعر و دیردیرستانهای آناه



وسیع‌تری هستیم. زبان فارسی به جهت گذشتن از دوره‌های مختلف تاریخی و نیز بخاطر تحولات و نظوراتی که بنا بر ضرورت‌های اجتماعی - سیاسی - فرهنگی در آن صورت گرفته. زبانی است پرمایه و چون در روند خویش ناگزیر از جذب و دفع‌ها و انعطاف‌های گوناگون بوده بار همه گذشته‌های قومی ما را بر دوش دارد و در حقیقت شاید بتوان گفت: زبان فارسی به تعبیری تبلور فکر و فرهنگ و معنویت و اعتقادات مذهبی و جوهر عرفان و شور حماسه و عطر فرزانه‌گی و جادوی اسطوره‌ها و جاذبه‌های عدالت‌خواهی و فریادهای بیدارستیزی قوم کهن ایرانی است. زبانی با ظرفیت‌های گوناگون که تفکر طربناک حافظ و مولوی و رباعی تفکر انگیز خیام و... را به جهان عرضه داشته است و طیف گسترده‌ای از دردها و شادبهای مشترک بشری را در خود نهفته دارد.

اکنون با توجه به آنچه گذشت، برای آموزش این زبان چه چاره‌ها باید اندیشید و به چه تمهیدات تازه‌تری می‌توان دست زد؟

معلم زبان فارسی هر قدر فرهیخته و عاشق کار خویش و آگاه به مسؤلیت‌های شغلی‌اش باشد بدون ابزار مناسب و برنامه‌ریزی درست و دلگرمی و حمایت مقامات مسؤول، آنچه البته به جایی نخواهد رسید فریاد تلاش اوست.

از کجا آغاز کنیم؟ بر اساس چه ضابطه‌ها و پیگیری کدام هدف‌هایی؟

اولین گام بعد از گزینش معلمان شایسته تهیه و تنظیم کتابهای مناسب است که با نظارت متخصصان زبان و پژوهشگران ادبیات و زبان‌شناسان و آگاهان امر تعلیم و تربیت باید صورت گیرد.

کتاب درسی زبان و ادبیات می‌تواند دارای این خصوصیات و ناظر به این هدفها باشد: وجود نظم و هماهنگی معنوی در مطالب، و آن عبارت است از تعیین یک نقطه آغاز تاریخی و سپس سیر و گذر از سبک‌های

گوناگون ادبی و عرضه نمونه‌های مختلف نظم و نثر و سرانجام ترسیم سیمای عمومی ادبیات و فرهنگ فارسی در دوره‌ای خاص یا دوره‌هایی گوناگون.

از «رودکی» تا «پروین اعتصامی» و «نیما» هزار سال فاصله زمانی است و از «بیهقی» تا «جلال آل احمد» هم نیز تقریباً یک چنین فاصله‌ای است. حال انتخاب آثار اینان - که همه از چهره‌های نجیب تاریخ و ادب و فرهنگ ما هستند در یک کتاب و در کنار هم، بدون توضیح و ذکر مقدمات لازم و بدون اشاره به سبک و اسلوب کارها و عدم یادآوری این نکات که هر یک از این آثار به چه دوره‌ای خاص از تاریخ سیاسی - اجتماعی و به کدام دوره مشخص از دوره‌های مختلف زبان فارسی تعلق دارد اعمال شیوه‌ای است غیر علمی و حاصل کار کتابی می‌شود مشتت و پریشان که سردرگمی می‌آورد. انتخاب هر قطعه، حکایت، شعر و یا منظومه باید با توجه به این ضوابط و مقدمات انجام گیرد. اثر انتخابی باید نمونه‌ای درخشان و ارزنده و دربردارنده ویژگی‌های کامل سبکی و فکری شاعر یا نویسنده و تا حد ممکن نماینده ویژگی‌های برجسته همان دوره خاص اجتماعی باشد. تجزیه و تحلیل جامعه‌شناختی و روانشناختی هر اثر در صورت ممکن کمک مؤثری است در بالا بردن میزان جاذبه‌های آن اثر. درک و دریافت و انتقال این نکته که چه ضرورت‌هایی زمینه‌ساز خلق آن اثر شده و همچنین دارای چه خصوصیات زبانی است مجموعاً می‌تواند اطلاعات و دانش‌های ادبی دانش‌آموزان را کامل‌تر کند. تکرار این جمله کلیشه‌ای (بطور مثال) که «فردوسی خسائی بزرگترین اثر حماسی در زبان فارسی است» دیگر چیز تازه‌ای را بیان نمی‌کند اما اگر بگوئیم «شاهنامه فردوسی پدیده‌ای ادبی دوران خاصی است» خواننده را به تفکر و تأمل واداشته‌ایم. تجزیه و تحلیل حکایتی از متون مولوی به شیوه‌ای درست و علمی (مثلاً «فیل در خانه تاریک») و

ذکر این نکات که خاتمه تاریک نمودار چه دنیایی است و کدام فضای فکری را فسر باید می آورد و فیصل مظهر چیست و این ساکنان گزارشگر در خانه تاریک چه کسانی هستند می تواند درس را دلکش و جهان اندیشه دانش آموز را وسیع تر و نگرش او را نسبت به میراث فرهنگی گذشته دگرگون کند. هر حکایت منثور و یا هر قطعه منظوم می تواند با چنین شیوه‌هایی ضمن بررسی ارزش‌های کلامی، لسانی و پاره‌های عاطفی و انسان دوستانه، مورد بحث و محور بررسی قرار گیرد. این است سهم ما از آثار ادبی ارزشمند گذشته و وظیفه و جهت گیری ما در برابر آنها. اما آن گروه آثاری که از فرط کهنگی راهی به دنیای اندیشه و ارزش‌های جهان معاصر ندارند محکوم به نیستی‌اند و هر تلاشی برای احیاء آنها بیهوده است. تکیه و تأکید ما باید بر آثاری باشد که بر اساس جوهر آنها و از تلفیق عناصر گونه‌گون آنها بتوانیم دنیایی سازیم روشن و پر امید با ارزش‌هایی متعالی. یعنی آن دسته آثاری که سرشار از ایمان و عشق و پرورنده حس فداکاری‌اند و ذهن و ذوق و دماغ را به بالندگی و مهرجویی وامی‌دارند و کارایی و مبارزه با پلشتی‌ها را تقویت می‌کنند. و این ویژگیها چنان در همه آثار ادبی ارزشمند ما متجلی است که در مطایبات عید هم رخ می‌نماید. بررسی هر اثر ادبی از دیدگاه زیبایی‌شناسی و به دنبال آن کشف ظرافت‌ها و باریک‌اندیشی‌هایی که هنرمند در خلق آن اثر بکار برده، باید منظور نظر قرار گیرد. به معانی لغات در متون قدیم باید از دیدگاه تاریخی نگریسته شود و تحول و تطور معانی واژه‌ها را در دوره‌های مختلف در نظر گرفت. از صنعت‌های شعری (لفظی و معنوی) آن گروه که ارزش‌های خود را هنوز حفظ کرده‌اند، شناسانه شوند اما نباید فراموش کنیم که آنها نیز ارزش‌هایی تغییرپذیراند که همراه تحولات دیگر گاه رنگ می‌بازند و تابع شرایط خاصی هستند که دگرگون و متحول می‌شوند. در اشاره

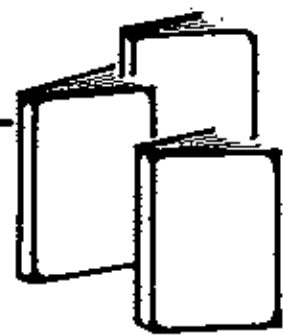
به وزن شعر و ذکر مختصری درباره بحرهای عروضی و تأثیر آنها در القاء حالات و احساسات و عواطف مختلف تا حدی باید مورد توجه قرار گیرد. بهره‌گیری از حاصل کار پژوهشگران در شاخه‌های مختلف تحقیقات ادبی بخصوص در زمینه‌های زبان‌شناسی و دستور زبان و تدوین قواعد و تعریف‌های واحد تا حدی که بتواند به پریشانی‌ها و سردرگمی‌های موجود در کار تدریس زبان پایان دهد امری است که هر چه زودتر باید به آن پرداخت. مشکل را نباید دست کم گرفت. اگر پای دردخل معلمان زبان فارسی کهن بنشیند عشق درو را درک خواهد کرد که البته این قصه سر دراز دارد!

ادبیات عصر مشروطه تاکنون کمتر بازتاب در خوروی در کتابهای درسی ما داشته و در حالیکه ادب امروز دنباله همان عصر است و بی‌برابری و پویایی و مردمی بودن خود را از ادبیات آن عصر برگرفته با این حال توجه چندانی به هیچ یک به عمل نیامده و با اینکه شهرت نیما از سرزهای وطنمان گذشته به بدعت‌های او در کتابها پرداخته نشده و تحولی که با شعر او در ادب ما رواج یافته با بی‌سهری مؤلفان کتابهای درسی مواجه گشته است.

برای آسوزش انشاء و تدریس نگارش در دبیرستانها باید چهاره‌ای اندهشید اساسی، وگرنه این درس ممکن است به صورت بی‌مصرف‌ترین و از چشم‌افتاده‌ترین درس‌ها درآید. اولین اقدام باید برنامه‌ریزی درست و تشویق دامن‌دار دانش‌آموز به مطالعه مستمر و تهیه کتاب‌های مناسب که در اختیار او قرار گیرد باشد. برای درس املاء قبل از هر چیز باید فرهنگ املایی تنظیم شود. فرهنگی جامع که همه واژه‌ها و ترکیبات و اصطلاحات رایج و پرکاربرد زبان فارسی امروز اعم از فارسی و غیر فارسی و شیوه درست‌نویسی آنها را دربر داشته باشد. یکسره پرداختن به لغت‌های دشوار متون معتبر قدیم گره‌ای از کار فرو بسته نخواهد گشود. بیشترین توجه باید به واژه‌های

پرکاربرد فارسی معاصر بشود. واژه‌های فرنگی را به‌یافته به زبان فارسی که دیگر دبیری است شناسنامه ایرانی گرفته‌اند همانقدر فارسی‌اند که بسیاری از لغات عربی و ترکی و مغولی و عبری و آرامی که امروز خواه ناخواه جزئی از این زبان شده‌اند. و این بحثی است. مربوط به خاصیت جذب و دفع زبان فارسی که سابق بر این به آن اشاره شد، و در این رهگذر زبان تابع قانون‌های خاص و پیچیده‌ای است که پرداختن به آن از حوصله این گفتار خارج است. البته باید بپذیریم و هشیار باشیم که آنچه بنیان زبان فارسی را تپاه می‌کند کثرت واژه‌های بیگانه در آن نیست، بلکه بعکس سبب توانمندی زبان هم می‌شود. آنا تأثیرهای ناسودمند مربوط به تقلب‌های نابهتجار و ناموافق با آئین‌های سخن فارسی و دستگاه نحوی و گرامری آن است که ایجاد ضایعه می‌کند. آنچه آمد گرچه همه گفتنی‌ها نیست، اما به ناگزیر برای جلوگیری از تطویل کلام باید کوتاه کرد و چشم به راه پاسخ و اقدام مقامات صاحب صلاحیت ماند. در پایان پیشنهادات دیگری بطور اجمال ارائه می‌شود:

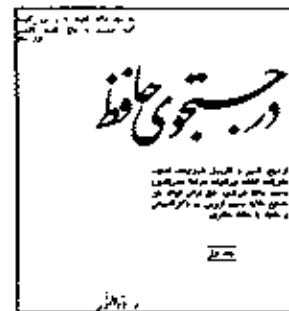
- ۱ - تعیین دفتر یا مرکزی فرهنگی که معلمان ادبیات سراسر کشور بتوانند از طریق نامه‌نگاری یا برقراری تماس‌های تلفنی مسائل و دشواریهای خود را طرح و پاسخ خوش را دریافت دارند.
- ۲ - تشکیل و برگزاری سمینارهای سالانه و یا فصلی و دعوت از پژوهشگران و نوآوران در زمینه‌های مختلف ادب و زبان.
- ۳ - ترتیبی داده شود که مرکز نشر دانشگاهی و یا دیگر ناشران دولتی و غیردولتی که آثاری در این زمینه منتشر می‌کنند سهمیه‌ای برای معلمان علاقمند در سراسر کشور اختصاص دهند.
- ۴ - چاپ مجله رشد ادب فارسی در نیرازی وسیع و حجمی متناسب و نشر و بخش آن در سراسر کشور بصورت ماهانه.



نگاهی به چاپ دوم  
«در جستجوی حافظ»

# کلید گنج سعادت

□ روح‌الله هادی



رحیم ذوالنور

ناشر: زوآر

کوششهایی که برای شناختن و شناساندن یک شاعر صورت می‌گیرد هر یک در جایگاه خود جایز اهمیت است. شرح حال شاعر، سرچشمه‌های تفکر او! تاریخ عصر او و مرزهای دانش و فرهنگ او ابعاد گوناگونی است که محققان را به کسنگاش ذهنی فرا می‌خواند. تمام این کوششها برای آن است تا روشن سازد که شاعر چگونه نوانسته است اثر شعری بی نظیری پدید آورد که نام و یادش را به گستره روزگاران در دل آدمی جای دهد.

تحقیقاتی که درباره یک شاعر انجام می‌گیرد بی‌گمان نیازمند منابعی است تا غبار قرون را از چهره او و شعرش بزداید و دیوان شعرش رهنمون صادقی است به دنیای پر رمز و راز او. از اینجا است که مانیازمند آنیم تا به صحیح‌ترین نسخه موجود از دیوان شاعران دست یابیم و با شرح و توضیح و تفسیر و تأویل آن، پیام جاودانه آنان را به گوش جان بشنوسیم. «خواجہ شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی»

بزرگترین غزلسرای شعر فارسی که شعرش آسوده عشق، معرفت، آزادی و رندی است از محبوب شاعرانی است که از زمان حیاتش تا عصر ما گفته سخنتش را دست به دست می‌برند و با استنساخ از دیوان او و شرح مشکلاتش، شام جان فارسی زبانان عالم را از آن معطر می‌گردانند.

شرح تمام دیوان حافظ کاری بود که پس از سودی شارح معروف ترک کسی از فارسی زبانان بدان نبرداخته بود و کتاب «در جستجوی حافظ» اولین شرح دیوان حافظ پس از شرح سودی است که اکنون در چاپ دوم با هفتی آراسته تر و محتوایی غنی تر چشم تراز خاطر حافظ دوستان گردیده است. کتاب در دو جلد با صحافی خوب و کاغذی مناسب در ۱۴۴۲ صفحه به همت انتشارات زوآربه بسازار کتاب عرضه گردیده است.

مؤلف، معلم فاضل و کتابشناس ارجمند «رحیم ذوالنور» که کوشش او به عنوان کارشناس کتابهای درسی در خور تقدیر است. ذوالنور علاوه بر حافظ‌شناسی از سالها پیش به دستور زبان فارسی نیز پرداخته که از نمونه کارهای اولیه‌اش می‌توان از رساله (پسونددی) نام برد. مؤلف در ص پنج چنین می‌نویسد:  
«در این چاپ چهار تغییر نسبت به چاپ اول دیده می‌شود:

الف: معانی و مفاهیم و توضیح بسیاری از کلمات و ترکیبات و اصطلاحات بازسازی شده است.

ب: لغات و ترکیبات و اصطلاحات از قلم افتاده بازیابی و شرح شده است.

ج: چون این شرح مبتنی بر کلیت حافظ قزوینی - غنی است لذا عین دیوان با حفظ همان رسم الخط و حواشی برای کسانی که نبود آن را در چاپ اول نقصانی پنداشته بودند در متن گنجانیده شده است.

د: تمام اشعار متن از آغاز تا پایان، با چاپ دوم حافظ مصحح دکتر پیروز نائل خانلری مقابله شده و همه موارد اختلاف، برای مزید

فایده در پا غزلها آمده است»<sup>۲</sup>  
تغییر آخرین کوشش بجا و ارزشمند مؤلف است که دارندگان کتاب را از بهترین نسخ چاپی دیوان حافظ (قزوینی - غنی و خانلری) برخوردار می‌سازد.

جلد اول کتاب شامل: نام کتاب، شناسنامه کتاب، انتعاف، با تو گفتن در چاپ دوم، در جستجوی حافظ، تاریخ در حافظ، فهرست اشعار به ترتیب حروف آخر و توضیح و تفسیر و تأویل غزلیات تا غزل ۳۶۰ می‌باشد.

جلد دوم توضیح و تفسیر و تأویل بقیه غزلها، فصایید، متوبات، قطعات، رباعیات فهرست و منابع و مأخذ است.

«در جستجوی حافظ» نام پیشگفتار کتاب است که همدلی شاعرانه‌ای است با حافظ که ترنگ ترنگ شعرش قدسیان عرش را به دست افشانی فرا خوانده است.

و «تاریخ در حافظ» که به جای مقدمه کتاب تواند بود کوشش محققانه‌ای است در عرضه تاریخ شعر و اندیشه حافظ در شاعران پیش از او به گستره رودکی ناسعدی، ناخوانده نیک دریابد که حافظ در کنار حسن خداداد و استشعار زبانی و هنر فوق العاده تا چه اندازه مدیون عصری است که در آن می‌زیسته است عصری با پشتوانه چهارصد سال نغزل و غزل فارسی و صدوپنجاه سال وحدت وجود و عرفان عاشقانه. در جلد دوم فهرستها که شامل آیات قرآن، احادیث، اقوال و جمل، ابیات و مصاریح عربی ابیات موسیقایی، کلمات، اصطلاحات و اسامی خاص می‌باشد راهنمای هر خواننده‌ای است تا به آسانترین شکل و نزدیکترین راه گوهر مقصود را از دریای شعر حافظ صید کند.

و منابع و مأخذ گسترده‌ای که گواه صادقی است بر آنچه که مؤلف در پیشگفتار کتاب آورده است: «روشن تر بگویم، آخرین باری که حافظ را خوانده‌ام، این گونه بوده است که اکنون پیش روی شماست و در این خواندن و جستجوگری بیشتر اخباری بوده‌ام»

شیوه کار به روایت مولف چنین است:  
 دبی الواقع اشعار حافظ در این کتاب، از  
 بای بسم الله تا نای تحت طبع تعالی ابیات متن  
 حافظ قزوینی - غنی، در ضمن مقابله با  
 حافظ خانلری، معلوموار توضیح و تفسیر و  
 تأویل شده است توضیحات سه مستند به  
 ماخذند، ماخذی که فهرست آنها در پایان کتاب  
 آمده است اما مواردی که در این کتاب توضیح  
 و تفسیر شده است: ۱- تلمیحات قرآنی ۲-  
 اخبار و احادیث ۳- لغات تاریخی ۴-  
 ترکیبات که گاه هبت مصری و گاه به  
 ضرورت در ساخت فعلی، تعریف و تحدید  
 شده اند ۵- اصطلاحات عرفانی که طعم و بوی  
 عرفان حافظانه دارند برای توضیح و تفسیر  
 این گونه ترکیبات و واژه‌ها حتی المقدور از  
 منابع دست اول - با احتیاط کامل - به  
 شیوه‌ای که دست کم، سیستم فکری حافظ آنها  
 را پس نزند استفاده شده است ۶- قصص دینی  
 ۷- اسطوره‌های ایرانی ۸- اسطوره‌های  
 سامی ۹- اشارات تاریخی ۱۰-  
 اصطلاحات نجومی ۱۱- اصطلاحات طبی  
 ۱۲- اصطلاحات فلسفی ۱۳- مسائل نحوی  
 تاریخی ۱۴- صور خیال ۱۵-  
 زیبایی‌شناسی<sup>۱</sup>

با سپاس از رحیم‌فولنور و کار  
 معلمان‌اش که با ترواحع آنرا کتاب  
 وردستی می‌نامد و به امید آن که در فرصتی  
 دیگر به نقد و بهررسی محتوای کتاب  
 پردازیم سخن را با بیتی از حافظ به پایان  
 می‌بریم، شاید از مدد انفاس قدسیش توفیق  
 مطالعه این کتاب و دیگر از این دست برای  
 همه همکاران فراهم گردد:

هنم بدرقه راه کن ای طایر قدس  
 که دراز است ره مقصد و من نویسم  
 پاورقی

- ۱- ذوالنور، رحیم، در جستجوی حافظ، انتشارات  
 زوار، تهران، ۱۳۶۷، چاپ دوم
- ۲- چاپ اول کتاب در سال ۱۳۶۲ منتشر شده است
- ۳- ذوالنور، رحیم، در جستجوی حافظ، ص ۵
- ۴- همان کتاب، ص ۵ و یازده مقدمه

## شعر و مقصودشاعر

توانا مرد سبک هندی، فیضی برند. نا این که  
 پس از انقلاب اسلامی ایران، دیوان غزلیات  
 بیدل در دو جلد هر چند با چاپی آشفته و بی نظم  
 از طرف «نشر بین المللی» همراهِ با مقدمه‌ای به  
 چاپ رسید در حقیقت همان اندازه که صائب  
 اقتدار ادبی در قلمرو سبک هندی دارد، بیدل  
 نیز توان همیایی و دوشادوشی با وی را دارد.

خاطر م می‌آید سالها بیشتر که هنوز صحبتی  
 و تحلیلی از شخصیت بیدل نبود مرحوم دشتی  
 در کتابی که درباره سبک هندی نوشته بود، با  
 عبار خاص خویش و نوعی محک عاطفی به  
 سراخ بیدل رفته بود (تقریب) دو فصلی،  
 از امتیازات بیدل گفته و حتی در مقام مقایسه  
 عنوان کرده بود که کدامشان قهرمان سبک  
 هندی است؛ بیدل یا صائب ... سوآلی که هنوز  
 نیز بسا بی پاسخ مانده باشد که آیا به راستی  
 قهرمان سبک هندی کیست؟ شاعر آینه‌های  
 عرفانی، بیدل - یا صاحب مضمون‌های  
 اجتماعی، صائب و ما اینک به بهانه معرفی  
 شاعر آینه‌ها، به تفحصی، به این پرسش بر  
 می‌گردیم که قهرمان سبک هندی کیست؟ ...  
 ولی قبل از پاسخ اجازه می‌طلبیم که بیرسیم آیا  
 واقعاً لازم است هر سبکی را به نام قهرمانی  
 ثبت کنیم؟ با کدام عبار با کدام پینش و نقش  
 هنری؟ و شاید هزاران اگر دیگر ... راستی اگر

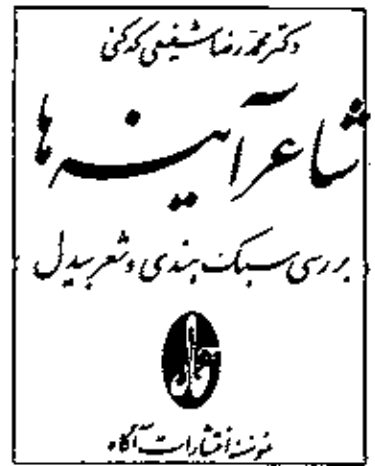
توانستیم وجوهات قهرمان را بین دو نفر به  
 تفکیک باز شناسیم آنگاه مشکل چیست؟ شاید  
 چشم را بسته و به قرعه یکی را انتخاب کنیم یا  
 به فریب، دل را در گروه یکی از قهرمانان  
 بگذاریم ... و یا با علقی چنین که چون این یک  
 اشعارش دیرتر به سرا برده معنی‌مان می‌کشاند  
 پس باید برجسته بسازد و شایسته عنوان  
 قهرمانی.

ولی نیکوتر شاید آن باشد عظای این  
 انتخاب را به نقاشی بخشیده در دیوان بیدل،  
 «بیدل» را جستجو کنیم و در دیوان صائب،  
 صائب‌ها را ... و قبول کنیم کمالات صائب  
 طرازی دارد، کمالات بیدل طرازی دیگر.  
 حکایت چاللی را متصور منتظر در مقدمه

## کلامی بر شاعر آینه‌ها

■ عباس مهری آینه  
 مشاور بهداشت مدارس

مولانا عبدالقادر بیدل دهلوی از شاعران  
 بزرگی است که توانسته به تناسب شخصیتی که  
 در ادبیات افغانستان و هندوستان دارد، در  
 ادبیات ایران نیز منزلی سزاوار یابد؛ و این  
 نداشتن جایگاه آن اندازه پر رنگ بود که نه  
 تنها یکی از چند دفتر غزل و مثنوی و رباعی به  
 بازار نیامد حتی دفتری که گزیده‌ای از بیدل را  
 نیز در برداشته باشد به بازار نیامد تا مشتاقان  
 شعر، بویژه دوستداران سبک هندی از این



دیوان غزلیات بیدل از بیدل نقل می‌کند که ما را به شخصیت بیدل بیشتر آشنا می‌کند.

منظر به نقل از «خوشگوه» می‌نویسد که بیدل از نظر جسمی سخت قوی بوده است و چونان نیاکان خود، دل به سپاهگیری در لشکر شاهزاده اعظم خوش نموده بود. یک روز در حینی که شاهزاده اعظم بر اسب سوار بوده، بیدل در جمع ملازمان در پشت سر حرکت می‌نموده است که ناگهان پلنگی پدیدار شده و به آنها حمله‌ور می‌شود. چند نفر کشته و زخمی می‌شوند؛ و تنها، بیدل، در این میانه جرأت کرده و جانور را مغلوب می‌گرداند... در حالیکه بیدل سر آمد شاعران زمانه خویش است، بر شاه این نکته را واگویا نکرده است و شاه از این امر غافل است و وقتی کسانی خواستند سبب خیر (ا) شوند تا شاعر مدیحتی گفته و صلح دریافت دارد و وقتی شاعر خود را ناگزیر می‌یابد، استعفا داده و از خدمت نظام کناره می‌گیرد؛ چرا که حاضر نیست قریحه خود را بدین طریق، به ملعبه، بفروشد. (و این وجه مثبتی از شخصیت شاعر است) شافعی کدکئی، بیدل را نماینده تمام عیار اسلوب هندی می‌شمارد؛

به خاطر تمام پیچیدگی‌هایی که در کار سرایش این گوینده است. اما استاد، خود معتقد به پیچیده‌گویی نیست، پس معتقد به این گفته هم نمی‌تواند باشد که پیچیده‌گویی بیدل را می‌پسندد، این نکته را نیز هم در انتخاب

اشعار به دقت نشان داده است و هم به صراحت بیان می‌دارد... و این موضع‌گیری برای انتخاب باعث آمده تا از بیدل، بیشتر مضمونهای اجتماعی، با بیانی معتدل و دلنشین برخوردار داشته باشیم. (با توجه به عرفانی بودن عمده کارهای بیدل) یکی از نظر گاههای دکتر نسبت به سبک هندی و خاصه بیدل، افراط گرایی اینان در باریک اندیشی است، و این را درس عبرتی برای گویندگان جوان امروزی می‌خواند تا آگاهانه نکوشند که سخنان خود را به گونه‌ای پیچیده ادا کنند که هیچ کس از آن سر در نیآورد.

از دقت نظرهای استاد به سبک بیان بیدل، ظرفیت زبانی شاعر است، و آن استفاده از ترکیبات و بافت‌های خاصی است که با میستیم طبیعی و محور هم‌نشینی زبان فارسی چندان سازگار نیست. بیدل، در کمین فرصت بودن را «فرصت کمین» تلفظ می‌کند

آنقدر فرصت کمین قطع الفتها نه‌ایم، و نگاه بر از عبرت عالم به سرانجام شمع را.

عبرت نگاه عالم انجام شمع باشی و بدین گونه، ابیات شعری از حسروف اضافه که در فارسی عصای دست عبارات و گویندگانش است تهی می‌شود... و این شیوه بیانی باعث می‌شود که خواننده نا‌آشنا به وزن عروضی و ناوارد به ظرفیت زبانی بیدل، هم در خواندن سلیس شعر می‌ماند و هم به ضرورت از درک مفاهیم درونی شعر و مقصود شاعر.

استاد جهت سهولت شناختن سبک بیانی بیدل، بسامدهائی را در شیوه گفتاری بیدل چسبته و به تفکیک، تعیین نموده است از آن جمله بسامد پارادوکسی - حساسیزی، تشخیص، ترکیبات خاص، تجرید اسلوب معادله و بسامد وابسته‌های خاص عددی است که این آخری را به تناسب اهمیت بیشتر اشاره می‌کنیم:

استاد معتقد است وابسته‌های عددی در نظام نحوی وی به چهار صورت دسته‌بندی

می‌کند: ۱= عدد + وابسته عددی مادی + معدود مادی مثل صد دشت مجنون - صد کوه فرهاد.

قیامت می‌گند حسرت، میرس از طبع نانا نام که من صد دشت مجنون دارم و صد کوه فرهادم

۲= عدد + وابسته عددی مادی + معدود استزاعی مثل) یک آینه حیرت - یک سحر رسوائی

شوخی نظار دام در حسرت دیدار سوخت کاهش یک آینه حیرت جوهری می‌داشتم

یا دو سه سرواه کردن:

چه قدر بهار دارد سوی دل نگاه کردن به خیال قیامت یار، دو سه سرواه کردن

۳= عدد + وابسته عددی + معدود مادی مثال یک افتادگی زنجیر

به چشم اعتبار از بیخودی عمری چون کردم کنون چون آسک یک افتادگی زنجیر می‌خواهم

۴= عدد + وابسته عددی استزاعی + معدود مادی

یک تپش جرأت - صد جنون شور نیستان جو موج گوهر از من یک تپش جرأت نسباند جنون ناتوانان شور نا آرامیده‌ای دارد.

با توجه به درکی که از تقسیم‌بندی سزاو زبیده استاد حاصل آمد موارد زیر باید جایجا گردد:

یک غنچه فکر

گر کنی یک غنچه فکر عالم از ادگی یابی از هر جین دامن صد گریبان زار گل

که جایگاهش در ردیف دوم از تقسیم استاد باید جای می‌گرفت.

همچنین: یک سجده جبین (گروه اول)

یک تبسم وارگل (گروه اول)

یک وداع آغوشی رفتارها (گروه دوم)

و نیز: «چندین عدم» باید «چندین عدم صدای جرس» باشد





# پرسش و پاسخ

آقای جبار آریانزاد دبیر ادبیات شهرستان سنندج

با سلام و آرزوی توفیق برای جناب عالی، توجّهتان را به پاسخ سوالات ارسالی جلب می‌نمایم، ضمناً علاوه بر سوالات ارسالی شما به تاریخ ۱۷/۱۰/۶۷ تا ۲۰/۱۰/۶۷ قلمی نیز که طی شماره ۲۰/۱۰/۶۷ الف - استان کردستان ارسال گردیده بود نیز پاسخ داده شده است.

۱ - چون فعل «داشتن» در هیچیک از دستور نامه‌ها جزو فعلهای ربطی شمرده نشده است، نمی‌توان آن را فعل عام شمرده تا در نتیجه، جمله‌ای که دارای این فعل باشند، جمله اسمیه شمرده شود. ضمناً اگر بخواهیم تأویلی از این فعل ارائه دهیم و مثلاً جمله «او جان دارد» را به صورت «او دارای جان است» - در نظر بگیریم، فتح‌یابی نادرست خواهد بود که در مورد بعضی از فعلهای دیگر هم قابل اعمال است. در نتیجه، ما فعلاً جمله‌هایی را که دارای این فعل هستند - جمله فعلیه می‌شماریم. آن هم فعلی که متعدی است، به عنوان مثال، اگر قرار باشد که هر فعلی را بدین صورت تفسیر کنیم، جملات فعلیه‌ای که با فعلهای «بودن» ساخته می‌شود، همه به صورت اسمیه تفسیر خواهد شد: «من هستم» = «من موجود هستم» و بنابراین، اساس کار دستور در هم می‌ریزد. بنابراین، با ضوابط موجود، فعل «داشتن» را

اشاره به سخن استاد به صفحه ۴۵ شاعر آینه‌ها:

«چیزی که سپهری عالماً عاصداً آن را به عنوان یک عنصر سبکی پذیرفته و بسامد آن را مخصوصاً در آخرین کتابش «ماه‌هیج، مانگه» به بالاترین نقطه رسانده است، سخن از:

فلسفه‌های لاجوردی



مفصل ترد لذت



و هندسه دقیق اندوه

طلوع ترس



(از آنها به بعد، ماه‌هیج مانگه)

و این همان نقطه‌ای است که آغاز انحطاط شعر او را نیز نشان می‌دهد، کسی که با اعتدال نسبی تصویرها در قطعاتی مانند «آب» یا «دشانی» یا «دوست» یا «سوره تماشا» و «ندای آغاز» شعرهای درخشانی سروده بوده با بالا بردن بیش از حد بسامد حساسیزی، کار را به آنجا کشانیده که در سراسر کتاب اخیرش حتی یک بند شعر دل‌پذیر ندارد، یعنی عملاً خودش دست خودش را رو کرده است؛ مثل زنی که بجای آرایش ملایم تکه‌هایی از سرخاب و سفیدپوش را عمداً روی گونه‌هایش چسبانیده باشد برای این که به بیننده بفهماند که مبدأ زیبایی او در کجاست.»



ما قافله بی‌نفس صبح سرابیم  
چندین غم آن سوست صدای جرس ما  
که جزو گروه سوم محسوب خواهد شد.  
«یک لغزوار» نیز باید «یک لغزوار کمنته» باشد که وابسته عدد لغزوار مادی بوده لذا در گروه اول جای می‌گیرد:

قصر فنا اگر چه زاوهام برتر است  
یک لغزوار پیش ندیدم کمنند او  
و می‌خواهم اجازه طلب کنم از استاد که «تیش» هم مفهوم مادی دارد چرا که تپیدن را به چشم می‌نوان دید پس در تقسیم بندی گروه چهارم «ی که تیش جرأت» «یک تیش درنگ» «نیم تیش پال افشاننده» باید در تقسیم بندی گروه دوم جای گیرد.

پس به نتیجه استاد بر می‌گردیم که تفاوت بر چسته سبک هندی از دیگر سبکهای شعر فارسی یکی این است که از بافت ترکیب و ساختارهای زبان زیاده‌تر از اعتدال و هنجار سود جست و حد افراط پیموده‌اند، و گرنه «حافظ» که خود وابسته‌های خاص عددی را دریافته بود و استعمال هنجار را رعایت نموده است  
مشاقم از برای خدا یک شکر بخند

که چون شکر به حلاوت خندیدن مأنوس  
ذهن خواننده است که واژه همیشه چون موم در دست حافظ به نرمی شکل می‌گرفت و شکل که چه عرض شود جان می‌گرفت، جایی که غم در دلش سرور دارد و جنبش بر پای کرده‌اند تا بندم حلقه به گوسف در میخانه عشق هر دم از نو غمی آید به مبارکیادم و به اختتام این مختصر تاکید استاد را در سلامت تفکر هنری معاصر یادآور شوم که حس می‌کنم ادای دین به استاد تاکید نظرم بر تاکیدهای ایشان: که جوانان شاعر به هنجار کار برد زبان توجه داشته و بسامد تعدی در زبان سپهری، مخصوصاً در دفتر آخر «ماه‌هیج، مانگه» فتح ایجاب شعر معاصر فرار ندهند

فعل خاص به شمار می‌آوریم.

۲ - در مصرع: «نه بازی است این خون من ریختن» مصدر فعل، ساده است: «ریختن» در مواردی که کل مصدر مربوط به فعل مرکب باشد مانند «غصه خوردن» آنها را مجموعاً مصدر مرکب به شمار می‌آوریم چون عمل خوردن اتفاق نمی‌افتد، اما در مواردی مانند «سخن گفتن» یا «خون ریختن»، بهتر است که آن را به صورت یک اسم مرکب به حساب آوریم، یعنی را به صورت ترکیب اضافی مقولوب که در اصل بوده است: «ریختن خون» بنابراین، در جمله‌هایی از این گونه، کلمه مرکب در اختیار داریم، نه مصدر مرکب و نباید آن را با مصادر فعلهای مرکب از قبیل مصلحت دیدن، ترک گفتن، چانه زدن و..... اشتباه کرد. «خونریزی» حاصل مصدر است که از صفت فاعلی مرکب مرخم (خونریز) و (ی) مصدری به وجود آمده است، اما «خون کردن» مصدر مرکب است، زیرا اگر بگوییم: «دل مرا خون کرد» فعل خون کرده مرکب است.

۳ - حرف «ی» در هر دو کلمه «تویی» در بیت:

پناه بلندی و پستی تو یسی

همه نیستند، هر چه هستی تو یی

بیگمان، جانترین فعل ربطی «هستی» است.

زیرا = تو هستی

(ی) در کلمه هستی نشانه حاصل مصدر است یعنی هر چه وجود دارد و هر چه که از نعمت هستی برخوردار است همه نمودی بیش نیستند، هستی واقعی از آن تو است.

۴ - «بشارتی بده» و «پیام می‌دهد» مانند «بند می‌دهد» فعل مرکب و متعدی است، منتها باید توجه داشت که در هر یک از این سه فعل عمل «دافن» صورت نمی‌گیرد و بنابراین، باید آنها را فعل مرکب دانست. با توجه به این نظریه، بیان این جمله که او به من بشارت داد (یا پیام داد یا بت داد) درست نیست و باید به صورت «مرا بشارت داد» (یا مرا پیام داد یا مرا بند داد) باشد:

پیام داد سگ گله را نبی گرگی  
که صیحه دم پرده بفرست، سیهمن دارم  
(برین اعتصامی)  
خوبان ببارسی گو بختندگان عمرند  
ساقی بشارتی ده پیران ببارسارا  
(حافظ)

اگر پیام کسی به صورت مکروب باشد، فعل «پیام داد» یا «پیام می‌دهد»، فعل مرکب نیست، بلکه فعلهای «داد» یا «می‌دهد» فعل اصلی جمله است، زیرا عمل «دافن» انجام می‌شود و در این صورت «پیام» مفعول جمله خواهد بود، اما در صورتی که پیام به صورت شفاهی باشد، فعل مرکبی حاصل می‌شود که به معنی آگاه کردن از پیام کسی است و «بشارت بده» یعنی کسی را از خبری خوش آگاه کن.

این دو فعل در ابیات مطرح شده نیز متعدی هستند با این توضیح که شاعر به جای «نهادد و نهید» را بشارت بده، گفته است «به نهادد و نهید» بشارت بده» و به جای گوش دلم را پیام می‌دهد گفته است که «به گوش دلم پیام می‌دهد» درست نظیر آنچه که بارها در توضیح این عبارت بیان شده است منظور از «او را گفت» «به او گفت» است.

۵ - آری، می‌توان از فعل امر متعدی، به طور قیاسی فعل مجهول ساخت، به طور کلی بجای ساختن فعل مجهول باید ابتدا از «شدن» فعلی بسازیم که از لحاظ نوع و شخص، دقیقاً مانند فعل مورد نظرمان باشد و سپس باید ترکیب (بن ماضی + ه) از فعل اصلی را در سمت راست آن بگذاریم:

دید — دیده شده

دیده است — دیده شده است

خواهد دید — دیده خواهد شد

بین — دیده بشو (یا دیده شو)

پکش — کشته شو

و بدین ترتیب، می‌توان از فعل «بخوان» مجهول ساخت به صورت: خوانده شو (بسا خوانده بشو).

۶ - برای تشخیص حرف (ی) وحدت و

نکره، باید به منظور گوینده، در جمله توجه کرد. چنانچه منظور گوینده، بیان شماره و یا مقدار بوده باشد، آن حرف (ی) علامت وحدت است و اگر فقط برای نکره باشد یا اگر مفهوم وحدت و نکره با هم باشد، آن را علامت نکره می‌شمارند: کتابها را جلدی ۲۰۰ ریال خریدم (یعنی هر یک جلد را ۲۰۰ ریال خریدم)

در این جمله اصولاً غرض اصلی بیان نوع و شکل جلد نیست بلکه تنها خواسته‌ایم مقدار را مشخص کنیم.

او روزی پیش من آمد اما فقط روزی پیش ما ماند.

نکره وحدت

برای حل این مسائل ساعتی وقت لازم است، حال، هر ساعتی که خواستی آنها را حل کن

= ۶ دقیقه (معرفه) نکره یک ساعت یک سال

ساعتی تفکر از سالی عبادت بهتر است. هر نفسی که فرو می‌رود محد حیات ... پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکر واجب.

یک نفس یک نفس یک نعمت یک شکر

معنی در این عبارت محاسبه تعداد نعمات الهی را در نظر دارد و بنابراین، در این سه مورد، (ی) وحدت است. اما در «کثر مزاری چون مزار عطار» اصلاً منظور یک مزار نیست، بلکه هر مزاری به هر صورت و شکل در نظر گرفته شده است و به همین دلیل ی نکره است. «ی» در گوشه‌ای «نکره» است، «ی» در سرد تنهایی (که در اصل صوری تنها) بوده است «وحدت» است زیرا مرد به قرینه عطار که در آغاز جمله آمده مرهه است. اصولاً «ی» متصل به کلماتی که نوعی مفهوم معرفه بودن را به ذهن می‌آورد «وحدت» است «ی» در کلمات «راهی» و «یکی» نیز «نکره» است.

۷ - سرادقات جلال = اضافه تشبیهی (تشبیه عظمت خداوند به سرابده‌های بزرگ)

فحط سالی فریاد، بهتر است اضافه اختصاصی نمرده شود، چون فحط سالی می‌تواند در موارد مختلف به وجود آید که یکی هم فحط سالی مربوط به «فریاده» است، یعنی صدایی از کسی در نیاید.

زبانۀ تو اضافه اختصاصی است، البته اگر شخص یا شیء مورد نظر چیزی را به نام زبانۀ دانسته باشد، مانند زبانۀ آتش و زبانۀ کلید.

۸- در مصرع «وقت خرمش خوشه باید چیده‌ش در «خرمش»، نقش متمم دارد، یعنی در وقت خرمش او راست، خوشه چیدن = برای او لازم است خوشه چیدن (= گدایی) اما در فعل «باید چیده چنان که می‌دانید» چیده در وجه مصدری است و «باید» فعل معین آن است. اگر این نظریه را - که تاکنون اظهار شده است - بپذیریم، «باید چیده» فعلی متعدی است، چون «چیده» را فعل اصلی به شمار آورده‌ایم. شکل دیگری نیز به ذهن می‌رسد که در کتابهای دستور سابقه ندارد و آن، این است که «باید» (= بایسته و لازم است) را فعل اصلی بگیریم، اما فعلاً چنین توجیهی مرسوم نیست.

۹- کلمات هم و همدیگر در غزل فیضی کاشانی ضمیر مبهم هستند. این دو کلمه هرگز با کلمه دیگری همراه نمی‌شوند که صفت نمرده شوند. باید توجه داشت کلمه هم، فقط در صورتی ضمیر مبهم است که به معنی «همدیگر» یا «یکدیگر» باشند.

۱۰- کلمات اولوالالباب و اولوالالباب هر دو درست است. رجوع کنید به لغتنامه دهخدا و فرهنگ معین، منتها در فارسی شکل «اولوالالباب» بیشتر رایج است.

۱۱- در مورد کلمه «به»، بهتره، اگر بپذیریم نقش مستندی خاص اسم است باید بگوئیم «به»، بهتره صفتی است جانشین اسم که در نقش مستند واقع شده است. و اگر نظر دیگر را بپذیریم که نقش مستندی مشترکاً از آن اسم و صفت است نیازی به توضیح فوق نیست البته نظر اول راجح است.

۱۲- «چه» در بیت مورد نظر (متمم که دیده...) ضمیر پرسشی است به معنای چگونه و نقش آن: قید پرسش است.

۱۳- «پیرانه سر» نوع: اسم مرکب و نقش: قید زمان مرکب «ذاتی» نوع: صفت نسبی (ذات + ی) نقش: جزء اول فعل مرکب ذاتی کردن آن نوع: ضمیر اشاره، نقش: مستند است.

اسم + ی نسبت  
۱۴- اینجهانی: صفت نسبی است (این جهان + ی) منسوب به این جهان، دنیوی توجه به این نکته لازم است که اینجهان در اینجا یک اسم مرکب است به معنای دنیا، عالم مادی، مقابل آن جهان (رجوع کنید به فرهنگ معین، ج ۱، ص ۴۲۶ ذیل: این جهان)

۱۵- اکنون و مخفف آن کنون قید مشترک هستند، زیرا علاوه بر مثال مذکور از آن صفت نسبی نیز ساخته می‌شود و در نقش مستند به کار می‌رود. مانند این شعر از ناصر خسرو: اکنونیان روان و تو بر جایی زیرا که نیست جسم تو اکنونی (لغت نامه دهخدا - ذیل اکنون)

۱۶- سومند افتادن را دو گونه می‌توان تفسیر کرد:  
الف - سومند افتادن: فعل مرکب سومند (صفت بیانی ساده) + افتادن (واقع شدن) جزء فعلی.

ب - سومند افتادن: مستند + فعل ربطی، سومند: صفت بیانی ساده و در نقش مستند، افتادن: به معنای شدن و فعل ربطی البته نظر اول با توجه به تفاوت معنای واقع شدن و شدن راجح است.

۱۷- ویحک: در اینجا به معنای تأسف به کار رفته است معادل ویل در زبان عربی: تأسفی توأم با سرزنش و ترحم، البته این کلمه در معنای ترحم و تعجب نیز می‌آید. (رجوع کنید به فرهنگ معین، ج ۴، ص ۵۰۶۹).

۱۸- خیر...ی: در فعل ماضی استمراری جزء پیشین فعل نامیده می‌شود.

۱۹- «آن» نشانه جمع است و نمی‌توان آن را پسوند دانست چون در آن صورت باید کلمات جمع را مرکب دانست.

۲۰- جملهٔ پیرو «که منم» مفعول مصراع دوم است.

کس یا وجود تو از من چه خبری، را نشنود ۱- «که منم» را نشنود.

۲۱- کلمهٔ خداوند مرکب است از «خدا + وند (سوند اتصاف)» رجوع کنید به فرهنگ معین ج اول ص ۱۴۰۱ و برهان قاطع ج ۲ ص ۷۱۹. کلمهٔ آسمان ساده است. رجوع کنید به برهان قاطع، ج اول ذیل آس و فرهنگ معین ج اول ص ۸۵۵.

کلمهٔ چویران ساده است. «رجوع کنید به فرهنگ معین ج اول ص ۱۳۱۹».

۲۲- «چه» از نظر نوع ضمیر پرسشی و از نظر نقش قید پرسشی است.

۲۳- توضیح کلمات و معنای بیت به شرح زیر است:  
بالا «قامت، سرو سهی قامت: سرو راست قامت.

دو پیکر: برج جوزاست قفما معتقد بودند که خورشید در گردش خود به دور زمین از ۱۲ برج (حمل، صور، جوزا...) می‌گذرد و خورشید در برج جوزا (خردادماه) به نهایت تابندگی خود می‌رسد و آن زمانی است که نور و گرمی خورشید به غایت می‌رسد. معنی بیت: سهراب از نظر قامت از سرو راست قامت هم بلندتر و زیباتر است و مانند خورشید است آنگاه که در برج جوزا باشد (آنگاه که در نهایت تابندگی باشد).

■ ■ ■  
ملا، برادر گرامی آقای همایون سهزادی برسیده‌اند: «در مورد جملهٔ پایه و پیرو مطالبی جامع و مانع، همراه با ملاحظات تشخیص بنویسید»  
ج: جمله‌های پیرو - تماماً - دارای حرف ربط هستند:

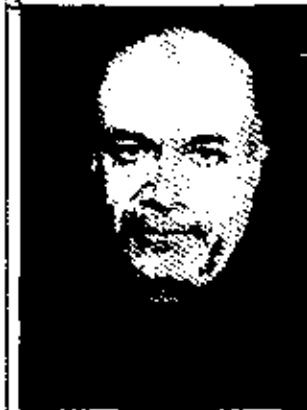
## نگرشی به گردهمایی گروه آموزش زبان و ادبیات فارسی

شماره:

رشد ادب فارسی در فرصتهای آتی به درج مقالات زبان‌شناسی، چه گفتاری و چه نوشتاری خواهد پرداخت. در آستانه طرح کلی این موضوع با چاپ مصاحبه‌ای که خانم سیما وزیرنیا با آقای دکتر باطنی داشته‌اند به استقبال طرح این موضوع می‌رویم، آنچه در پی می‌آید تنظیم شده این گفتگو می‌باشد.

رشد ادب فارسی

س - موضوع و هدف زبان‌شناسی چیست؟  
ج - زبان‌شناسی علمی است نظری که در هر کاری که به زبان مربوط باشد می‌توان از آن استفاده کرد. بهتر است بگوئیم زبان‌شناسی چه چیزهایی نیست. تا معلوم شود که چه چیز هست. عده‌ای تصور می‌کنند که زبان‌شناس کسی است که به چند زبان آشنائی داشته باشد؛ ما این افراد را چند زبانه می‌گوئیم. گروهی دیگر فکر می‌کنند کار زبان‌شناس، ریشه‌شناسی لغت است، حال این که این خود، بخشی از زبان‌شناسی تاریخی است - حساب می‌آید. زبان‌شناسی از ساخت و کار زبان گفتگو می‌کند، یعنی علمی است که می‌گوید زبان چگونه ساخته شده و چگونه کار می‌کند. و هر کس که به نحوی با زبان سروکار دارد، می‌تواند از یافته‌های آن استفاده کند. مثلاً مترجمان، با آگاهی از این دستاورد زبان‌شناسی، که هیچ دو واژه‌ای در دو زبان مختلف یافت نمی‌شوند که از لحاظ معنی کاملاً



ارتحال دکتر اسدی لاری، استاد و معلم گرانقدر، ضایعه اسف‌باری است که همه را به‌اندوه نشانده. عطر یاد او هنوز هم در فضاهای کلاسهای «اوه» پراکنده است. کلام او، نگاه او، نیت پاک او، طالب سرفرازی بود برای همه شاگردانش. نام «دکتر اسدی لاری» زنده می‌ماند. هیئت تحریریه رشد ادب فارسی این ضایعه را به خانواده محترم ایشان و جامعه ادب ایران تسلیمت می‌گوید.

قصه نویسی، شرایط داستان نوشتن را برای بنده شرح دهید.

پاسخ: اصول داستان نویسی به طور خلاصه در بخش آیین نگارش سال سوم دبیرستانها شرح داده شده است، اما اگر مایلید که در این مورد، مفصلاً مطالعه کنید، از کتابهای «عناصر داستان» نوشته جمال میرصادقی، «قصه نویسی، نوشته رضا براهنی و داستان نویسی، نوشته ابراهیم یونسی استفاده کنید.

ضمناً شما می‌توانید برای تهیه کتابهای ادبی و تاریخی یا یکی از کتابفروشیهای شهر خودتان تماس بگیرید. موفقیت شما را آرزو مندیم.

آقای رضا اسلامی دولت آبادی دانش‌آموز سال سوم دبیرستان از سبزوار نوشته‌اند: «... به علت علاقه وافری که به ادبیات فارسی دارم، مشتاقم که زبان سنسکریت را بیاموزم، ولی نحوه فرا گرفتن و منابع مطالعه جهت این امر را نمی‌دانم. خواهشمندم که مرا راهنمایی نمایید.»

دوست عزیز، تا جایی که ما می‌دانیم، در ایران معطلی برای آموزش زبان سنسکریت وجود ندارد و نوار و مآخذی هم نمی‌شناسیم که به شما معرفی کنیم، زیرا در بازار چنین کتابها یا نوارهایی را نیافتیم. موفقیت شما را آرزو مندیم.

۱. آن خشت بود، که بر توان زد (بر توان زد = بیرو)

۲. دریا دریا که آگه نبودم (آگه نبودم = بیرو) دریا، دریا چون شیه جمله‌اند، برای «آگه نبودم» در حکم جمله‌های پایه‌اند.

۳. آن، که مرا به مدرسه فرستاد مادر بود (آن، که مرا به مدرسه فرستاد = بیرو)

۴. اگر آن درنده خویشی ز طبیعت بمیرد همه عمر زنده‌یانی، به روان آدمیت (آن درنده خویشی ز طبیعت بمیرد = بیرو)

۵. آن یار کزو خانه ما جای سری بود سر تا قدمش چون سری از عیب سری بود (آن یار کزو خانه تا جای پری بود = بیرو)

دوست گرامی آقای جابر کامران از اداره آموزش و پرورش شهرستان تالش، پس از اظهار لطف فراوان، چند سؤال مطرح کرده و از ما راهنمایی خواسته‌اند:

۱ - خط بنده خوب نیست. تقاضای عاجزانه دارم برای نوشتن، بنده را راهنمایی فرمایید چه کنم که خطم خوب باشد؟

پاسخ: اگر منظورتان این است که خط را خوانا بنویسید، اکنون هم خطتان بد نیست. باید مقداری بیشتر تمرین کنید، اما اگر مایل هستید که از لحاظ هنری زیبا بنویسید، می‌توانید از انجمن خوشنویسان ایران کمک بخواهید.

۲ - در مورد داستان نویسی و یا

یکسان باشند، در می‌یابند که آنچه در ترجمه مهم است انتقال معنی از طریق جمله است. نه ترجمه لغت به لغت؛ و جمله‌ها هستند که باید از نظر معنی با هم همسنگ باشند.

س - آیا مباحث دستوری و زیباشناسی مندرج در کتابهای فارسی، از جهت شیوه درست نوشتن کمکی به دانش‌آموزان می‌کند؟  
ج - همان طور که گفته شد، اطلاعاتی که زیباشناسی می‌دهد نظری است نه عملی. اگر کتاب پر از مسائل دستوری باشد و دانش‌آموز آنها را حفظ کرده باشد و جواب بدهد، الزاماً به این معنی نیست که بتواند درست بنویسد. انتقال از ثنوی به عمل مطلب دیگری است. برای آئین نگارش، می‌توان از مسائل زیباشناسی کمک گرفت. مشروط به این که تعداد دانش‌آموزان کم باشد تا معلم فرصت کار کردن با تک‌تک آنها را داشته باشد.

س - کار عملی را فقط با عمل می‌توان یاد گرفت. مثلاً شنا یک کار عملی است و در صورتی شخص آن را یاد می‌گیرد که عملاً شنا کند. هیچکس با نشستن کنار استخر و خواندن کتاب درباره شنا کردن شنا یاد نمی‌گیرد. راهنماییهای کتاب موقعی مفید واقع می‌شود که با عمل همراه باشد. نوشتن یک نامه درست، یک گزارش خوب و اصولی، یک مقاله نظام یافته یا هر نوشته دیگری، یک کار عملی است؛ و مهارت یافتن در آن فقط با خواندن آئین نگارش به صورت نظری حاصل نمی‌شود. دانش‌آموز باید عملاً گزارش بنویسد، کتاب خلاصه کند یا دانشت بردارد تا این شیوه‌ها را یاد بگیرد. ولی همان طور که قبلاً اشاره شد، این مستلزم این است که تعداد دانش‌آموزان در کلاس، در حدی باشد که معلم بتواند به کار تک‌تک آنها رسیدگی کند. نه این که یک موضوع انشاء داده شود (مثلاً «دوست دارم در آینده چه کاره شوم») یا «وظیفهٔ مناسبت به پدر و مادر چیست؟» و بعد هم چند نفر انشای خودشان را در کلاس بخوانند و قضیه از نو تکرار شود. ناگفته نماند که زندگی معلم نیز

باید در حد آبرومندی تأمین باشد تا بتواند تکالیف دانش‌آموزان را در خانه صحیح کند. نه این که با شتاب از مدرسه خارج شود و برای تأمین کمبود درآمد خود، به کار دیگری بپردازد.  
س - به طور کلی نظرتان را در مورد کتابهای درسی ادبیات فارسی بفرمایند.

ج - اشکال عمده در کتابهای فارسی این است، که از کتابهای فارسی خواسته‌اند کار کتابهای دینی و پیش‌اسلامی را بکنند؛ و در نتیجه این کتابها در آموزش هیچ کدام از این دو درس موفق نیستند. در انتخاب مطالب، بیشتر توجه به متون مذهبی بوده، از اینسو کتاب فارسی تبدیل به کتاب تعلیمات دینی شده. - که در ضرورت تعلیم آن به صورت درسی مستقل تردیدی نیست. هر درس هدفها و ویژگیهای خاص خود را دارد. اگر قرار باشد درسی ادبیات فارسی و تاریخ و دانش اجتماعی و سایر علوم انسانی، همه به تعلیمات دینی تبدیل شوند، این زیاده روی امر معکوس خواهد داشت. در واقع هر چیز مقدس در اثر دستمالی شدن زیاد و تکرار بیش از اندازه، قداست خود را از دست خواهد داد. اگر این ضابطه مذهبی بودن متن، بر انتخاب متون ادبیات فارسی مسلط نباشد، انتخاب متن‌های مناسب، بسیار ساده خواهد بوده در این صورت می‌توان منتهای بسیار جالبی یافت که از هدفهای آموزش ادبیات پیروی کنند. در واقع ادبیات بیاموزند. ضمناً فضای خشک کتابهای فارسی نیز تعدیل خواهد شد و بیشتر توجه دانش‌آموزان را جلب خواهد کرد.

س - غیر از محتوای کتابهای درسی فارسی، آیا در شیوه تدریس آنها هم اشکالی می‌بینید؟

ج - با توجه به این که کتابها باید از اول تا چهارم به تدریج مشکلتر شوند، این تسوالی رعایت نشده است. مثلاً کتابهای اول و دوم، از سوم و چهارم مشکلترند؛ چون متون مشکل اخلاقی و مذهبی در کتابهای اول و دوم گنجانده شده؛ و در نتیجه برای سالهای سوم و

چهارم، مطلب در این زمینه کم آمده است. مطالب از نظر مضمون یکساخت، از نظر سبک ناهمگون و از نظر تسوالی نامناسب هستند. و معمولاً توجه دانش‌آموزان را جلب نمی‌کنند. موضوع دیگر این که اگر بخواهیم سرعت مطالعه را در دانش‌آموزان افزایش دهیم - یا توجه به این که اصولاً فارسی زبانان به دلایل خاصی که جای بحث آنها در اینجا نیست کندخوان هستند - باید سهم بیشتری به متون ساده‌تر که فهم درک آنها راحت‌تر باشد داده شود. در این مورد می‌توان از تراهی محکم و پرمایه فارسی بهره گرفت. نه متون روزنامه‌ای که نمونه‌های آن در کتابهای درسی به چشم می‌خورد.

س - به نظر شما به چه میزان از ادب کلاسیک و به چه میزان از آثار معاصر باید در کتابهای فارسی گنجانده شود؟

ج - تعیین میزان دقیق برای هر یک کار مشکلی است ولی باید گفت از هر دو باید باشد؛ نکته‌ای که در خور توجه است این است که بعضی تصور می‌کنند هر متنی که قدیمی شده و گرد گرفته و احتمالاً موش آن را جویده باشد ادبیات است، متنی که معلم باید کلمه به کلمه آن را معنی کند؛ حال آن که در میان آثار ادبی معاصر نیز متون مناسب برای کتابهای درسی فراوان است، مشروط به این که ضوابط انتخاب متون، همان طور که اشاره شد، محدود به مضامین خاصی نباشد.

س - در کتابهای فارسی مطالبی هست تحت عنوان مباحث زیباشناسی. اما مواردی که کاربرد آنها در این مباحث منع شده در آثار ادبی معاصر به کار رفته است. مثلاً اصطلاح «در رابطه با» و «سود بردن» را بعضی از ادبای ما به کار برده‌اند نظرتان در این مورد چیست؟

ج - بعضی از این امر و نهی‌ها چندان با اصول زیباشناسی سازگاری ندارند. این امر و نهی‌ها در واقع به بند کشیدن معنی در قالب لفظ است. زیباشناسی به دنبال مردم حرکت می‌کند.

— البته منظور بیشتر تحصیل کرده‌ها هستند  
 — و آنچه را آنها بگویند و بنویسند درست  
 می‌داند و ملاک قرار می‌دهد. ولی این امر و  
 نهی‌ها قواعد زبان را که متغیر و انعطاف پذیر  
 هستند، به احکام فقهی تبدیل می‌کنند. مثلاً «در  
 رابطه با» چه چیزش از «راجع به» یا «در  
 خصوص» بدتر است؟ زیانتناس فقط می‌تواند  
 بگوید چه صورت زبانی مصطلح‌تر و در نتیجه  
 درست‌تر است. و درستی و نادرستی را به طور  
 نسبی و به استناد کاربرد مورد بحث قرار  
 می‌دهد.

س — لطفاً نظر تان را در مورد مباحث  
 دستوری کتابهای فارسی نیز بفرمائید.

ج — به نظر من یکی از ایرادهائی که به  
 دستور زبان کتابهای فارسی می‌توان گرفت  
 این است که تعریفهای آن معنائی هستند نه  
 صوری. تعریفهای معنائی غلط نیستند، ولی  
 نمی‌توانند دقیق باشند. مثلاً «اسم» را چنین  
 تعریف کرده‌اند: «اسم کلمه‌ای است که برای  
 نامیدن کسی یا حیوانی یا مفهوم یا چیزی به  
 کار می‌رود.» در اینجا می‌توان پرسید «خانه» یا  
 «بلدگهان» که اسم جاتی است در کجای  
 این تعریف قرار می‌گیرد؟ اگر قرار باشد معنی  
 «چیز» را که در تعریف آمده آنقدر گسترش  
 بدهیم که اسم جاهها را نیز در بر بگیرد، چرا آن  
 را آنقدر گسترش ندهیم که «همه چیز» را در  
 برگیرد و آن وقت بگوئیم: «اسم کلمه‌ای است  
 که برای نامیدن همه چیز به کار می‌رود.» یا  
 ساده‌تر بگوییم که: «اسم کلمه‌ای است» که  
 برای نامیدن به کار می‌رود.

با ساده‌تر بگویم که: «اسم کلمه‌ای است که  
 برای نامیدن به کار می‌رود.»؟

در زیانتناسی برای گریز از این گرفتاریها  
 به تعریفهای صوری روی می‌آورند. مثلاً یکی  
 از ویژگیهای صوری اسم این است که جمع  
 بسته می‌شود. روزها یکی دیگر از  
 ویژگیهای صوری اسم این است که قبل و بعد  
 از خود، وابسته‌هایی می‌پذیرد مانند: نخستین  
 روز درس نخستین روز درس (در این ترکیب،

«روز نخستین» را وابسته پیشرو، «درس» را  
 وابسته پیرو و «روز» را هسته گروه اسمی  
 می‌نامیم.)

با مطرح ساختن «اسم ابزار» به عنوان یک  
 مقوله در فارسی موردی ندارد. اگر می‌بینیم در  
 عربی از «اسم الت» سخن به میان می‌آید برای  
 این است که وزن خاصی دارد مانند: مفتاح یا  
 مضراب و غیره. در فارسی بیل و کلنگ و تیر  
 و تیر که ساخت مشخصی ندارند. فقط می‌توان  
 گفت که در فارسی پسوندی وجود دارد که اگر  
 به بن مضارع بعضی از افعال بچسبند اسم ابزار  
 می‌سازد مانند: ماله، گویه، رسانه و معدودی  
 دیگر.

س — چرا زیانتناسان، دستوری — به  
 صورت پیشنهادی — که بر مبنای نظریات  
 زیانتناسی باشد برای دوره دبیرستان تدوین  
 نمی‌کنند؟

ج — کار تحقیق باید از طرف مسئولین  
 حمایت شود. زیانتناس هم مثل سایر افراد  
 جامعه درگیر و دار زندگی روزمره، مشکلات  
 خاص خود را دارد. حالا اگر بیاید و با صرف  
 وقت کتابی تألیف کند و مورد پسند واقع شود  
 منصفانه نیست. در واقع تا زمانی که از کار  
 تحقیق حمایت نشود و هزینه‌ای برای آن در  
 نظر گرفته نشود، ما در همه زمینه‌ها در جا  
 خواهیم زد و شاید افت هم بکنیم.

س — در کتاب زبان و زیانتناسی نوشته  
 رابرت هال می‌خوانیم: «یکی از هدفهای  
 زیانتناسی آموزش زبان درست است و زبان  
 درست زبانی است که با کمترین اصطکاک و  
 زحمت، نتیجه مطلوب را برای گوینده خود  
 حاصل کند» ولی ما عملاً در باب آموزش زبان،  
 با بیشترین زحمت و اصطکاک نتیجه ناچیزی  
 عایدمان می‌شود. به نظر شما علت چیست؟

ج — خیلی واضح است که شما با کتابهای  
 فارسی موجود، اصطکاک زیاد و بازده کم  
 خواهید داشت. با کتابهایی که فعلاً در سطح  
 دبیرستان تدریس می‌شود، طبیعی است که  
 بر این هدف نازل نخواهیم شد.

س — در نگاهی تازه به دستور زبان نوشته  
 شما، می‌خوانیم که چند گونگی زبان، در لغت،  
 در رسم الخط، در تلفظ و در الگوهای دستوری  
 همواره دیده می‌شود. اما دانش‌آموزان معمولاً  
 پاسخ قطعی و واحد می‌خواهند.

ج — به درست است. عادت کرده‌ایم که  
 بگوئیم «فلان اسناد این طور گفته، پس همین  
 درست است و پس...» شاید این تا حدودی ناشی  
 از نرس پذیرفتن مسئولیت باشد. اگر شما  
 کتاب گریز از آزادی اریش فروم را خوانده  
 باشید، حتماً توجه کرده‌اید که این هراس انسان  
 از آزادی برای تصمیم‌گیری، در آن به خوبی  
 تصویر شده است. ما باید بتوانیم در باره‌ای از  
 موارد به دانش‌آموز بگوئیم هر دو پاسخ درست  
 است. بهر حال این چندگونگی جزء ذات زبانی  
 است.

— مثلاً در این بیت حافظ:

بیر میخانه چه خوش گفت به دردی کنش خویش  
 که مگو خیال دل سوخته با خامی چند  
 دل سوخته هم می‌تواند ترکیب وصفی باشد  
 هم اضافی.

— به کاملاً درست است مثال خوبی است،  
 بسته به این که کلمه «سوخته» صفت گرفته شود  
 یا اسم.

س — با توجه به این سؤال،  
 دستورالعملهایی که برای یکسان کردن  
 رسم الخط در اختیار معلمان قرار می‌گیرد تا  
 چه حد می‌تواند مفید باشد؟

ج — بهر حال برای جلوگیری از بی‌نظمی و  
 تشتت مفید است. ولی نمی‌توان دنبال مردم  
 رفت و رسم الخط واحد را به آنان تحمیل کرد.  
 البته در این زمینه کوششهایی شده است. مثلاً  
 «می» فعل را که صرفاً یک کارکرد دستوری  
 دارد و باید چسبیده به فعل بنویسند مدتها است  
 جدا می‌نویسند. با این همه، بهتر است در این  
 موارد که کم‌کم شکل یکسانی پذیرفته و رایج  
 می‌شود. — حتی اگر چندان هم درست نباشد —  
 در مقابلی آن ایستادگی نشود.

# کندو کاوی در

## پرسش و پاسخهای

### مجله رشد

□ جمال صدیقی  
دبیر دبیرستانهای اصفهان

۱- در صفحه ۳۴ مجله رشد (شماره ۷) نوع و نقش کلمات جمله «کدام رهبر مذهبی یا سیاسی با نازیروردگی منشأ تحولی در جهان شده است؟» خواسته شده و در پاسخ چنین آمده است:

«رهبر»، «مذهبی»، «سیاسی» هر سه «صفت» و دارای نقش فاعلی اند (گروه فاعلی یا نهادی) برای فعل مرکب «منشأ شده است»...

در این که «رهبر مذهبی یا سیاسی» گروه اسمی است یعنی نیست اما اولاً جمله اسنادی است و این گروه اسمی در نقش مستدالیهی قرار گرفته نه فاعلی. ثانیاً «رهبر» در این گروه اسمی صفت جای اسم = اسم است و در چنین موردی دیگر صفت حساب نمی شود. ثالثاً همان طور که گفته شد جمله اسنادی و فعل آن «شده است» می باشد نه «منشأ شده است» زیرا در این صورت کلمه «تحولی» نقشی در جمله نخواهد داشت و بر فرض که نقشی هم برای آن برایشیم مصدر «منشأ شدن» بذرفتنی نیست تا بتوان فعل «منشأ شده است» برای آن در نظر گرفت.

درباره مصدر (شدن) سخن بسیار است. دستورنویسان زبان شناس آن را در ردیف مصدرهای ربطی نیآورده اند و معتقدند افعال این مصدر شکل مجهول فعلهایی را می سازند که با مصدر (کردن) به کار می روند.

او را قانع کرد (معلوم، گذرا) — او قانع شد (مجهول — ناگذر)

لاک پشت غریب و تنهایی  
زیر آن سایه خستگی می خورد

هر چه بود الفت و محبت بود  
صحنههایی که پیش می آمد

تا دل انتظار هر برته  
آب با پای خموش می آمد

هر گیاهی که بر لب جو بود  
پای تا سر همه قدم می شد

تا دهن بوسه ای به چهره آب  
تا کمر عاشقانه خم می شد

ارتفاع بلند خاری را  
پیچکی نازکانه می پیچود

تا به مقصود خوش پیوند  
لحظه ای در سفر نمی آسود

چه صفا داشت فاصدک بازی  
روی فرشی زیبوت و شیدر

مثل پروانه با خیالی پاک  
تاب خوردن ز شاخ نیلوفر

گاه گاهی نسیم می آمد  
بر سر سبزه ها قدم می زد

آن هنرمند جستجو گر باز  
نقشه دیگری رقم می زد

در بسطی که عشق جاری بود  
سبزه با سبزه گفتگو می کرد

در خیالش چه شهر سبزی را  
دل من داشت آرزو می کرد:

کاش با کوله بار عاطفه ها  
سادگی های پیش برمی گشت

با زمین در مدار گم می شد  
با که انسان به خویش برمی گشت

(یا که انسان به خویش برمی گشت)

۱- نام روستایی از توابع ده بیاباده فارس  
۲- مضمون مترسک را از برادر شاعر آشنای  
بروجردی گرفته ام

یادش آباد با پندر روزی  
مثل هر روز همسفر بودم

عشق در بسای غصه هایش را  
مثل یک قطره بی خبر بودم

پندرم زیر بار ناداری  
فامتش رفته رفته خم می شد

کاش یک راه چاره می دیدم  
عمر او را که داشت کم می شد

به گیل و دانه و زمین، اما  
او صمیمانه عشق می ورزید

دل سبزی که داشت در سینه  
به زمین و زمانه می آرزید

آسمان «قنات نو» آن روز  
مثل دریای صاف آبی بود

دشت پر بود از صدای سکوت  
روز یک روز آفتابی بود

سوی امید و زندگی می داد  
هر نشانی در آن حوالی بود

آب و آواز باد و رقص گیاه  
جانان راستی چه خالی بود

پیش گل ها مترسکی خوشبخت  
مانده بود، ایستاده پارچا

روی بازوی آن مترسک بود  
آشنایی پرتنه ای زیبا

سایه ای کوچک و صمیمی داشت  
که کسالت به زیر آن می سرد

سلام  
بر روستا  
جمال صدیقی  
دبیر دبیرستانهای اصفهان



در آ رنگ کرد (معلوم، گذرا) — در آ رنگ شد (مجهول — ناگنر)

این نظریه به جهاتی قابل قبول است اما تا زمانی که قبول عام نیافته و بنا و قستی که در کتابهای درسی فعلهای مربوط به مصدر (شدن) فعل ربطی شمرده می شود بناچار باید جمله هایی نظیر جمله مورد سؤال را (اسنادی) شناخت نه این که مسند و رابطه را یک فعل مرکب بدانیم به هر حال ترکیب جمله مورد سؤال با توجه به دستورهای فعلی چنین است.

کدام رهبر مذهبی یا سیاسی

مستندالیه

متناً تحولی

مسند در جهان

متمم شده است

رابطه

۲ — همکاری عزیز از علی آباد کتول در مورد چند جمله از دیباچه گلستان که در فارسی چهارم آمده در صفحه ۶۰ مجله رشد (شماره ۸) اظهار نظرهایی فرموده اند. در مورد جمله «دامن صحبت فراهم جینم» همکار ارجمندمان آقای ظهیر اب مدنی در صفحه ۲۸ مجله رشد (شماره ۱۲) توضیح داده اند و نظر ایشان کاملاً درست است. اما در مورد جمله «عقد نریا از تاکنش (تارکش) آویخته» به نظر نمی رسد فهم این جمله دشوار باشد. وقتی (تاک) بنا بر نظر دکتر خزائلی به معنی (خروخت) باشد پذیرفتن این واژه بهتر از (تارک) است و نیازی هم نیست که ذهن ما متوجه (خوشه انگور) شود. در آغاز اردیبهشت در بیشتر مناطق ایران از جمله (تیراز) بسیاری از درختها از جمله هلو، سیب و... هنوز غرق شکوفه است و به سادگی می توانیم (عقد نریا) را استعاره برای مجموعه ای خوشه مانند از شکوفه ها بدانیم و اگر بیت «این بر از لاله های رنگارنگ — وان بر از سیوه های گوناگون» را ملاحظه بگیریم می تواند عقد نریا خوشه انگور باشد بهر حال (تارکش) که در فارسی چهارم آمده غلط است

و سجع کلام را هم به هم می زند.

۳ — در صفحه ۵۵ مجله رشد (شماره ۱۰)

در توضیح بیت «چه کنی در کنار مدارخو — آخر ای نازنین کم از دودو» نظر مرحوم مدرسی رضوی نسبت به کلمه (دودو) آمده که ایشان آن را شی متوهم برابر با (لولو) دانسته اند و نیز در پی آمده که شاید این کلمه صورت دیگری از «دادو» باشد که هنوز در خراسان به بجه کوچک می گویند در صفحه ۴۰ مجله رشد (شماره ۱۲) خانم شهلا حائمی نوشته اند «دودو» به پستان مادر گفته می شود ولی سندی ارائه نداده اند. اما معنی دیگر:

در گزیده غزلیات نسبی به کوشش دکتر شفیه کد کنی از مجموعه سخن پارسی شماره ۶ چاپ ۱۳۶۵

بیتی از غزل ۲۸ چنین است «بیرون بر از این طفلی ما را برهان ای جان — از منت هر داندو وز غصه هر دادو»

در پارونگی غزل آمده: دادو، دادو، کنیز و غلام پیر که به خدمت طفلان گماشته می شوند. یا توجه به این معنی اکنون می توانیم بفهمیم چرا هنوز در خراسان بجه کوچک را «دادو» می گویند.

اولاً معلوم می شود این واژه از واژه های اصیل لهجه دری است که در زمان سنایی و مولوی هم به کار می رفته است.

ثانیاً می شود تصور کرد که این لغت همان نام کنیز یا دایه بجه بوده که رفته رفته به کودک اطلاق شده است همان گونه که امروز وقتی پدر یا مادر یا عمو... بجه کوچکی را صدا می زند نام خود را می برد و می گوید: «باها چون نکن»، «مامان چون بشین»، «عمو چون بیا بقلم» می توان پذیرفت که «دادو» = کنیز» در قدیم هم اغلب می گفته: «دادو جان گریه نکن»، «دادو بخواب» و...

و از اینرو در گویش امروز خراسان «دادو» به معنی بجه کوچک آمده است. با این توضیحات به نظر می رسد یکی از دو معنی «کنیز» بر ستار بجه، دایه یا «بجه کوچک»

برای لغت «دودو» = دادو مناسبتر باشد. به هر حال اکنون چهار معنی برای کلمه «دودو» داریم تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

دودو — دادو: لولو — پستان مادر، بجه کوچک، کنیز یا دایه

۴ — در صفحه ۴۴ مجله رشد (شماره ۱۱) آقای جهانپخش علومى قافیه وردیف بیت «آتش است این بانگ نای و نیست باد — هر که این آتش ندارد نیست باد» را خواسته اند و در پاسخ آمده:

«باد» در دو مصراع قافیه های بیت هستند و کلمه «نیست» حاجب است.

در صورتی که این بیت ذوقافیتین است و هر دو کلمه «نیست» و «باد» قافیه اند زیرا هیچ کدام به یک معنی به کار نرفته اند. حاجب کلمه ای است تکراری مثل ردیف با این تفاوت که حاجب قبل از قافیه می آید و ردیف پس از قافیه. در کتاب قافیه و صنایع معنوی سال سوم فرهنگ و ادب برای حاجب این مثال آمده:

«هر چند رسد هر نفس از یار غمی بساید نشود رنجه دل از یار دمی» و برای ذوقافیتین این بیت آمده است:

«دل در سر زلف یار بستم وز سرگس آن نگار هستم»

۵ — در صفحه ۴۳ مجله رشد (شماره ۱۱) حالت کلمه «سوزنی» در جمله «سوزنی می خواهد که از پای در آرد خاری» خواسته شده و در پاسخ یک بار «سوزنی» مسعود حساب شده با توجه به این که نهاد جمله اول «او» باشد و بار دیگر «سوزنی» فاعل به حساب آمده و فعل آن به شکل «می خواهد در آرد» مستقبل نامیده شده است.

اولاً «می خواهد در آرد» دو جمله پایه و پیرو است و فعلها به ترتیب مضارع اخباری و التزامی است بنابراین مستقبل شمردن آنها





صهوی بیش نیست.

ثانیاً به نظر می‌رسد انگیزه پرسش سؤال‌کننده چیز دیگر باشد که در تعبیر ساده بالا پاسخگو نیست

«سوزنی می‌خواهد که از پای درآرد خاری» به معنی سوزنی خواسته می‌شود یا سوزنی لازم است که چنین کند با توجه به این مفهوم «سوزنی» باز هم نهاد خواهد بود ولی دیگر فعل «می‌خواهد» متعدی نیست و جمله پیرو هم مفعول آن نخواهد بود. بلکه فعل لازم است و جمله پیرو در حکم متمم قیدی = قید هدف برای جمله پایه جمله مورد بحث به نظر می‌رسد همانند این جمله باشد. مردمی خواهد که این همه سختی را تحمل کند و دست از هدف برندارد.

۶ - در صفحه ۴۳ مجله رشد (شماره ۱۱) نقش کلمه قلب شده (مضاف‌الیه) در ترکیبهای اضافی مقلوب خواسته شده و در پاسخ آمده: وقتی ترکیب اضافی به صورت مقلوب درآید مجموع دو کلمه به صورت یک اسم مرکب یا صفت مرکب درمی‌آید و کلمه‌ای که قبل از مقلوب شدن نقش مضاف‌الیه داشته دیگر استقلال خود را از دست می‌دهد و جزئی از کلمه مرکب می‌شود.

این توضیح تا جایی درست است که ترکیب به صورت یک کلمه مرکب درآمده باشد نظیر «قافله سالار» و «گلاب» اما همیشه چنین نیست و مضاف‌الیه گمرچه جابجا شده و قبل از مضاف آمده باز هم مضاف‌الیه است. همان‌گونه که در ترکیب وصفی مقلوب نیز صفت را صفت پیش از موصوف می‌خوانیم: «خرمند مردم» خرمند = صفت، مردم = موصوف

مثال برای ترکیبهای اضافی مقلوب: «نونگر زاده‌ای دیدم بر سر گور پدر نشسته و با درویش بچه‌های متاظره در پیوسته...»

درویش بچه = بچه درویش (در این مورد دیگر کل ترکیب یک کلمه مرکب نیست)

گر نبیند به روز شب بهره چشم چشمه آفتاب را چه گناه

شب بهره چشم = چشم شب بهره (شب بهره = مضاف‌الیه، چشم = مضاف)

در اینجا لازم می‌دانم به نوعی دیگر از ترکیب اضافی مقلوب اشاره کنم که شکل قدیم و جدید آن تفاوت دارد ولی در هر دو مورد مضاف‌الیه با حفظ نقش قبل از مضاف آمده می‌دانیم در قدیم وقتی به مضاف‌الیه اهمیت بیشتر می‌داده‌اند آن را قبل از مضاف آورده و بین مضاف و مضاف‌الیه که گاه چند کلمه فاصله می‌افتاده حرف (را = کسره اضافه) می‌آورده‌اند.

مثال: تو را آتش عشق اگر بر سوخت = اگر آتش عشق بر تو را سوخت  
از هر چه بود حرص و طمع را بیست دست = دست حرص و طمع را بست.

نماید برخی تصور کنند در این مورد حرف (را) همان حرف نشانه است و جابجا شده در صورتی که چنین نیست. چون ترکیب اضافی در اینجا در جایگاه مفعول قرار گرفته حرف (را) پذیرفته و آن را اضافه کرده‌ایم در جاهایی که ترکیب در جایگاههایی غیر از مفعول نشینند چنین نیست.

او را پدر از سفر آمد = پدر او از سفر آمد (در اینجا ترکیب اضافی در جایگاه فاعل آمده و حرف (را) پذیرفته.

نوع امروزی این ترکیب اضافی مقلوب چنین است که وقتی خواهیم به مضاف‌الیه اهمیت بیشتر بدهیم آن را قبل از مضاف می‌آوریم ولی دیگر بین آنها (را = کسره اضافه) نمی‌آوریم اما جای خالی مضاف‌الیه را با ضمیری سازگار بر می‌کنیم در این مورد ضمیر و مرجع ضمیر هم نقشند و هر دو حالت مضاف‌الیه دارند. مثال حسن بدوش از سفر آمد = پدر حسن از سفر آمد.

۷ - در صفحه ۲۰ مجله رشد (شماره ۱۲) خانم شهلا حاتمی پیشنهاد نموده‌اند که... اضافه نمایند جمله پایه همیشه یک جمله مستقل خواهد بود و همیشه چنین خواهد بود و دیگر این که در جملات مرکب هدف اصلی در

جمله پایه نمی‌باشد، مثلاً به کتابخانه رفتن که کتاب بگیرم هدف گرفتن کتاب است در صورتی که به کتابخانه رفتن جمله اصلی و پایه است بهتر است این تعریف گمراه‌کننده حذف شود...

خواهش بنده این است که پیشنهاد ایشان را اعمال نفرمایید زیرا تعریف جمله پایه در کتابهای دستور گمراه‌کننده نیست بلکه کم‌دقتی خانم حاتمی باعث چنین گمراهی برایشان شده.

تقسیم جمله مرکب به پایه و پیرو تا آنجا که این حقیر اطلاع دارد از دستور زبان دکتر خالتری شروع شده و به دیگر کتابهای دستور رسیده است، ایشان نوشته‌اند: «جمله پایه مقصود اصلی گوینده است» و در کتابهای دستور کنونی نیز نوشته شده: «جمله پایه غرض اصلی گوینده یا نویسنده را نشان می‌دهد» این تعاریف برای اهل فن گویا و روشن است ولی مسکن است دانش‌آموز مفهوم درست را در نیابد. وظیفه معلم است که با توضیح و آوردن مثالهای متعدد مطلب را آشکار سازد در این تعریف ابهام در کلمه «گوینده» است وقتی دقت کنیم که منظور از «گوینده» گوینده خبر است آنگاه در می‌یابیم خبر اصلی که او خواسته به ما دهد کدام است.

کسی که به ما می‌گوید «به کتابخانه رفتن تا کتاب بگیرم» هدف و غرض اصلیش این بوده که به کتابخانه رفتنش را خبر دهد اما پس از دادن خبر توضیحی نیز برای رفتن خود آورده و مقصود از رفتن به کتابخانه را هم بیان کرده پس غرض اصلی گوینده از گفتن خبر با مقصود از انجام فعل جمله خبری با هم تفاوت دارد، و در تعریف جمله پایه نیز آمده «مقصود اصلی گوینده» نه مقصود او از انجام کاری که خبر داده. این ابهام مخصوصاً وقتی پیش



می‌آید که گوینده خبر خود فاعل جمله‌های خبر هم باشد مانند مثل بالا حال اگر شخص فعل را عوض کنیم این ابهام برطرف می‌شود.

مثال: «برادرم به کتابخانه رفت تا کتاب بگیرد» در اینجا گوینده خبر اول شخص است و مقصودش از بیان مطلب اینست که به کتابخانه رفتن برادرش را به ما اطلاع دهد با این توضیح اضافی که هدف کتابخانه رفتن برادر را هم بیان کرده است. در این مورد جمله پیرو قید هدف برای جمله پایه است و اصولاً جمله‌های پیرو چیزی از جمله پایه هستند خانم حاتمی می‌توانند به صفحه ۱۹ مسجله رشد (شماره ۹) مراجعه نمایند.

دیگر این که ضمن پیشنهاد آورده‌اند: «جمله‌های پایه همیشه یک جمله مستقل است» در صورتی که عموماً چنین نیست در جمله‌هایی نظیر مثال زیر مفهوم پایه را پیرو کامل می‌کند و معنی پیرو را پایه و هیچ کدام استقلال ندارند. «همین‌هاست که نفس را تهذیب می‌کند»

اما این که نوشته‌اند یکی از روشهای شناخت جمله پیرو وجود حرف ربط (وابستگی) است سخن بجایی است زیرا جمله‌های پیرو یکی از حروف ربط وابستگی را در آغاز دارند. و اگر دانش‌آموز این حروف را بشناسد سریعتر جمله پیرو را از پایه جدا می‌کند.

۱. بهتر بود مأخذ نوشته می‌شد.
۲. هر دو جمله اسنادی‌اند و «تاق» و «رنگ» به «او» و «دره» نسبت داده می‌شوند.
۳. در هر صورت «خردمند» جمله‌ای ناقص می‌پذیرد.
۴. این گونه مثالها ربطی به اضافه مقلوب ندارند.
۵. در این زمینه می‌توان به صص: ۱۶ و ۲۷۸ کتاب «دستور امروز» نوشته دکتر فرشی‌دورد «مبانی علمی دستور زبان فارسی» صص ۲۴۷ به بعد، تألیف پروفسور احمد شفایی، مراجعه کرد. — «آدب»



## نامه‌ها

همکار عزیزمان آقای مجتبی سرغریزبان از دیواندرة کردستان ضمن طرح پرسشهایی درباره دستور زبان فارسی، نوشته‌اند: «نظر بنده در مورد درس ادبیات مقطع راهنمایی، این است که اگر امتحان به صورت کتبی باشد، بهتر است، چون دانش‌آموز احساس می‌کند که درس شفاهی از اهمیت چندانی برخوردار نیست.»

قبل از این که به سؤالیهای دستوری ایشان پاسخ دهیم، در خصوص نظریه و بسبب‌نهاد ایشان می‌گوییم: همکار عزیز مشکل اصلی در مورد درس ادبیات این نیست که امتحان آن به صورت شفاهی برگزار می‌شود؛ موضوع اساسی این است که بعضی از همکاران گرامی، امتحان ادبیات را جدی نگرفته‌اند و در نتیجه، این گونه تصور شده است که در امتحان شفاهی به کسی نمره‌ی مردودی داده نمی‌شود، این نکته — که عملاً هم گاهی مصداق داشته —

باعث شده است که دانش‌آموزان هم ادبیات را به عنوان یک درس جدی تلقی نکنند، در حالی که ادبیات را منطقاً باید شفاهی امتحان گرفت، زیرا بخش اعظم ادبیات به درست خواندن متون مربوط می‌شود و در امتحان کتبی، این بخش یکلی وجود ندارد. بدیهی است که معنی لغات یا تاریخ ادبیات و دستور را می‌توان کتبی امتحان گرفت، اما در سایر بخشها، امتحان به صورت شفاهی بهتر است. در هر حال، به قول معروف، حرمت امامزاده با متولی است؛ دیران گرامی باید حرمت این درس را نگهدارند و در امتحان هم کاملاً جدی عمل کنند تا دیگران نیز با چشم احترام به این درس بنگرند.

اینک سؤالیهای ایشان را مطرح می‌کنیم و به پاسخ هر یک می‌پردازیم:

سؤال ۱ — در دستور سال سوم راهنمایی (نقشهای نهادی) در تمرین چنین آمده است که: مثالی بنویسید که نهاد یا مستدالیه، فاعل باشد. اگر نهاد، مستدالیه است، دیگر نمی‌توان فاعل باشد، چون فاعل، کننده کار است...

پاسخ: نهاد، اسم عامی است که شامل فاعل و مستدالیه، هر دو، می‌شود و مستدالیه کلمه‌ای است که سندی (= خبری) را درباره آن بیان می‌کنیم. بنابراین، به کار بردن این کلمه به جای فاعل اشکالی ندارد، زیرا به هر حال، انجام کار هم خبری است که به فاعل نسبت داده می‌شود، ولی برعکس آن، درست نیست؛ یعنی، مستدالیه را در جمله اسمیه نمی‌توان فاعل نامید چون در جمله اسمیه، نهاد، کاری را انجام نمی‌دهد.

سؤال ۲ — آبا در این جمله می‌توانیم مفعول را مستدالیه به حساب بیاوریم؟ قصه گفته شد. پاسخ: آری، و راهی جز این نداریم، زیرا در جملاتی که نهاد جمله در حقیقت، همان مفعول است، کاری را انجام نمی‌دهد. در حقیقت، نتیجه کار به آن نسبت داده می‌شود، درست مثل این که بگوییم: قصه ناتمام است یا قصه ناتمام شد. البته، در این گونه جمله‌ها فعل

چسبک، مستند و رابطه را هر دو در خود دارد.  
سؤال ۳ - آیا می‌توانیم کلمه «دوان دوان» را به خاطر این که ریشه فعلی دارد، قسید مشترک به حساب بیاوریم؟

پاسخ: همان طور که نوشته‌اید، این کلمه از بن مضارع فعل دویدن و پسوند «ان» تشکیل شده است، اما بدین صورت، قید مختص است. اگر تکرار نشود؛ یعنی کلمه «دوان» را در نظر بگیریم، مانند: خندان، شتابان و مانند آنها، از لحاظ نوع، صفت فاعلی بیان حال است که می‌تواند نقش قید را هم بگیرد و بدین جهت، قید مشترک است.

سؤال ۴ - در این مصراع، مفعول کدام است؟ خود آسوده بودن، مروت ندید.

پاسخ: در این مصراع، «مروت ندیده» فعل مرکب است، زیرا معنی «دیدن» بکلی عوض شده است مانند «مصلحت ندید» و صلاح ندیده و چون متعدی است، «خود آسوده بودن» مفعول آن است.

سؤال ۵ - فعل «توانستن» لازم است یا متعدی با توجه به این دو مثال؟

من توانستم کار را انجام دهم، من توانستم به مدرسه بروم

در هر دو مورد فعل «توانستم» متعدی است و مفعول آن، جمله پس از آن است. اگر بپرسیم که چه کاری را توانستم انجام دهم؟ پاسخ، جمله پس از آن است، مانند فعلهای خانواده گفتن.

سؤال ۶ - فعل «ملاقات کرده» لازم است یا متعدی؟

پاسخ: این فعل، هم به معنی «دیدن» آمده است و هم «روپاروی شدن و برخورد کردن» (رک، لغت نامه دهخدا) بنا بر این، دو معنی «دیدن»، متعدی است؛ او را ملاقات کردم. اما اگر بگوییم: یا او ملاقات کردم؛ یعنی با او روبرو شدم.

سؤال ۷ - اگر قرار باشد در زبان فارسی، هر فعلی، هم زمان گذشته و حال داشته باشند و

هم زمان آینده ماضی فعل «است» یا «هست» کدام است؟

پاسخ: اولاً قرار نیست که همه فعلها در همه زمانها ساخته شده باشند مانند: بایستن یا یارستن.

ثانیاً مصدر اصلی این فعل در زبان پهلوی به صورت استیتن (astitan) بوده است. (رک. فرهنگ پهلوی، تألیف دکتر بهرام فره‌وشی، چاپ دانشگاه تهران) در زبان فارسی فقط بعضی از زمانهای آن به کار برده شده است. به امید نیکی‌خیزی و موفقیت شما در تمامی مراحل زندگی.

همکار گرامی آقای محمدرضا پناهیان دبیر ادبیات بروجن نوشته‌اند: مقاله «چگونه معلمی باشیم» از برادر عزیز «علی فرخ‌سهر» در مجله رشد ادب شماره ۱۳ را مطالعه کردم. و چون نظر خواسته بودید خلاصه‌ای از نظریاتم را تقدیم می‌نمایم.

ما آن عشایقیم که با داغ سینه‌سوز جامی گرفته‌ایم و به صحرا نشسته‌ایم!

برادر عزیز با همه آنچه نوشته بودید موافقم، اما به قول معروف «بی‌سایه هم فطیر است» فرموده‌اید معنی ظرافت و نازک‌اندیشی و حوصله می‌خواهد و شما او را گوهر و مروارید و نسور و بشاران و برکت می‌نامید، منم موافقم، اما خواسته بودید که: «زراندوزها نگاه پولدار اندر مقلی به او نیندازند» راستی زراندوزها چه کسانی هستند؟ همانها نیستند که ظرف این دو سال بعد از انقلاب راه صدساله را - جمع کردن سرمایه یک شبه طی کردند و هیچ مسئول دولتی ککنش هم نگزید که بعضی هم با صحبتهای خود وسیله غارت را بیشتر فراهم کردند.

فرموده بودید: معلم کاسب (با حذف کسره معلم) نه به سود کسب می‌خورد نه درد معلمی. شما برادر گرامی برای معلمی که برای ساختن یک خانه معمولی، وام گرفته و از حقوق ناچیز

خویش - با توجه به سیر صعودی تورم - ماهیانه سه هزار تومان وام برداخت کند، آنها را تا بیست سال، دیگر چه نسخه‌ای تجویز می‌فرماید؟ آیا این معلم راضی و سر حال و آزاد از فکر و خیال است و فقط به فکر اضافه کردن معلومات خود برای استفاده دانش‌آموزان می‌باشد؟ برادر عزیز، معلم ادبیات فارسی می‌تواند «باران بهاری باشد بر گلبرگ نازنین وجود بچه‌ها» به قول سعدی:

چونکه عقد نواز می‌بینم چه خورد بهامداد فرزندانم و یا در جانی دیگر آمده:

«معلم ادبیات فارسی به باغ خرم و بر طراوتی می‌ماند که کاج و سرو و صنوبر و لاله و سوسن و عطر و نسیم و سایه و آب و میوه را در ذهن نداعی می‌کند» برادر گرامی معلم همان باغ است ولی از این باغ که شما فرموده‌اید سایه‌ای بیش نمانده است و اگر دیرتر دست به کار شوند، شاید انری از سایه هم نماند! و خلاصه، برادر عزیز این که فرموده‌اید، حداقل با امکانات یک زندگی متوسط برای معلم فراهم شدنی است. و مطمئن هستیم که اگر موزون حیل‌گر که هر روز به نحوی در کمین انسانیت نشسته‌اند و زراندوزان پلید که خون انسانیت را می‌مکنند با آخرین روشنگری و سوختن و ساختن معلم از وی شکست خوردند! معلم با لبی خندان و دلی شاد زمزمه محبت و برادری را در روح و جسم دانش‌آموز می‌دمد تا انسانیت آسمان رشد کند. والسلام.



## بازیابی ارزش رشته فرهنگ و ادب

جامعه است؛ و هر چند گاهی (بموجب ضرورت) باید به رفع و پاک سازی رسوبات از «قنات فرهنگ» و «مظهر قنات» پردازد. او مراقبت و هوشیاری برصفا و «اصالت فرهنگی» را بعهده گرفته است. باید به گونه‌ای علم و بصیرت یابد که توان مقابله با «فرهنگ بیگانه» و تأثیر پذیری آحسن و تأثیر دهی بجا و لازم را داشته باشد.

اگر او توانائی این مهم را نیابد، جز مترسکی بر لبه «قنات فرهنگ» نخواهد بود. اگر او براهیّت کار خود آگاه نباشد، چه بسا خود از برای فرهنگ خود وجود آورنده تباهی باشد؟! اگر او نداند که خاشاک و اباطیل کدام است و راه «صفا» کدام، چه بسا موحیی از برای ازدیاد رسوبات خسرافی و ناسحق، در این سیل فرهنگی گردد؛ خود بصورت مخربی دز آید؛ و این وقتی است که «دشمن خانگی است» و مبارزه با او بعلت ریشماری او در خاک این سرزمین دشوارتر است، تا مبارزه با «دشمن بیگانه»؛ چرا که او حکم دل را در کشور بدن بعهده دارد؟

دای دل نه مرا دوست که دشمن بوی  
عبری به فریب و فتنه بسا من بوی  
از فتنه دوست هر خرابی که مراست  
هر چند مقیم خانه تن بسوی

مگر نه اینست که قنات آب را مقنی حافظ است؟ مگر نه اینست که او باعث ادامه حیات مصفا و بی‌غش قنات می‌گردد؟! همانگونه است که فرهنگ جامعه را «مقنی و مقنی» لازم است؛ و اگر قبول کرده‌ایم که وجود اینچنین شخصی برای حفاظت و ادامه حیات و باروری فرهنگ، ضروری است، کوتاهی در پرورش و آموزش او تا کی؟

این کسالت و بی‌برنامه بودن در جهت سودگیری آبی از وی، کی پایان می‌رسد و باید نوید کار جدی در این راه را چه زمانی به خود

و به دانش‌آموزان این رشته بدهیم؟! آیا بنا این حرکت «لاک‌پشتی» برای «روغنی کردن» و لایروبی فرهنگ و «قنات فرهنگی» ایران اسلامی می‌توان مقنی و مقنی تربیت کرد؟

### مسیر فرهنگ از گذشته تا آینده

می‌دانیم که قنات از مسیری دورتر شروع می‌شود و در راه رسیدن به آبادی‌ها، از خطرات خرابی و مسدود شدن بوسیله تخریب و حادثه می‌گذرد، و پس از عبور از یک آبادی، همچنان به پیش می‌رود، تا در فرسودست، سردم و مزرعه‌های دیگر را از صفا و شادابی، رشد و تعالی بخشد. فرهنگ جامعه نیز چنین است. چرا که از گذشته می‌آید و جریان دارد. به «عصرها» می‌رسد و «نسل‌ها» باید سزّه کننده آن باشد تا به «آبندگان» تحویل دهد، آن را برای بهره‌وری ایشان مصفا گرداند. اگر کسالت کنیم، چه بسا که جز حسرت و اندوه برای خود و «بیگانه زدگی فرهنگی» برای «نسلهای آینده» نیافرینیم؟! بیگانگان مغرض و آشنایان جاهل هر لحظه در تدارک خطر واقعه‌ای تازه‌اند، تا مگر به تخریب فرهنگ ما پردازند و خس و خاشاک به آن وارد سازند و این هوشیاری و مداومت و پایداری ما را به عنوان وارثان فرهنگ گذشتگانمان، و پاسداران فرهنگ کنونی محتاج است؛ چرا که جز ما کسی محق و مسئول نیست که «فرهنگ خودی» را به «نسل‌های آینده» ارائه دهد، و بدانیم که سستی ما در نگاهبانی از فرهنگمان، هوشیاری بیگانگان را بدنیال خواهد داشت!

باید دانش‌آموزان رشته فرهنگ و ادب، آنچنان تربیت شوند که بر اصول حفاظت و نگهداری «قنات فرهنگ ایرانی - اسلامی» سرزمین خود در برابر هجوم «فرهنگ بیگانه» آگاهی داشته باشند همچون مقنی در حفاظت از قنات آب. فرهنگ هر جامعه رشد دهند و حیات بخش انسانهاست، و مسئولیت «فقهای فرهنگی جامعه» مسئولیت خطیری است. انسان درختی است که از خاک فرهنگ خویش تغذیه

می‌کند و با تاریخ خویش رشد می‌نماید و وارث نسلی دستاوردهای گذشته ملت خویش در نوالی قرون و توارث نسلهاست و طبیعی است که خوشاوندی راستین انسانی اشتراک یا فرابت میان دو انسان، در این خسون است، خونی که در رگ جان آدمی جاری است و حیات انسانی بدان است و دل انسان به آن می‌تپد، و روح این است.

امید که در تربیت «مقنی و مقنی فرهنگی» - خاصه با وجود رشته فرهنگ و ادب - موفق و با برنامه باشیم.

✽✽✽ عزمت فتوکل علی الله ✽✽✽

### «بی‌نوسها»

۱) «بهداشت» و «درمان» دو مقوله جدایند، اگر اولی کامل شود از دومی نا حذریابی بی‌نیاز خواهیم شد. و نکته جالب توجه اینکه اگر حداقل - بودجه‌درسانی، صرف آموزش و توسعه امور بهداشتی شود، نیاز به پزشک و درمانگاه، تبدیل به نیاز به آموزش بهداشت و بهزیستی می‌شود. و مشکلات عدیده نسبه امکانات درمانی که اکنون وجود دارد با مواظبتهای بهداشتی و بهزیستی. و آموزش آنها به مردم کمتر احساس می‌شود و کمتر نیاز به آنها پیدا می‌شد.

۲) این بررسی، بدنیال به معنی فلسفی نیست، چرا که الهیات و طبیعیات در فلسفه ارسطویی و غیر او، طبقه بندی مشابه یا متضاد این مقال را دارد.

۳) رک - نگاهی دیگر به مفاهیم قرآن، علی طهماسبی، الهام، ص ۱۲۴، پاورقی.

۴) رک برهان قاطع - ج ۲ - ص ۱۸۵

۵) مقنی: (به فتح قاف و تشدید نون) کسی که قنات و چاه حفر کند یا لایروبی کند مقنی (به سکون غین و کسره نون) بی‌نیاز کننده

معین جلد ۴ ذیل همین کلمات

۶) حمید میزوازی - کیهان فرهنگی - سال سوم - شماره ۲

۷) دکتر علی شریعتی - با مخاطبهای آشنا - ص ۶۶

# لازم<sup>۱</sup> - متعدی<sup>۲</sup> - گاه لازم، گاه متعدی (= فعلهای دو وجهی)<sup>۳</sup>

۳ - ۹ - بخشن و بزیمن در وجه متعدی  
تل از بهر تو یک دیگی پیخته است  
زمانی صبر می کن تا بزیمن  
ج ۲ پ ۲۰۰۳۲ - نشر  
شی عشق فریبنده بیامد جانب پسته  
که بسم الله که تشاهی برای تو بزیستم  
ج ۲ پ ۱۲۹۹۲ - نشر  
بدیدم دوش کبریتی به دست  
یعنی کردم که دیگی می بزیی  
ج ۲ پ ۱۸۲۶۵ - نشر

همین فعل در وجه لازم به معنی پخته شدن:  
پرتابه سودای تو گشتیم جو صاهای  
تا سوخته گشتیم ولیکن تیز بزییم  
ج ۲ پ ۱۵۲۰۴ - نشر  
هر میوه که در باغ جهان بوده همه پخت  
ای غوره چون سنگ نخواهی تو بزیمن  
ج ۲ پ ۱۲۹۹۲ - نشر

۳ - ۱۰ - آموختن. آموختن فعلی دو وجهی  
اما هر دو متعدی است. زیرا در هر دو وجه  
مفعول می گیرد. یکی از این دو وجه به معنی یاد  
دادن و دیگری به معنی یاد گرفتن است.  
یعنی در وجه اول فعلی قوی مانند خوراندن  
و در وجه دوم فعلی است مانند خوردن. معادل  
(علم) فعل دو مفعول عربی آموختن به معنی یاد  
دادن.

نگه کرد گازر، سواری تمام  
عنان بسیج و اسب افکن و نیکام  
سپردش بسو روزگاری دراز  
بیاموخت هرچس بدان بد نیاز

عنان و ستان و سپر داشتن  
به آورد گه باره برگانستن  
ج ۲ پ ۳۵۹۶ - نشر

آموختن به معنی یاد گرفتن:  
بیاموخت فسرهنگ و شد برمنش  
براند ز پیشاره و سرزشش  
ج ۲ پ ۳۵۹۶ - نشر

۴ - راههای متعدی کردن فعل:  
گاهی ناگزیریم از فعلی لازم. فعل دیگری  
بنازیم که بتواند مفعول بگیرد. برای رسیدن به  
این مقصود چند راه هست. نخستین راه قیاسی  
است و می توان از بیشتر فعلها که از نظر  
منطقی امکان متعدی شدن دارد. متعدی ساخت.  
اما دومین راه را گذشتگان رفته اند و قاعده آن  
جاری و فعال نیست. سومین دسته از فعلها نه از  
نظر ساختمانی که از نظر معنایی یک متعدی  
دیگری است مثل: افکندن و انداختن در مقابل  
افتادن.

۴ - ۱ برای متعدی کردن یک فعل. به سن  
مضارع آن اندن یا آئیدن افزوده می شود مثلاً از  
رسیدن. رساندن ساخته می شود و مفهوم فعل از  
فاعل به مفعول تجاوز می کند. اما گاه به  
ضرورت بعضی از فعلهای متعدی هم دوباره  
متعدی می شوند مثل: خوردن که خود متعدی  
است اما از آن خوراندن هم ساخته می شود. این  
دسته از فعلها در شکل اولی متعدی خود قادر  
به گرفتن نوعی از مفعول هستند که همه نیاز  
معنایی آنها را برآورده نمی کند. مثلاً خوردن با  
آنکه خود متعدی است اما فقط مفعولهای  
می گیرد که خورده می شوند. حال اگر لازم  
باشد که عمل خوردن به شخص دیگری تعدی  
یابد. این فعل متعدی، دوباره متعدی می شود و  
از آن خوراندن ساخته می شود. اما گاه از یک  
فعل متعدی بی آنکه نیازی باشد. متعدی جعلی  
ساخته شده است مثل: بستاندن، دراندن،  
تفتاندن.

فکر ساقی بستداند دهانم  
از آن جام و از آن رطل دمام  
ج ۳ پ ۱۵۸۵۷ - نشر

بندنده صفت فاعلی از این فعل:  
جان همچو مسیح است به گهواره قالب  
آن مریم بندنده گهواره ساگو؟  
ج ۵ پ ۲۲۰۲۲ - نشر

گفت که دیوانه نه ای لایق این خانه نه ای  
رغتم و دیوانه شدم سلسله بستدنده شدم  
ج ۳ پ ۱۲۲۲۲ - نشر  
کشانیدن متعدی شده از فعل متعدی کشیدن:  
گناستت، گناستت سرخاییه امروز  
گدوها و سبوها سوی خمخانه گنسانید  
ج ۲ پ ۶۶۲ - نشر

درآیندن متعدی شده از فعل متعدی درین:  
کاری بزد بر شکم بخارا خداست و شکم او را  
بدرانید  
ج ۱۰۰۲ - نشر

برآندن متعدی شده از برین:  
آب گرم چون بر دق خورند ... بلغم و رطوبت  
از او (= معده) برآند  
ج ۲ پ ۳۰۸ - نشر

(حماض) تخمش سخت قابض است. خون را  
ببراند.

تفتانیدن متعدی شده از فعل تافتن یا تفتن:  
فرموده بود تا سه روز باز تنور تفتانیده بودند.  
ج ۱۰۰۲ - نشر

از نوع فعل خوردن، فتنیدن است که از آن  
شنوائیدن ساخته شده است  
اگر شیر را از من چیزی شنوائیده اند، باور  
داشته است.

۱۰۰۲ - کلبه  
استادانینن متعدی شده از فعل لازم ایستادن  
امیک را با خویش در بالای بایستانید و علی  
تکین هم یر بالای بایستاد.

۳۲۶ - ریاض  
فرمود تازرادخانه اندرقفای هر تمیبه بداشتند و  
فیلان بارگستوان و پالان بایستانیدند.





درختانند متعدی از فعل لازم درخشیدن به  
معنی روشنائی بخشیدن و برافروختن.

خورد نور درخشاند پس نور برافشاند  
تن گرد چو پنهانند، چنان بر جان آید  
ع ۲، ۱ ص ۲۷۲، نسر

پژمراندن

چنین داد پاسخ که ای شهریار  
نگه کن بدین گردش روزگار  
همی پژمراند رخ ارغوان  
کند تیره دیدار روشن روان  
ع ۲۸، ۱ نمانه

رنجانیدن

چرا این چنین روی و بالا و برز  
پرنجانی ای خوبچهره به گرز  
ع ۲۱، ۵ نمانه

خوابانیدن

نور بصر در تراجع افتاد و به تدریج چشم  
جهان بینش بخواپانید.

ع ۱۲۶ کلبه

گذرانیدن

چون بر آسماهای سخت طلا کنند با تخم  
کان، تحلیل قوی کند و بول و غایب را بگذراند  
ع ۱۱۵، ۱۱۵

میرانیدن

هر که به نور عقل آراسته شد و به زینت  
خرد منحلگی، بر میرانیدن آن حرص نماید  
ع ۲۹۱ کلبه

خساندن

سپهری که پشت مرا کرد کوز  
نشد بست و گردان به جای است نوز  
خماند تا را هم این روزگار  
نماند بر این گونه بس پایدار  
ع ۹۶، ۱ نمانه

دوانیدن

صد نامه فرستادم و آن شاه سواران  
پیکر نمودانید و سلامی نفرستاد  
از غزل ۱۰۹ حافظ  
سواری دو بدوانیدند و آن دیگران

می کوشیدند که بر شاه اسکندر زیند

ع ۳۷، نکترا

چنان بر دوانند باده بر آب  
که تازی شود چنمه آفتاب  
ع ۸۳، ۶ نمانه

گاه دوانیدن در وجه لازم به معنی حمله  
کردن به کار رفته است:  
ناگاه قتلغ اینانج از رباط قوطه سررود  
بدوانید و لشکر مضطرب شدند.

و اما مصدری به نقل از کشتار

او به ذات خود بر سر قلعه دوانید

معان کتاب، به نقل از سیکشنس ص ۳۷۵ ص ۲۱

گاه بر یک صفت آئین یا آئیند افزوده  
می شود و از آن فعل متعدی ساخته می شود  
مثل: آگاهانیدن

او را می آگاهاند

ع ۲، ۴ - متعدی کردن به طریق دوم، نوع  
دیگر از متعدی کردن فعل که در گذشته در مورد  
چند فعل معدود عمل شده و امروز کاملاً  
متروک است، این بوده است که به حرف  
ساقبل علامت مصدر (-تن)، (-دن) الفی  
افزوده می شده است و از شکفتن، شکافتن و  
از گفتن، کافتن و از برگشتن، برگاشتن و غیره  
ساخته می شده است.

باید در نظر داشت که این ساخت قیاسی  
نیست و بر مبنای آن نمی توان فعلی را متعدی  
کرد. به علاوه امروز رابطه این نوع فعلهای  
متعدی با فعلهای لازم آن فراموش شده مثل:  
گذشتن و گذاشتن و در برخی موارد ساخت  
متعدی آن دیگر استعمال نمی شود

مثل برگاشتن از برگشتن و نشانستن از  
ننستن

گذاشتن از گذشتن که فعلی لازم و به معنای  
رد شدن است، ساخته شده و به معنای رد کردن  
و گذراندن و هم به معنی رها کردن است:

گذاشتن به معنی گذراندن، پری کردن  
سرانجام بگذاشت جیحون به خم  
به آب و به کشتی نیفتد چشم  
ع ۳۷۵، ۲ نمانه

پیکر ترک تیری بر او برگساست  
ز پشتش سر تیر بیرون گذاشت  
ع ۱۱، ۶ نمانه

اردشیر تنها به صف بیرون شد و او را  
شمشیری بزد بر سر و تازین کوهه بگذاشت  
ص ۸۳ بصر

از جانب سجستان نارنج آوردن گرفتند و  
از جانب مازندران نرنج رسیدن گرفت،  
زمستانی گذاشتند در غایت خوشی

ص ۵۱ چهارم نمانه

گذاشتن به معنی رها کردن، متعدی دیگر  
گذشتن:

بگذاشتیم غمت بگذاشت مرا  
حقا که غمت از تو وفادارتر است  
ص ۲۶، ۲۶ روز نسر

فرود آمد و اسب را برگذاشت  
تخت و همی بر فل آندیشه داشت  
ع ۲۰۵، ۳ نمانه

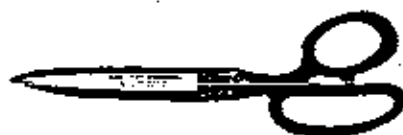
به زاول شدی، بلغ بگذاشتی  
همه رزم را بزم پنداشتی  
ع ۱۲۲، ۶ نمانه

سخن بیهوشانه همی گفت، افسر ایاب  
گفت: از این هیچ کار نیاید، او را بگذاشت و  
نکشت

بت پرستی بگذاشت و دین عیسی (ع)  
گرفت  
ع ۱۳۲، ۲ نمانه

گذاردن<sup>۲</sup> از گذردن به معنی گذراندن  
خود از بلغ زی زابلستان کشید  
بمیان گذارید و جیحون بدید  
ع ۱۰۶، ۶ نمانه

بیامی بیامد به کردار سنگ  
به افسر ایاب از دلاور پشنگ  
که بگذار جیحون و پیر کس سیاه  
سمان تا کسی برتیند به گناه  
ع ۲۸، ۲ نمانه



کوشش استاد جلال‌الدین همایی، انتشارات انجمن آثار ملی

۴ - امثال و حکم، علی‌اکبر دهخدا.

فروردین ۱۳۵۲، چاپخانه سپهر، تهرانی

۵ - بخارا - تاریخ بخارا، تألیف ابویکر

محمد الزشخی، به اهتمام مدرس رضوی، سال

۱۳۵۱ انتشارات بنیاد فرهنگ ایرانی.

۶ - بلغمی - تاریخ بلغمی، تألیف محمدبن

جریر طبری، تصحیح ملک‌الشعراى بهار، به

کوشش محمد پروین گسنابادی، تهران،

کتابفروشی زوار

۷ - بیهقی - تاریخ بیهقی،

خواجه ابوالفضل بیهقی، به اهتمام دکتر غنی و

دکتر فیاض، سال ۱۳۲۴ چاپخانه بانک ملی ایران.

۸ - جزوه بهرام چسویین، از سری

شاهکارهای ادبیات فارسی، برداشته از ترجمه

تاریخ طبری، مؤسسه انتشارات امیرکبیر.

۹ - جوامع، جوامع‌الحکایات و

لوامع‌الروایات، تألیف: سعیدالدین محمد

عوفی، تصحیح دکتر معین، تهران ۱۳۳۵.

انتشارات دانشگاه تهران

۱۰ - چهارمقاله، تألیف نظامی عروضی

سمرقندی، به اهتمام محمد فروزینی، ۱۳۲۷

هجری مطبعة بریل در لنین هلند.

۱۱ - حافظ، دیوان حافظ، به اهتمام محمد

فروزینی و دکتر قاسم غنی، کتابخانه زوار.

۱۲ - حافظ خانلری، به تصحیح پرویز

ناتل خانلری، سال ۱۳۶۲، انتشارات

خوارزمی.

۱۳ - دارابنامه - دارابنامه طموسوسی،

روایت ابوطاهر محمد بن حسن بن علی بن

موسی الطموسی، به کوشش دکتر ذبیح‌الله

صفا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، سال ۱۳۴۴.

۱۴ - زین‌الاکهار، محمود گردیزی، به

تصحیح عبدالحی حبیبی، انتشارات بنیاد

فرهنگ ایران.

۱۵ - سبک‌شناسی، ملک‌الشعراى بهار،

چاپ اول

۱۶ - سبک، سبک عیار، فرامرز

پس یک خادم را فرمود که زنان و کنیزکان را یک به یک پیش من آورد پیش من برگذار

۱۳۸، اسکندریه

نشاستن<sup>۴</sup> از نشستن به معنی نشاندن:

نشستند خون وی آراستند

کسی که سزا بود بنشاستند

ج ۳، ۸۹، ۸۸، ۸۷

سپهبد سر او را به کشتی نشانت

به کین جستن دیسو، خفتان بخواست

اسوه نقل از معناه

به نظر می‌آید نشاندن ازین مضارع فعل

یعنی نشین ساخته شده باشد همچنانکه راندن

ازین مضارع رفتن با حذف حرف و ساخته

شده است.

شکافتن متعدی شکفتن به معنی باز کردن.

در لغت‌نامه دهخدا زیر این کلمه از یادداشتهای

مؤلف چنین آمده است: مثل این است که

شکفتن و شکافتن یکی است چه هر دو به معنی

باز شدن است یعنی از یکدیگر جدا شدن، یک

مصدر بیشتر ندارد، امر هم ندارد. در لغت‌نامه

دهخدا شکافیدن هم در همین معنی آمده است.

۳، ۴ - گاه بی‌آنکه ساخت فعلی مشترک

در میان باشد، یک فعل از نظر معنایی متعدی

یک فعل دیگر است مثل: انداختن و افکندن

(۷) - سبک‌شناسی، ج ۲، ص ۳۰۶

(۸) - نشاخن و نشاخن در معنی متعدی

نشستن هم در تنها به کار رفته است.

### فهرست منابع

۱ - اسکندرنامه - روایت فارسی

کالیستنس دروغین، به کوشش ایرج افشار،

تهران، سال ۱۳۴۳، بنگاه ترجمه و نشر کتاب

۲ - الاثبه - الاثبه عن حقایق الادویه،

تألیف موفق‌الدین ابونصیر علی‌الهروری،

تصحیح احمد بهمنیار، به کوشش حسین

محبوبی اردکانی، سال ۱۳۴۷، انتشارات

دانشگاه تهران.

۳ - التفهیم - التفهیم لادابیل

صناعه‌التنجیم، تألیف ابوریحان بیرونی، به

الاریجانی، به تصحیح پرویز ناتل خانلری،

انتشارات بنیاد فرهنگ ایرانی.

۱۷ - بیسانی - تاریخ سیستانی،

تصحیح ملک‌الشعراى بهار، چاپ دوم.

۱۸ - شاهنامه بروخیم، فردوسی، یهودار،

بروخیم، تهران، سال ۱۳۴۵.

۱۹ - شاهنامه، فردوسی، متن انتقادی، به

اهتمام عثمانوف، مسکو، سال ۱۹۶۷

۲۰ - شمس، کلیات شمس، مولانا

جلال‌الدین محمد مولوی، به اهتمام بدیع‌الزمان

فروزانفر، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ

دوم.

۲۱ - کلیله، ترجمه کلیله و دمنه، انشای

ابوالعالی نصرالله منشی، به تصحیح مجتبی

مینوی، انتشارات دانشگاه تهران، سال ۱۳۳۳

۲۲ - گرشاسب‌نامه، اسدی طوسی، به

اهتمام حبیب یغمایی، تهران ۱۳۱۷، کتابفروشی

و چاپخانه بروخیم.

۲۳ - گلستان، سعدی، به کوشش دکتر

خلیل خطیب رهبر، صفی‌علیشاه

۲۴ - لغت‌نامه دهخدا

۲۵ - مجمل - مجمل‌التواریخ و القصص،

تصحیح ملک‌الشعراى بهار، چاپخانه‌خاور

طهران، سال ۱۳۱۸.

۲۶ - معارف، بهاء ولد، به اهتمام

بدیع‌الزمان فروزانفر، انتشارات اداره کتب

نگارش وزارت فرهنگ و هنر، سال ۱۳۵۲.

۲۷ - نوروزنامه، عمر خیام، به اهتمام

مجتبی مینوی، تهران، کتابخانه کاوه

۱ - Intransitive ۲ - Transitive

۳ - اصطلاح‌الغلهای دو وجهی (رادکتر خطیب رهبر، در

فهرست قاعده‌های دستوری گلستان به کار برده است بعد از

این در این مقاله، این اصطلاح را برای غلطهای گاه لازم گناه

متعدی به کار می‌بریم.

۴ - در خراسان هنوز هم خواب کردن به معنی خوابیدن به کار

میرود

(۵) از مجموعه شاهکارهای ادبیات فارسی

(۶) و نیز در بیتهای ۲۹۶، ج ۶ و ۲۷۶، ج ۵ شاهنامه

## تسامح شاعرانه

بطریق یا پاپ فرضی نموده است. چون تنها منصبی که می توانست صاحب آئین باشد و وارث اختیاراتی که حضرت مسیح بر حواریان تفویض فرموده است، منصب پاپ یا بطریق است. و اسقف را کسی در نظر گرفته است که بند و زنجیر آهنی بر پای دارد و او را با راهبان و ریاضت کشان مجرد مسیحی اشتباه کرده است چه ریاضت کشان مسیحی بودند که در دیرها زندگی می کردند و از هر گونه خودآزاری استقبال می نمودند و برای غلبه بر نفس به انواع ریاضت ها دست می یازیدند و مثلاً به هر جا می رفتند بارهای سنگین بر دوش می کشیدند و یا بر دست و پاهای خود غل و زنجیر می بستند و آن را نوعی عبادت می دانستند.<sup>۱۵</sup> درباره قیس انبیا خاقانی نابخشودنی تر از دیگر مناصب است که خود را در این بیت قیس ناگفته است به گونه ای که در بالا بساد شد قیس دارای اعتبار علمی چندانی نبوده است و تنها پاپ یا بطریق بود که از چنین مقام علمی برخوردار بود.

و اگر در بیت هشتاد و یکم که لفظ «شماس» در آن آمده است تصحیفی رخ نداده باشد<sup>۱۶</sup> و شماس همان کلمه ای باشد که خاقانی در آن بیت آورده است باز مقام قابل توجهی نبوده است که به مقام او سوگند داده شود. بنابراین در کاربرد هر شش منصب یا توجه به جمع جهات سهل انگاری هایی در شعر خاقانی دیده می شود. اما چرا؟ خاقانی که در مرز اسلام و نصرانیت زندگی می کرد و غالباً با آنان سرو کار داشت و مادرش هم مسیحی نسطوری بود، چگونه چنین امری اتفاق افتاده است؟ سن جواب این سوال را در کلام ابن خلدون یافته ام.

ابن خلدون پس از ذکر توضیحات مفصل درباره آئین مسیح و ظهور فرق مختلف و ادامه آن تا ظهور سه فرقه ملکائیه و یعقوبیه و

نسطوریه مطالبی عنوان کرده است و سخن را بدانجا رسانیده که پس از گذشت روزگاران «سه فرقه متمایز از میان آنان ظهور کرد که به منزله فرق اصلی به شمار می روند و به گروه های دیگر چندان توجهی ندارند و آنها عبارتند از ملکیه، یعقوبیه و نسطوریه»<sup>۱۷</sup> سپس افزوده است که: «و ما معتقد نیستیم که اوراق کتاب را به باد کردن مذاهب کفر ایشان سیاه کنیم و آنها همه معروف است»<sup>۱۸</sup>

اگر این جملات از قلم ابن خلدون بر روی کاغذ جاری شده باشد می تواند پاسخ این پرسش ها باشد و کافی برای تسامح شاعرانی مانند عمیق و خاقانی و سعدی، وقتی ابن خلدون عالم و مورخ و جامعه شناس حاضر نیست که اوراق کتاب خود به یاد کردن مذاهب کفر ملکیه و یعقوبیه و نسطوریه سیاه کند

۱ - شهاب الدین ابوالنجیب عمیق بخارایی از شعرای پارسی گوی سیمه اول سه ششم هجری در ماوراءالنهر است وی به دربار ابلیک خاننایب مربوط بوده است وفات او را در سال ۵۴۲ و یا ۵۴۳ یاد کرده اند.

۲ - دیوان عمیق بخارایی با مقابله و تصحیح سعید نفیسی ص ۱۴۱.

۳ - بوستان سعدی تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی ص ۱۷۶.

۴ - نگاه کنید به دایرة المعارف فارسی ذیل برهن، ۵ - دیوان خاقانی به تصحیح ضیاء الدین سجادی ص ۲۳.

۶ - در این مقاله تنها به آن مقدار از تسامحات که مربوط به مناصب مسیحی می شد بسنده شده است.

۷ - ابیات یادشده به ترتیب بیت های ۴۲ و ۵۶ و ۴۵ و ۸۶ و ۵۱ و ۸۱ از قصیده مزبورند.

۸ - برهان قاطع ذیل «بطریق»  
۹ - ترجمه آثار الباقیه از انتشارات کتابخانه ابن سینا ص ۳۹۳.

۱۰ - ترجمه مفاتیح العلوم از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ص ۱۴۱.

۱۱ - ترجمه مقدمه ابن خلدون از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب سابق ج ۱، ص ۴۴۶.

شاعران فارسی زبان نیز با توجه به جمعیت های مذهبی حق خواهند داشت که «مطران آذریست» و «ارتنگ آزر» «قیس دانان» و «بطریق ریاضت کش در دل کوه» و «جانلیق ناتوان مبتلا به رعاف» ابداع و ابتکار کنند و به درستی آنها نیز فکر نکنند ضرورتاً بادآور می شود که همه این تسامحات درباره واژه هایی است که به آئین و مذهب و دین غیرمسلمانان از هندوان و زردشتیان و نصاری مربوط می شود امروزه نیز با توجه به گسترش همه جانبه وسائل ارتباط جمعی باز گمان نمی رود که یک شاعر اروپائی غیرمسلمان درباره آیین های مسلمانی آن مقدار اطلاع داشته باشد که بتواند جواب گوی سوالات اسلامی، باشد. آیا با این استدلال این تسامحات قابل چشم پوشی نیست؟

۱۲ - برهان قاطع ذیل «جانلیق».

۱۳ - ترجمه آثار الباقیه ص ۳۹۲.

۱۴ - بیان الادبایان به تصحیح هاشم رضی ص ۱۶ از انتشارات موسسه مطبوعاتی فراهانی

۱۵ - دایرة المعارف فارسی ذیل جانلیق

۱۶ - «الاسمی فی الاسمی» به نقل لغت نامه دهخدا.

۱۷ - یادداشت مرحوم دهخدا درباره مطران در لغت نامه دهخدا ذیل مطران.

۱۸ - تاریخ تمدن ویل دورانت چاپ اقبال ج ۱۳، ص ۴۲۷.

۱۹ - ترجمه آثار الباقیه ص ۳۹۲، بیان الادبایان ص ۱۶، ترجمه مفاتیح العلوم ص ۱۲۱.

۲۰ - برهان قاطع ذیل اسقف ظاهراً مولف برهان قاطع در این گزارش معنی از اشماع شاعران متأخر بوده است.

۲۱ - تاریخ تمدن ویل دورانت ج ۱۳، ص ۴۴۶.

۲۲ - تاریخ تمدن ویل دورانت ج ۱۳، ص ۴۲۷.

۲۳ - تاریخ تمدن ویل دورانت ج ۱۳، ص ۴۴۵.

۲۴ - ترجمه مفاتیح العلوم ص ۱۲۲.

۲۵ - ترجمه تاریخ تمدن ویل دورانت ج ۱، ص ۹۶.

۲۶ - به نظر می رسد که در این بیت تصحیفی رخ نداده باشد و نگارنده امکان آن را در شرح این قصیده یاد کرده است.

۲۷ - ترجمه مقدمه ابن خلدون، ج ۱، ص ۴۲۸.





پایه از صفحه ۳۱

و اکنون است و آنها است که این نسلها را در طول قرون با حافظ هم داستان کرده که مثلاً همین قصه «حجاب چهره جان می شود غبار تم است ما بیابیم بگوئیم این یک مطلب قرن هشتمی است آقای ذوالنور می فرماید که ما باید اوضاع و احوال قرن هشتم را برای بچه ها بگویم، تا شعر حافظ را بفهمند.

ذوالنور: عرفان آن زمان را که این طوری می طلبیده باید حتماً و یقیناً گفت.

دکتر حداد عادل: این عرفان ۱۲ قرن می است. امروز هم عرفان همین است به هر حال عرض من این است که اگر ما برای فهم حافظ باید برویم قرن هشتم، برای فهم هر شاعری باید برویم در قرن او و امروز همچون در قرن آنها نیستیم و فقط باید فکر امروزی را مطرح بکنیم اگر شما این را به زبان و ادبیات مربوط بکشد آن وقت خود این جای بحث است.

دکتر شریعت: این نقض غرض خود افکار جناب عالی است اگر شما می خواهید که این آقا از ادبیات فارسی هم یک چیزهایی بسازد بشود خواست یک مقداری باید تاریخ آن زمان را یاد بگیرد.

دکتر حداد عادل: من این مقدار را قبول دارم؛ اما ببینید این که ما اگر بدانیم حافظ «قرن هشتم بوده این، قرن هشتم مثلاً از نظر سیاسی و اجتماعی چطور بوده» این ما را به فهم اشعار حافظ کمک می کند این مقدار را هیچ کس منکر نیست من هم منکر نیستم ولی اگر این مطلب را بگوئیم که این یک پدیده اجتماعی

است و این مربوط به قرن هشتم است و ما چون نمی توانیم که دانش آموز را ببریم در قرن هشتم، پس نمی توانیم آن را با شعر حافظ آشنا بکنیم.

دکتر شریعت: ما یک کتاب دیگر برایش می نویسم مادر جوار کتاب زبان فارسی، کتاب ادب فارسی هم برای او می نویسیم.

دکتر حداد عادل: من می گویم در خود شعر حافظ هم اینجور نیست که هر چی حافظ گفته فهمش مربوط باشد به فهم اوضاع و احوال اجتماعی سیاسی قرن هشتم، این هم که فرمودند جناب عالی هم فرمودید آقای ذوالنور هم گفتند که ما دو تا کتاب بنویسیم یکی کتاب زبان و یکی کتاب ادبیات، بنده می گویم عملاً همین طور است منتها این به صورت مخلوط است ما مثلاً در همین کتاب پنجم ابتدایی درس از گذشته آورده ایم بقیه از نوشته های امروزی است. در راهنمایی ممکن است ۸ درس آورده باشیم، یعنی واقعاً الان اکثر درسهای ما همین زبان معاصر است و کلمات روزمره و یک حاشیه نازکی ما از ادبیات گذشته آورده ایم که حالا اگر این قسمت را ببریم آخر کتاب و اسمش را بگذارند ادبیات و بستقیاش را بگذارید زبان معاصر این تغییری در کارمانس دهد. ذوالنور: چرا این جنبه آموزشی کار را خیلی قوی می کند.

دکتر حداد عادل: خوب این برنامه را از نظر این که یک دانش آموز هر دو را بخواند یا وضع فعلی یکسان است، حالا آن کار را هم می شود کرد، اشکالی هم ندارد، که ما مثلاً سه چهار تا درس معاصر پشت سر هم بیاوریم یک وقت یک چیز قلمبه و سطش بیاوریم عرض من لا اقل این هست که در این سن ما بچه را باید با گلستان هم آشنا بکنیم و لواپن که گلستان ساده باشد. ذوالنور: درست است تا در چه سنی باشد؟

دکتر حداد عادل: سنی که گلستان را بفهمد، آن چیزی را که نفهمد برای سال چهارم هم نباید آورد برای بچه ابتدایی هم نباید آورد.

دکتر شریعت: آن لغتهای قدیم را بچه کلاس

اول یا دوم دبیرستان نه واقعاً می فهمد و نه به دردش می خورد.

دکتر حداد عادل: خوب حالا ما این را شک داریم این را می شود نظر خواهی کرد من معتقد هستم ما نمی توانیم از گلستان یک چیزهایی بیاوریم که دانش آموز دبیرستانی بفهمد و یا از شاعران گذشته می توانیم برای بچه چیزهایی را بیاوریم که بفهمد.

دکتر شریعت: ببینید باز شما تکرار همین گذشته ها را دارید اگر زبانش مثل زبان معاصر باشد هیچ اشکالی ندارد بیاورید هیچ مشکل نیست منتها ما یک چیزی به آن اضافه می کنیم و آن این که بفهمد این سعدی در چه زمانی بوده آن زمانش را یک مقدار آشنا بشود، و این را بگذاریم در آخر کتاب.

دکتر حداد عادل: مادر کتابها پیمان درباره سعدی درباره شاعران به زبان نویسندگان امروز داریم در دوره دبیرستان سعدی را از قلم آقای دکتر بوسنی معرفی کردیم خوب به نثر امروز بعد نمونه هایی از سعدی هم آوردیم به هر حال بنده عذر خواهی می کنم از این که بحث طولانی شد و آقایان خسته شدند مجدداً تشکر می کنم اطمینان دارم که خوانندگانی که این گفت و شنودها را می خوانند ذهانشان قوی تر می شود و استفاده می کنند.

دکتر شریعت: من یک جمله معترضه بگویم یک مقداری بالاخره وقت گرفته شد، یک هزینه ای برای من صرف شد تا از اصفهان به اینجا بیایم و حالا می خواهم بدانم که نتیجه این بحث و گفتگو چه شد؟

ذوالنور: آقای دکتر حداد یک جمع بندی فرمایند که نتیجه جلسه مشخص شود.

دکتر حداد عادل: بنده نگران این هستم که اگر من جمع بندی بکنم نظریات خودم را در جمع بندی دخیل بکنم من معتقد هستم این را بگذاریم خوانندگان جمع بندی بکنند در این نسبت هر کس نظر خودش را گفته و معلوم نیست که جمع بندی آن چندان ممکن و ساده باشد.

برگردد از وصیت نامه سیاسی الهی حضرت امام خمینی قدس سره

وصیت من به آن است که بایا و خدای متعال بسوی خودشناسی و خودکفایی دست <sup>بیا</sup> بیا  
همه ابعادش پیش بروند بی تردید دست خدا با شماست اگر شما در خدمت او باشید و برای  
ترقی و تعالی کشور اسلامی بروح تعاون ادامه دهید و نجابت با آنچه در ملت عزیز از بیداری  
و هوشیاری و تعهد و فداکاری و روح تعاونت و صلابت در راه حق می بینم و  
امید آن دارم که فضل خداوند سعادت این معانی نهانی با اعتبار ملت منقل شود و نسبتاً <sup>بعد</sup>  
نسل بر آن هستند که در بادی آرام قلبی مطمئن و روحی شاد و ضمیری امیدوار <sup>بفضل</sup>  
خدا از خدمت خوابران و برادران مخلص بسوی جایگاه ابدی سفر میکنم و بعدی خیر شما  
حیثیلاج ببرم دارم و از خدای رحمن و رحیم میخواهم که عذر مرا در کوتاهی خدمت <sup>مقصود</sup>  
و تقصیر پذیرد و از ملت امیدوارم که عذر مرا در کوتاهی با و قصور و تقصیر را بپذیرند و با  
قدرت و تقسیم و اراده پیش رویند و بدانند که بار حق یک خدا مگر آرزو در سینه <sup>منتهی</sup> ملت  
حاصل نخواهد شد که خدا مگر از آن بالا و بالا تر از خدمتند و آنگند از این ملت و مظلومان جهان است



